

## در پی سخنرانی خامنه‌ای

# اظهار نظر پیرامون مذاکره با آمریکا ممنوع اعلام شد

خامنه‌ای: کسانی که دم از مذاکره با آمریکا می‌زنند یا القای سیاست را نمی‌دانند و یا با القای غیر آشنائی ندارند



ساعتی بعد از سخنان هاشمی رئیسی در خطبه‌های نماز جمعه تهران که عاملان شای مذکره پنهانی با آمریکا را خرابکار خواند و از صلاح‌طلبان حکومتی خواست یله ماجرای «قبرس گیت» را نبین بکشند، دادگستری تهران بدون آنکه منتظر واکنش خاتلبان رئیس مجمع تشخیص صلاحت نظام باشد با صدور لایحه‌ای اعلام کرد: تبلیغ و افلاخرسانی در باره مذاکره با آمریکا طبق قانون مطبوعات و توجه به منع مذاکره با آمریکا - سوی مقام رهبری جرم محسوب می‌شود.

هاشمی، موسویان، صادق خرازی و لاریجانی در نیکوزیا برابر سفارت آمریکا در انتظار پاسخ واشنگتن و صدور اجازه ورود به داخل سفارت بودند در تهران رئیس مجمع تشخیص نظام به قصد تأیید مأموریت این هیات مصاحبه مطبوعاتی ترتیب داد و خطاب به خبرنگاران داخلی و خارجی تأکید کرد مشکلات ایران و آمریکا قابل حل است. در همان زمان که رئیسی سخنرانی



چالش و پیگیری و تدارک ویژه بی‌سرانجام خواهد ماند. اکنون اصلاح‌طلبان حکومتی، محسن

تحويل مدارک مذاکره پنهانی اجرای مذاکره پنهانی با آمریکا که در میان مردم به «قبرس گیت» معروف شده اگرچه ممکن است بعد از اطلاعیه و تهدید داگستری تهران که هرگونه اظهارنظر و نوشتار درباره گفتگو با آمریکا را جرم می‌خواند از صفحات جراید حذف شود اما بازار گمانه‌زنی برای یافتن سرنخ ماجرا و مسافرائی که از طرف رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام به قبرس اعزام شدند گرم است و تکریم‌های پی در پی سخنگوی دولت، دفتر رئیسی و اظهارات یونس وزیر اطلاعات بیشتر در تائید این سخن میردامادی رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس بوده که در نشست فکلی خانه احزاب ایران از پشت تریبون گفت: برخلاف آنچه که وزارت امور خارجه ایران اعلام کرده است، اطلاع داریم مذاکرات پشت پرده با مقام آمریکائی انجام گرفت. چند روز بعد از ادامه در صفحه ۲

میردامادی رئیس کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس. محسن آرمین نایب رئیس مجلس و هم‌نظران آنان بعد از هفته‌ها تلاش برای شکستن تابوی مذاکره با آمریکا و افشای ماجرای «قبرس گیت» در نقطه‌ای ایستاده‌اند که از آنجا آغاز کرده بودند. مذاکره با آمریکا دوباره تاپو شده و از نمایندگان مجلس، مطبوعات و مردم حق اظهارنظر در باره مذاکره با آمریکا را سلب کرده‌اند. پایانی که بدون تردید خوشایند اصلاح‌طلبان حکومتی نیست و آنان باید برای گذشتن از این بن‌بست که می‌تواند پیامد خطرناکی برای امنیت کشور داشته باشد، چاره‌اندیشی کنند و نگذارند مبارزه مردم برای مذاکره علنی، شفاف و در چارچوب منافع ملی ایران پشت «خط قرمز»ی که خامنه‌ای و رئیسی می‌کشند، متوقف شود.

## اعلامیه هیئت سیاسی - اجرائی شورای مرکزی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

## گذاشتن سازمان مجاهدین خلق ایران

در لیست سازمانهای تروریستی را

### محکوم می‌کنیم!

شورای اتحادیه اروپا در آخرین نشست خود، که موضوع مبارزه با تروریسم در دستور کار آن بود، دست به تهیه لیست سازمان‌های تروریستی زده و از جمله سازمان مجاهدین خلق ایران را در این لیست گنجانده است. به موجب این تصمیم اموال این سازمانها در کشورهای عضو بلوکه می‌شود و تبادل اطلاعات در باره آنها و اعضایشان بین دستگاههای پلیسی این کشور جاری خواهد شد.

ظاهراً منطبق شورای اتحادیه اروپا در این اقدام مبارزه با تروریسم است. اما مجموعه مناسبات اتحادیه اروپا و ایران در ماههای اخیر منطبق اصلی اتحادیه اروپا از این تصمیم را، که مشخصاً با قصد عقد قراردادهای کلان اقتصادی با ایران همزمان بوده است، آشکار می‌کند.

تصمیم شورای اروپا بر تروریسم جمهوری اسلامی علیه مخالفان، که بیش از دو دهه سابقه دارد، سرپوش می‌گذارد و راه‌کاربرد یک جانبه از صفت تروریسم را برای معاملات پشت پرده می‌گشاید.

هیئت سیاسی - اجرائی شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) با تصریح باور سازمان به کاربرد روشهای مسالمت آمیز در مبارزه سیاسی، این اقدام شورای اروپا را محکوم می‌کند و تجدید نظر در آن را از شورا می‌خواهد.

هیئت سیاسی - اجرائی شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۱۵ می ۲۰۰۲

## نماینده کارگران در شورای عالی تامین اجتماعی:

## کارگران در شرایط کنونی با مرگ

و فقر دست و پنجه نرم می‌کنند.

در صفحه ۳

## کارگران کوره‌پزخانه قرچک ورامین

خشت زندگی می‌پزند

آجر حسرت بر می‌دارند

در صفحه ۴

### در این شماره

جمع‌بندی ۷۰ چشم‌انداز ۸۰

فرخ نکهدار در صفحه ۶

نگاهی به گرایشهای سیاسی در سازمان

گروه‌بندی و فراکسیون بر چه پایه‌ای؟

بهروز خلیق در صفحه ۶

دیالکتیک انقلاب و رفرم

سهراب مشیری در صفحه ۷

تاملی بر قانون اساسی

دانش باقرپور در صفحه ۸

«بسی خود را بگیرد و رای دهد»

«حالا حکایت ماست»

فریدون احمدی در صفحه ۸

## محسن آرمین: تا تکلیف چالش بین مردم سالاری و

اقتدارگرایی حل نشود، مشکلات کشور حل نخواهد شد.

محسن آرمین نایب‌رئیس مجلس شورا در دانشگاه آزاد اسلامی شهرضا اظهار داشت: مشکل ما مشکل قانون اساسی و بن‌بست حقوقی نیست، بلکه شکل کاملاً عریان، قدرت‌طلبی سیاسی است. وی افزود: اکنون سلیقه و گرایش سیاسی به جای عمل به قانون اجرا می‌شود. به گفته آرمین اگر به قانون مطبوعاتی که مجلس پنجم تصویب کرد، عمل می‌شد ۸۰ نشریه در دو سال توقیف نمی‌شد. آرمین با اشاره به شکل تضاد بین مردم‌سالاری و آمریت و اقتدارگرایی افزود: تا تکلیف این چالش مشخص نشود، مشکلات کشور حل نخواهد شد.

نایب‌رئیس مجلس گفت: در صدد هستیم عین نظرات شورای نگهبان در مورد هر یک از مصوبات مجلس را که رد کرده‌است، در معرض قضاوت افکار عمومی قرار دهیم. آرمین گفت: دوم خرداد برای مبارزه به اراده مبتنی بر اقتدارگرایی و آمریت و نفی مشارکت مردم بوجود آمد.

## نعمی‌پور: اگر اصلاحات کنار برود

نظام خیلی دوام نمی‌آورد.

رئیس فراکسیون مشارکت مجلس اظهار داشت: اگر اصلاحات کنار برود نظام خیلی دوام نمی‌آورد و اگر کسی فکر کرده باشد با سرکوب می‌توان حکومت کرده اشتباه می‌کند.

محمد نعمی‌پور در جمع اعضای شورای هماهنگی جبهه دوم خرداد استان قزوین اظهار داشت: نیروی سومی ک الان محبتش می‌شود مطلقاً وفادار به نظام نیستند لذا باید از نعمت خاتمی و اصلاحات استفاده کنیم تا برقرار بمانیم.

وی با اشاره به بحث مذاکره با آمریکا گفت: در شرایط فعلی مذاکره رسمی با آمریکا اساساً مفید نیست و البته این طور هم نیست که با ایجاد رابطه با آمریکا، ایران گلستان می‌شود.

نعمی‌پور تصریح کرد: ما فرصت‌های خوبی را برای برقرار رابطه از دست داده‌ایم و الان برای این کار وضع ما مناسب نیست. وی عذرخواهی وزیر امور خارجه آمریکا در رابطه با کودتای ۲۸ مرداد شرکت کلیتون در سخنرانی خاتمی را از مهمترین فرصت‌های به دست آمده برای انجام مذاکره ذکر کرد.

## احمد شیرزاد: همه پرسی

در دستور کار فراکسیون‌های مجلس است

احمد شیرزاد نماینده مردم اصفهان اعلام داشت: همه‌پرسی مهمترین مسئله‌ای است که در دستور کار فراکسیون‌های مجلس قرار گرفته است. اما برای تصویب آن دوسوم آرای نمایندگان لازم است. نماینده مجلس افزود: همه‌پرسی را به صورت کلی نمی‌توان برگزار نمود باید قانون معینی برای مشخص کردن و سپس نظر مردم در مورد آن را پرسید.

## فاطمه حقیقت‌جو: چنانچه تعارض بین مجلس و

شورای نگهبان تداوم یابد در یک رفراندوم مردم با حضور

در پای صندوق‌های رای به این تعارض پایان خواهند داد.

در صفحه ۲

## ضرورت تغییر قانون اساسی

سیدهاشم آغاچری عضو شورای مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در مطلبی با عنوان «مانده در تعلیق» (سازمدرج در روزنامه نوز، ۲۰ خرداد، ۱۳۸۱) در مورد قانون اساسی موضع تازه‌ای اتخاذ کرده و سخنانی را بر زبان رانده است که قبلاً بیان آنها، توسط سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به معنی «هدایت جامعه سیاسی به یک بن‌بست خطرناک» تلقی می‌شد.

در این نوشته آمده است: «بسیار گفته می‌شود که استفاده از تمامی ظرفیت‌های قانون اساسی، راهکار اصلی پیشبرد اهداف جنبش سلامتی در ایران است باید بگویم که تا یک سال قبل، من هم چنین اعتقادی داشتم. اما وقتی می‌بینم که بسیاری از اصول قانون اساسی اجرا می‌شود باید ریشه‌های آن را شناخت». گرچه آغاچری با صراحت بیشتر نسبت به همفکران خود اظهار نظر می‌کند، اما در هفته‌های اخیر سخنانی مشابه مواضع وی، از زبان عده‌ای از اصلاح‌طلبان حکومتی نیز شنیده شد. آنان برخلاف گذشته ضرورت اصلاح قانون اساسی را مطرح و از آن قاع می‌کنند. حتی خاتمی که مدتی قبل مسئله تغییرات در قانون اساسی را خیانت نامیده بود در پیامش به «همایش قانون اساسی و سمت‌گیری اقتصادی» از نقد قانون اساسی استقبال کرده است.

به نظر می‌رسد که آشکار شدن بن‌بست مجلس شورا در ارتباط با امر انون‌گذاری و «استفاده از تمامی ظرفیت‌های قانون اساسی» و مقاومت شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام در مقابل مصوبات مجلس، سرانجام اصلاح‌طلبان حکومتی را به ضرورت اصلاح قانون اساسی هدایت کرده است.

ما از سال‌ها قبل بر تناقض موجود در قانون اساسی دست گذاشته و باطر نشان کردیم که با توجه به ساخت قدرت و قرار گرفتن شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام و ولی فقیه بر بالای مجلس و با نظر گرفتن حمایت ولی فقیه از نهاد‌های منسوب خود، اصلاح‌طلبان در به پیشبرد لوابی‌کی که راهگشای اصلاحات باشد، نخواهند شد. آنچه که آنها به عنوان «تحقق ظرفیت‌های قانون اساسی» می‌نامند در ساخت قدرت جمهوری اسلامی عملی نیست.

از ابتدای شروع دوره ششم مجلس شورا نمایندگان اصلاح‌طلب وشیدند لوابی‌کی که در جهت تحقق حقوق شهروندان بوده و یا گشایشی در جهت تداوم اصلاحات بوجود می‌آورد به تصویب برسانند. اما این سته از مصوبات مجلس توسط شورای نگهبان رد و به مجلس عودت ده می‌شد. نمایندگان با توجه به نظرات شورای نگهبان در آن تعدیل جود آورده و دوباره به شورای نگهبان ارسال می‌کردند و یا برای تعیین کلیف در اختیار مجمع تشخیص مصلحت نظام قرار می‌دادند. سنجائی وصول آن را اعلام و سپس به پایگانی می‌سپرد. هنوز تعداد بل توجهی از مصوبات مجلس شورا در پایگانی رئیسی سنجائی خاک می‌خورند. از سوی دیگر احاله مصوبات به مجمع تشخیص مصلحت نظام ادامه در صفحه ۲

یادداشت

## نیروی سوم کیانند؟

با هر چه آشکارتر شدن بن‌بستی که جنبش اصلاحات در ایران بدان دچار شده است و پدیدار شدن چشم‌انداز رویگردانی مردم از جناح‌های حکومت، اشارات و اظهار نظر‌ها پیرامون «نیروی سوم» بیشتر شده است. برخی سیاستمداران حکومتی نسبت به قدرت‌گرفتن «نیروی سوم» هشدار می‌دهند.

اطلاق «نیروی سوم» به یک جریان، این معنی را در خود مستتر دارد که این جریان در چارچوب دو نیروی اول، یعنی دو جناح محافظه‌کار و اصلاح‌طلب حکومت نمی‌گنجد بعبارت دیگر، هر نیروی خارج از حکومت، مشمول تعریف «نیروی سوم» می‌شود. در عین حال، اظهار نظر برخی شخصیت‌های حکومتی چنین است که گویا «نیروی سوم» صرفاً از سلطنت‌طلبان و مجاهدین تشکیل شده است. کسانی که همه جریان‌ات سیاسی ایران را به سلطنت‌طلبان، مجاهدین و حکومت تقسیم می‌کنند، به دنبال آنند که انتخاب مردم ایران را به نیروهای غیردمکراتیک محدود کنند. این تلاش فقط به حکومت محدود نمی‌شود، مجاهدین هم می‌گویند هرکس از شورای ملی مقاومت حمایت نکند، در خدمت شاه یا شیخ است.

واقعیت آنست که اهداف و آرمانهای مشترک طیف گسترده‌ای از نیروهای ملی و چپ، که از آغاز جنبش اصلاح‌طلبانه مردم ایران از این جنبش حمایت به عمل آورده‌اند و چه در داخل و چه در خارج از ایران برای برقراری مردمسالاری در ایران تلاش می‌کنند، از پلانفرم هر نیروی سیاسی دیگری به خواست‌هایی که مردم ایران طی پنج سال اخیر برای دستیابی بدان در جنبش اصلاح‌طلبانه شرکت جسته‌اند، نزدیک‌تر است. این اهداف و آرمانها را می‌توان بطور فشرده در «دمکراسی» خلاصه کرد، همان دمکراسی که اصلاح‌طلبان حکومتی آن را به قید «دینی» محدود می‌کنند و با ولایت فقیه و از پیش انتخاب‌کردن رئیس‌جمهور و رهبر مقاومت و وارث تاج و تخت مغایرت دارد.

«نیروی سوم»، نیروئی که بیش از هر نیروی سیاسی دیگری بیانگر خواستهای پایگاه اجتماعی جنبش اصلاح‌طلبانه، یعنی جوانان و دانشجویان، زنان، کارگران و روشنفکران است، هدف برقراری دمکراسی را با شیوه‌های دمکراتیک و مسالمت‌آمیز دنبال می‌کند و هیچ قربستی باکاریکاتوری که حکومتی‌ها از آن ساخته‌اند ندارد، کاریکاتوری که وجود مشخصه آن، آشوب‌طلبی است. هر حکومت مستبد، خود را یگانه ضامن امنیت اجتماعی و جلوگیری از «آشفتنگی» و هرج و مرج قلمداد می‌کند جمهوری اسلامی نیز از این قاعده مستثنی نیست. در پس هشدارهای سران حکومت در باره خطر «آشفتنگی» چیزی جز هراس آنان از گسترش فزاینده گرایش مردم به «نیروی سوم» به مثابه تداوم منطقی جنبش اصلاح‌طلبانه نرفته نیست.

بدون اینکه نیازی به تشکیل «حکومت در سایه» باشد، نیروهای ملی و چپ دمکرات در داخل و خارج از ایران در سالهای اخیر، حول اصول مشترک مردمسالاری و حقوق بشر به توافقهایی گسترده مدون و غیرمدونی دست یافته‌اند که مناسب‌ترین زمینه برای شکستن بن‌بست اصلاحات در ایران است. این پلانفرم است که شرایط را برای حاکم‌شدن مردم بر سر‌نوشت خود، برای تحقق شعار «ایران برای همه ایرانیان» فراهم می‌کند این «نیروی سوم» است که رهبری جمهوری اسلامی بیشترین هراس را از آن دارد. □

نصب نامه محسن سازگارا در تابلوی اعلانات انجمن اسلامی

نامه انجمن اسلامی دانشجویان در تابلوی اعلانات انجمن اسلامی

### نصب نامه محسن سازگارا

## در تابلوی اعلانات انجمن اسلامی

گروه‌های طرفدار ولی فقیه در دانشگاه تربیت معلم (واقع در حصارک کرج) پس از نصب نامه سرگشاده اخیر محسن سازگارا در تابلوی اعلانات انجمن اسلامی، نسبت به آنچه «اهانت به شخص اول مملکت» نامیدند شدیداً معترض شده اقدام به برگزاری تحصن کردند. در پی این اقدامات کنترل عبور و مرور دانشجویان افزایش یافته و برای نخستین بار پس از تیر ۷۸ برای ورود بهبه دانشگاه کسارت دانشجویئی مطالبه نمودند. اما

نامه انجمن اسلامی دانشجویان در تابلوی اعلانات انجمن اسلامی

### نامه انجمن اسلامی دانشجویان

## دانشگاه صنعتی شریف به وزیر علوم

انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف طی نامه‌ای به دکتر معین وزیر علوم، تحقیقات و فن آوری اعلام کردند که: «ما شاهد اتفاقی در دانشگاه صنعتی شریف هستیم که نه تنها در خور شان علمی و فرهنگی دانشگاه نیست که حتی اهانتی به کسب معرفت و دانش است.» در نامه اضافه شده است: «اقدام خودسرانه مدیریت امور فرهنگی دانشگاه در نصب دوربین مخفی در محل استقرار

### در پی سخنرانی خامنه‌ای

# اظهار نظر پیرامون مذاکره با آمریکا ممنوع اعلام شد

ادامه از صفحه اول

میردامادی، نایب رئیس مجلس محسن آرمین آدرس سراسستی برای آنان که خواهان مدرک بودند داد و اظهار کرد: شواهد و قرائن نشان می‌دهد که ظاهراً مذاکراتی غیررسمی از سوی برخی افراد، از جمله منتسبان آقای هاشمی رفسنجانی، صورت گرفته است. به دنبال این اظهارات دولت از طرف خامنه‌ای، رفسنجانی و روزنامه رسالت، کیهان زیر فشار قرار گرفت و در وزارت خارجه تنش با صادق خرازی برادرزاده وزیر امور خارجه و از نزدیکان خامنه‌ای چنان شدت گرفت که خرازی برای مدتی این وزارتخانه را ترک کرد و هیات دولت به یونسی وزیر اطلاعات مساموریت‌ناه در خصوص

ادامه از صفحه اول

موقعیت رفسنجانی و مجمع را آنچنان بالا می‌بردکه عملاً جایگزین مجلس و شورای نگهبان می‌شد. رفسنجانی تصمیم می‌گرفت کدام مصوبه مجلس را به تصویب مجمع برساند (مثل مصوبه مجلس در مورد بازتفسیگنجی پیش از موعد کارگران در شغل‌های سخت) و کدامیک را به پایکمانی سپارد.

نمایندگان مجلس با توجه به برخورد «مجمع» تصمیم گرفتند که با تعدیل مصوبات و با چانه‌زدن با اعضای شورای نگهبان، راه تصویب آنها را باز کنند. اما شـورای نگهبان مصوبات تعدیل‌شده را هم تائید نکرده و چانه‌زنی‌ها و رفت و برگشت‌ها مؤثر نیافتاد.

با این وجود نمایندگان اصلاح‌طلب بارها این دور باطل را طی کردند و به‌کار خود ادامه دادند.

ما بارها نوشتیم که راه گشایش بن‌بست مجلس شورا ادامه این دور باطل نیست. مشکل اصلی به قانون اساسی و ساختار سیاسی منتج از آن برمی‌گردد. اصلاحات در چارچوب قانون اساسی و ساختار سیاسی فعلی پیش نمی‌رود. اما اصلاح‌طلبان حکومتی همچنان بر بهره‌گیری از ظرفیت‌های قانون اساسی، پای فشرده‌ند. عصر ما (ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی) در پاسخ به این انتقادات، در مقاله‌ای با عنوان «آیا اصلاحات با قانون اساسی موجود امکان‌پذیر است؟» نوشت: «... ما همین قانون اساسی موجود را اولاً دارای ظرفیت‌های دمکراتیک گسترده برای ظهور رای مردم در همه شئون حاکمیت می‌دانیم و ثانیاً همه شعارهای اصلاح‌طلبی را از آن قابل استحصال می‌دانیم و تصور نمی‌کنیم که هیچ‌یک از اصول قانون اساسی مانع جدی در برابر فرایند اصلاح‌طلبی مردم ایران در شرایط حاضر به شمار رود» (عصر ما – ساختار سیاسی مهر ۱۳۷۹). و افزود: «... به نظر ما در حال حاضر هرگونه فشار برای تغییر قانون اساسی در واقع هدایت جامعه سیاسی به یک بن‌بست خطرناک است گو اینکه اگر هم فرضاً اراده سیاسی حاکمیت بر تغییر قانون اساسی تعلق گیرد احتمال آنکه در شرایط موجود تفسیر آمرانه و اقتدارگرایانه تبدیل به نص شود

گفتگوهائی که در قبرس، سوئیس و ترکیه میان محافل رسمی ایرانی و آمریکائی انجام گرفته، بررسی کند. پاسخ یونسی از پیش معلوم بود. او همان حرفی را زد که رفسنجانی و محافظه کاران می‌زنتند. میردامادی دروغ می‌گوید. مذاکره پنهانی شایعه است. اگر رئیس کمیسیون امنیت ملی مجلس مدرکی دارد، ارائه دهد. در پاسخ به وزیر اطلاعات میردامادی از طریق واحد مرکزی خبر اظهار داشت: از وزارت اطلاعات خرواسته است نماینده‌ای نزد وی بفرستد تا اطلاعات در باره مذاکرات حیات ایرانی و آمریکائی را تحویل بدهد. او افزود: فعلاً این اطلاعات را منتشر نخواهم کرد و فقط آن را به نماینده وزارت

اطلاعات ارائه خواهم داد. پس از گـفـتـه‌های میردامادی وزیراطلاعات چاره را در آن دید که از نیروی «خودسر» سخن براند و به خبرنگاران بگوید: حالا اگر فردی خودش «خودسر» کاری کند، ربطی به جمهوری اسلامی ندارد. یونسی در باره هویت نیروی «خودسر» که بعد از قتل‌های زنجیره‌ای، تظاهرات کوی دانشگاه، ترور حجازیان این بار وارد ماجرای مذاکره پنهانی با آمریکا شده است، اظهارنظر نکرد.

**بررسی موضوع آینده روابط ایران و آمریکا در مجلس**
۷۰ تن از نمایندگانی که روز سه شنبه ۳۱ اردیبهشت به دعوت کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس گرد هم

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

## ضرورت تغییر قانون اساسی بسود...

ادامه از صفحه اول

از احتمالات دیگر بیشتر است» (همان منبع).

اما اصلاح‌طلبان حکومتی به این سؤال پاسخ روشن نداده‌اند. با وجود اینکه قوه مجریه و مقننه در اختیار آنهاست چرا در این مدت طولانی نتوانسته‌اند «از ظرفیت‌های دمکراتیک قانون اساسی» به سود اصلاحات بهره گیرند؟ باید گفت یا آنها نمی‌خواهند «از ظرفیت‌های موجود در قانون اساسی» برای پیشرفت اصلاحات استفاده کنند که این امر مغایر با واقعیات موجود است و یا اینکه ساختار سیاسی موجود به آنها اجازه نمی‌دهد.

در گذشته اصلاح‌طلبان همواره یک جانب موضوع را در ارتباط با قانون اساسی طرح می‌نمودند و جانب دیگر را مسکوت می‌گذاشتند. آنها «ظرفیت‌های موجود در قانون اساسی» را طرح کرده ولی از کنار ساختاری سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه، شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصوبات مجلس جزو قانون اساسی و یکی از دورکن آن است. در قانون اساسی نهادهای غیرانتخابی بر بالای نهادهای انتخابی قرار دارند و بدون تائید نهادهای غیرانتخابی امکان پیشبرد مصوبات مجلس شورا و «بهره‌گیری از ظرفیت‌های قانون اساسی» وجود ندارد.

درست است که قانون اساسی بر دوگانگی استوار است و در آن نهادهای جمهوریّت و ولایت گنجانده شده است، ولی آن دو از حقوق و جایگاه یکسانی برخوردار نیستند. ساخت سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه دست «بالا» و جمهوریّت دست «پائین» را دارد. قدرت برتر از آن ولی فقیه و نهادهای غیرانتخابی است.

ساختار سیاسی کشور در طی دو دهه بر پایه قانون اساسی شکل گرفته است. دوگانگی در قانون اساسی این امکان را فراهم کرده که اکثریت مردم با حضور گسترده در پای صندوق‌های رای در روندهای سیاسی کشور مؤثر افتند. تحولات فکری – سیاسی در یک جناح حکومت و همسویی آن با مطالبات مردم، جنبش اصلاحات را شکل داد. جنبش اصلاحات توانست نهادهای انتخابی را از چنگ محافظه کاران بیرون آورد. ولی پیشرفت بعدی

آمده بودند تا درباره آینده روابط ایران و آمریکا به رایزنی بپردازند نمی‌دانستند مخالفت تند محتشمی یا طرفداران مذاکره علنی با آمریکا و غیبت محمدرضا باهر و محمدرجواد لاریجانی چهره‌های شاخص محافظه کاران در این نشست پیش در آمد طوفانی است که به زودی خامنه‌ای، رفسنجانی و قوه قضائیه علیه اصلاح‌طلبان به راه خواهند انداخت.

خامنه‌ای یک روز بعد از این گردهمایی نمایندگان، آنان را «نادان» خواند و اظهار کرد: در گذشته ما شاهد بحران‌های بی‌پایی اسلامی را تهدید و به ملت ایران اهانت می‌کند عده‌ای دم از مذاکره با آمریکا می‌زنند که این افراد یا القاب سیاست و یا با

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

آعاجری به صراحت نام مکانیزم کنترلی و نهادها و مقام‌ها را اعلام نمی‌کند ولی مشخص است که آنها ولی فقیه و نهادهای وابسته به آن هستند.

دوگانگی در قانون اساسی زمینه‌ساز حاکمیت دوگانه در جمهوری اسلامی از دوم خرداد به این سو شده و بحران سیاسی را آفریده است. در طی پنج سال گذشته ما شاهد بحران‌های بی‌پای و چالش سنگین در سطح جامعه و حکومت بودیم. هنوز این چالش به نتیجه نرسیده است. مشخص است که این وضع ناپایدار و معلق نمی‌تواند ادامه یابد. حاکمیت دوگانه بحران‌زا است و از درون آن آلترناتیوهای مختلف بر می‌خیزد (کودتا، انقلاب، فروپاشی، جنگ داخلی، شورش و...).

دوگانگی قانون اساسی را جمعیت مؤتلفه دریافته بود و عسگروالادی دبیرکل این جمعیت در دروه دوم ریاست جمهوری رفسنجانی که موقعیت جناح محافظه کار تثبیت شده بود پیشنهاد کرد که جمهوریّت نظام حذف و به جای آن «حکومت عدل اسلامی» جایگزین گردد. سرکردگان این جمعیت می‌خواستند با انتخاب ناطق نوری به ریاست جمهوری، بر نامه خود را پیش ببرند، اما دوم خرداد به آنها مجال نداد.

محافظه کاران و شخص خامنه‌ای چند ماه پیش تصمیم گرفتند که به عمر حاکمیت دوگانه خاتمه بخشند و اصلاح‌طلبان را از حکومت برانند اما موفق نشدند. در جریان تهدیدات بوش علیه ایران نیروهای خشونت‌گرا فرصت را غنیمت شمردند و مسئله اعلام «شرایط فوق‌العاده» را طرح و به تصویب شورای عالی امنیت برساندند. آنها زیر پوشش وضعیت فوق‌العاده قصد داشتند که مطبوعات را تعطیل و عده‌ای از چهره‌های شاخص اصلاح‌طلب را دستگیر و به زندان بیاورند و زمینه را برای یکدست‌کردن حکومت فراهم نمایند. اما این طرح با مقاومت خاتمی مواجه شد و پیش نرفت.

محسن رفسانی به امید پشتیبانی فرماندهان سپاه، بیکاران و اقشار حاشیه‌ای جامعه مدت‌ها است که با طرح خستگی مردم از نزاع‌های جناح‌های حکومتی و ارائه شعار تامين امنيت در کشور می‌خواهد بمثابة نیروی سوم در جامعه طرح و زمینه را برای حرکت ضربتی و فرارفتن از چالش جناح‌های حکومتی و سرچیدن بساط حاکمیت دوگانه فراهم کند.

شماره ۲۸۱ – چهارشنبه ۸ خرداد ۱۳۸۱

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول

ادامه از صفحه اول



## الزامات «مشروعیت حداکثری»

آقای مصطفی تاج‌زاده معاون سابق وزارت کشور در دولت خامنه‌ای در مقاله‌ای در شماره ۳۱ اردیبهشت روزنامه نوروز، از آنجانب مشروعیت سیاسی برای نظام دفاع کرده است که مبتنی بر «حداکثر آزادی‌های سیاسی، حداکثر رقابت نیروهای سیاسی، حداکثر مشارکت سیاسی» باشد. به نوشته آقای تاج‌زاده در چنین مدلی، «هر فرد و گروهی که حاضر باشد در چارچوب قانون به فعالیت سیاسی بپردازد، علاوه بر انتخاب کردن، باید از حق انتخاب شدن نیز برخوردار باشد. فقط گروه‌های برانداز، یعنی ضدانقلاب مسلح یا تجزیه طلبان، حق فعالیت سیاسی آزاد و قانونی را ندارند».

طبق تعریف آقای تاج‌زاده، گروه زیادی از نیروهای سیاسی که پیش از دو دهه است از حق فعالیت سیاسی محروم شده‌اند، باید از حق انتخاب شدن و فعالیت سیاسی آزاد و قانونی بهره‌مند باشند. سازمان ما و نیز غالب نیروهای چپ و همه نیروهای سلی و دمکرات، از این بهره‌مند نیستیم. از اینکه آقای تاج‌زاده به چنین تعریفی رسیده است، باید استقبال کرد. اما در عین حال اصلاح طلبان هم چنانچه آقای تاج‌زاده، طی پنج سالی که قوه مجریه را در اختیار داشته‌اند و در دو سال اخیر هم که مجلس بدان افزوده شده است، گامی در جهت تدقیق این تعریف در یک قانون احزاب برنداشته‌اند. از جمله در دوره‌ای که آقای تاج‌زاده معاون سیاسی وزارت کشور بود و بنا بر این مسئولیت، قاعدتاً وظیفه تدوین چنین لایحه‌ای را بر عهده داشت.

در پنج سال ریاست جمهوری خامنه‌ای، دولت اصلاح طلب نخواست است به الزامات «مشروعیت حداکثری» تن دهد. این الزامات عبارتند از اعلام صریح و قاطع آنچه اکنون آقای تاج‌زاده به عنوان مبانی چنین مشروعیتی تدوین کرده است. دادن تصصین و تعهد به دفاع از فعالیت سیاسی آزاد نیروهای سیاسی خارج از حکومت، اعلام منع تعقیب ایرانیان مهاجر در صورت بازگشت آنان به میهن و قانونی اعلام کردن احزاب و گروه‌های سیاسی مسئول تعریف فوق‌الذکر آقای تاج‌زاده.

گروه‌های سیاسی مورد اشاره آقای تاج‌زاده، نیروهای فرضی و خیالی نیستند و واقعا وجود دارند سازمان ما که تعهد خود به فعالیت در چارچوب قوانین موجود را اعلام کرده بود، از سوی حکومت جمهوری اسلامی تحت تعقیب قرار گرفت و صدها تن از اعضا و هواداران آن اعدام شدند یا به زندان افتادند همین امروز، نهضت آزادی که اعلام کرده است علیرغم مخالفت با ولایت فقیه، حاضر است با الزام عملی به قانون اساسی، فعالیت کند، هنوز از سوی دولت خامنه‌ای به عنوان نیروی که حق فعالیت قانونی دارد و فعالیت آن مورد حمایت دولت است، اعلام نشده است.

متأسفانه این یک رسم سیاستمداران است که اعمال آنان هنگام در دست داشتن قدرت، با سخنانی که پیش از آن در دوره مسئولیت خود به زبان می‌رانند مطابقت ندارد. آقای تاج‌زاده نیز کمی دیر به فکر دفاع از «مشروعیت حداکثری» افتاده است. آشکارسازی این مقام معاونت وزارت کشور چنین سخنانی می‌گفت و در جهت تحقق آن اقدام می‌کرد ایشان زمانی «مشروعیت حداکثری» را تعریف می‌کند که با گسترش روحیه پاسبی در جامعه، جنبش اصلاحات، بخش بزرگی از توان خود برای در هم شکستن مقاومت مدافعان «مشروعیت حداکثری» را از دست داده است. زمان، به نفع اصلاح طلبان حکومتی عمل نکرده است و هر چه آنان در اجرای وعده‌های خود بیشتر تعلل کرده‌اند، مواضع بیشتری را به محافظه کاران واگذار کرده‌اند. اکنون که حتی قوانینی مانند سرمایه گذاری خارجی هفتاد در یک و خم شورای نگهبان و منع تشخیص مصلحت معطل می‌ماند، خود اصلاح طلبان حکومتی نیز می‌دانند که سخنانی نظیر آنچه در مقاله آقای تاج‌زاده آمده است، روی کاغذ باقی خواهد ماند.

## فاطمه حقیقت جو:

### چنانچه تعارض بین مجلس و

### شورای نگهبان تداوم یابد در

### یک رفراندوم مردم با حضور در

### پای صندوق‌های رای به این

### تعارض پایان خواهند داد.

بین مجلس و شورای نگهبان تداوم یابد در یک رفراندوم مردم با حضور در پای صندوق‌های رای به این تعارض پایان خواهند داد.

نماینده مجلس اظهار داشت: متأسفانه در بررسی صلاحیت‌ها، سلیقه‌ای عمل می‌شود و همین امر به نظارت استصوابی مستند می‌شود و اگر مجلس برای این مقوله فکری نکند مجلس هفتم با رد صلاحیت گسترده‌ای مواجه خواهد بود و در این مورد شنیده شده است. اداره کل نظارت شورای نگهبان در استان‌ها زمینه رد صلاحیت نامزدان احتمالی مجلس هفتم را تدارک دیده‌اند.

## مشروح اظهارات گنجی و باقی در زندان اوین

### مشکل اصلی من و آقای باقی این بود که

### راجع به پرونده قتل‌های زنجیره‌ای نوشته‌ایم

در بحث قتل‌های زنجیره‌ای هر که آمد زندش. عبدالله نوری وزیر بود، ۳ دوره نماینده

مجلس بود، ولی وقتی در روزنامه‌اش بحث قتل‌ها را شروع کرد او را آوردند اوین.

### من و باقی هم‌همچنین. حجاجیان را هم ترور کردند

راجع به قتل‌های زنجیره‌ای این را نوشتند. یعنی اصلا سند دولتی نیست. دادگاه تجدید نظر که مرا تیرنه کرده هم اعلام کرد که این سند نیست. وزیر ارشاد هم نامه داد و به عنوان سند جدید نوشت که این بردن الفاظ رکیک با قصد در این کار است؟ شورای نگهبان هم تأیید کرد. یله همین است که شما را می‌گیرند، آقای باقی الفاظ رکیک به کار بردیم، من راجع به سعید امامی صحبت کردم ولی اینها گفتند اهانت به رهبری است، چگونه می‌توان این را به هم متصل کرد؟ ولی حالا اینجا جالب است که شما را می‌گیرند، می‌گویند اهانت به رهبری کرده‌ای! می‌گویند نکرده‌ام، ولی اقا ۱۴ ماه در سلول انفرادی نگه‌داشت می‌دارند تا بپذیری به رهبری اهانت کرده‌ای! چنانکه یک بار آقای بخشی (که او را برداشتند) پیش من به قاضی مرتضوی گفت «آقا اگر کسی هم اهانت کرده ما باید بگوییم که نکرده تا خودش هم بگوید نکرده. نه اینکه به زور به او بگوییم بگو کردم، ولی او می‌گوید نکرده». حال رویه این بوده است. من و آقای باقی و دیگر رادر طول انفرادی نگه می‌داشتند، ملاقات نمی‌دادند، تلفن قطع می‌کردند تا هر موقع پذیرفتیم اهانت کرده‌ایم مشکلمان حل شود. این چه سودی برای نظام جمهوری اسلامی دارد که اکبر گنجی بگوید اهانت کرده است؟ خب اگر من می‌گفتم اهانت کرده‌ام چه فرقی می‌کرد؟ می‌گفتم اهانت کرده‌ام هم همین مجازات را به من می‌دادند. سؤال این است که اگر من بگویم به رهبری اهانت کرده‌ام به نفع نظام است؟

وی تصریح کرد: وقتی در دادگاه تجدید نظر همین دستگاه قضائی تیرنه شدم آقای علیزاده خودش پرونده را برد و برای من حکم محکومیت ۶ ساله صادر کرد. چطور می‌شود ایشان هم شاکمی من و هم قاضی من باشد؟ یعنی عقل یا شرع این اجازه را می‌دهد؟ اکنون کلیه شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین تیرنه کامل شده‌اند. یعنی هیچ‌کس در این باره در زندان نیست ولی ما را می‌خواستند نگه دارند. گنجی در تشریح اتهاماتش گفت: در حکم من ۴ سال زندان به خاطر نگهداری اسناد طبقه‌بندی شده دولتی در نظر گرفتند. ۱/۵ سال به دلیل اهانت به امام (ره) و رهبری طرح کردند و ۶ ماه هم به عنوان تبلیغ علیه نظام مرا محکوم کردند. موضوع اسناد طبقه‌بندی شده راجع به بوتلی است که فتوکپی روزنامه‌هاست. قانون اسناد وجود دارد و اسناد طبقه‌بندی شده دولتی را تعریف کرده است، در هیچ جا فتوکپی روزنامه به عنوان سند دولتی ذکر نشده است لذا پس از آنکه تیرنه شدم آقای علیزاده در اعتراضی که نوشته بود از ما، ۱۲۵ استفاده کرد یعنی به عنوان قاضی دیگر که شاکمی من بوده اعتراض داد و پرونده را سریعاً در دیوان، درست کرده و بعد به شعبه اول دادگاه تجدید نظر که خود رئیس آن بود فرستاد و حکم صادر کرد. در حالی که این تخلف است.

وی افزود: در خود اعتراضیه علیزاده هم نوشته شده بود که «این بولتن چون فتوکپی روزنامه است سند دولتی نیست ولی آن ۲۰ - ۱۰ صفحه‌ای که اول خود وزارت ارشاد نوشته سند دولتی است». حال این ۲۰ - ۱۰ صفحه وزارت ارشاد همان است که نوشته این روزنامه‌ها

بگویم به فرض که اصلا اهانت کرده‌ایم - هر چند که ما چنین کاری نکرده‌ایم و مدرک هم داریم - ولی در این قانون سؤال و استفساریه حس اکبر گنجی و عمادالدین باقی دیدار کرد. خبرنگار حقوقی ایستا نیز که طی درخواست رسمی روابط عمومی سازمان زندانها جهت پوشش خبر بازدید در کنار دیگر خبرنگاران حاضر شده بود همراه مرتضی بخشجاری و آیت‌الله نسازی از اندرگاه قرظینه و بخش زیرین آن (محل نگهداری گنجی و باقی) دیدن کرد.

طی این دیدار بیشتر از سی دقیقه اکبر گنجی و عمادالدین باقی به بیان وضعیت خویش و انتقادات راجع به نحوه حکومت خود پرداختند. در ادامه دیدار دادستان کل کشور از زندان اوین اکبر گنجی به بیان وضعیت خویش و نحوه محکومیتش پرداخت.

به گزارش خبرنگار حقوقی ایستا وی در حضور آیت‌الله نسازی، مرتضی بخشجاری و دیگر حضار گفت: مشکل اصلی من و آقای باقی این بود که ما راجع به پرونده قتل‌های زنجیره‌ای نوشته‌ایم. یعنی جرم اصلی ما این است و همه می‌دانند. بقیه دیگر ساختگی بود. خیلی خنده‌دار است. ما (من و باقی) آدمیم نوشیم و گفتم باید مدرسه حقانی در قوه قضائیه. به آقای یزدی هم در زمان ریاست این قوه گفتم که باند حقانی در آنجاست. ایشان هم گفتند «بله برای خود من هم شنیده گذاشته بودند که رفتم پیش مقام رهبری و اینها را بیرون کردم». همه این ماجرا را می‌دانست که آقای ری شهری را ایشان بیرون کرد. بنده در این نظام ۲۲ سال کار کردم. آدم بیرون از نظام نبودم که بی‌اطلاع باشم. من تمام اطلاعات این نظام را دارم. من و آقای باقی بچه این نظام هستیم آن موقع که جبهه می‌خواستند بیرون ما می‌رفتیم نه کس دیگر. حالا اینجا آمده‌اند ولی اصلاح‌نشان به این حرف‌ها قند نمی‌دهد.

وی افزود: اینجا دیدند در باره مساله قتل‌های زنجیره‌ای نمی‌توانند ما را محاکمه کنند چرا که مدرک داریم و می‌توانیم اثبات کنیم. پس با یک بیانه دیگر تحت عنوان اهانت به مقدسات و رهبری سرا مستهم و محکوم کردند. خیلی دلشان برای مقدسات و رهبری می‌سوخت؟ خب می‌گفتند به ما هم اهانت کردند. چرا می‌گویند به رهبری اهانت کردند؟ یعنی اگر دلسوزی و می‌خواستند فدا کنند چرا کس دیگری را بجای خود فدا می‌کنند. ما حرفمان مشخص بوده و می‌گوئیم آقای X و Y در این قتلها بوده‌اند. حال اگر من اشتباه کرده و ناقص می‌گویم به همین دلیل مرا و باقی را محکوم کنید ولی ایستا این کار را نکرده‌اند.

آقای شمس‌اخرای در مصاحبه‌ای گفته بود «آقای علیزاده به او می‌گوید که چرا روزنامه در نمی‌آوری؟ شمس هم پاسخ می‌دهد من دیگر گول نمی‌خورم، یک بار دیگر روزنامه در آورم مرا به زندان کنید». ما هم گفتیم مقامات عالی می‌گویند «این مساله را باید تا ریشه‌اش رفت» من و باقی هم گفتیم تا ریشه‌اش برویم ببینیم چه کسانی در آن قتلها بوده‌اند. آمدیم گفتیم که ما را اینجا آوردند. وی تصریح کرد: ناراحت نیستیم که اکنون در زندانیم. ولی می‌خواهم

## نماینده کارگران در شورای عالی تامین اجتماعی:

### کارگران در شرایط کنونی

### با مرگ و فقر دست و پنجه

### نرم می‌کنند.

علی اصغر بادبان نماینده کارگران در شورای عالی تامین اجتماعی با اشاره به شرایط مشقت‌بار زندگی کارگران به خبرگزاری دانشجویان ایران گفت کارگران در شرایط مرگ و زندگی بسر می‌برند.

وی افزود: کارگران بعنوان فروشنده و عرضه کننده نیروی کار و کارفرما بعنوان خریدار کار باید بتوانند در یک شرایط مساوی قراردادی را با یکدیگر منعقد کنند اما طی سال‌های گذشته تاکنون هیچ‌یک از قراردادهای منعقد شده میان دو طرف در شرایط مساوی نبوده است. وی گفت: کارگران در شرایط بیکاری، گرسنگی و فشارهای زندگی مجبور به پذیرش قراردادهای می‌شوند و نه شرایط مساوی و با رضایت خاطر.

به گفته وی تشکیلات کارگری در پیگیری حقوق و بویژه حق اعتصاب کاملاً مصمم و دارای اراده قاطع می‌باشند. نماینده کارگران اظهار داشت: براساس اعلان رسمی مراکز آماری کشور نظیر بانک مرکزی، وزارت امور اقتصاد و دارایی و سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی در حال حاضر حداقل معیشت حدود ۲/۲ برابر حداقل دستمزدی است که کارگران کشور دریافت می‌کنند.

وی گفت: آنچه به کارگران پرداخت می‌شود بسیار کمتر از حد نیاز حداقلها است و کارگران در شرایط کنونی از پوشاک، تغذیه، آموزش، مسکن و بهداشت مناسب در محرومیت بسر می‌برند.

بادبان برگزاری تجمعات منسجم و قوی توسط کارگران را پشتوانه حرکت تشکیلات کارگری در جهت دست‌یابی به حقوق کارگران دانست و یادآور شد، مشکلات و نیازهای شدید کارگران تنها در چند روز گذشته مطرح نشده بلکه مسائلی است که طی سالیان گذشته کارگران با آنها دست به گریبان بوده‌اند.

## یک کارگر شرکت واحد:

### شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر

### ۲۰ سال است جایگاه‌های کارگری

### را غصب کرده‌اند.

انتخابات شوراهای اسلامی کار در شرکت واحد اتوبوسرانی تهران به صورت گزینشی و با نفوذ خانه کارگر و تباری آن با مدیریت شرکت واحد صورت می‌گیرد.

یکی از کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه در گفتگو با خبرگزاری دانشجویان ایران، با اشاره به اینکه شوراهای اسلامی کار در هشت منطقه شرکت واحد اتوبوسرانی تهران فعال هستند، گفت: انتخابات شوراهای اسلامی با نظارت مستقیم وزارت کار صورت می‌گیرد که در دوره ریاست قبلی این وزارتخانه، شوراها مورد نفوذ خانه کارگر قرار گرفت و اکنون این تشکل در تمام کشور در انتخابات اعضای شوراها به صورت گزینشی عمل می‌کنند.

وی گفت: تمام کارگران شرکت واحد نسبت به عملکرد گزینش ستاد انتخاباتی در انتخاب صوری هیئت‌های تشخیص معترض هستند و این در حالی است که وزارت کار نیز در این جریان قصور کرده و تعداد زیادی از نمایندگان واقعی کارگران رد صلاحیت شده‌اند.

این کارگر با بیان اینکه کارگران منطقه دو و چهار شرکت واحد انتخابات شورا را تحریم کرده‌اند، افزود: این در حالی است که تعرفه و کارت کارگران برای گرفتن رای به اجبار از آنها گرفته می‌شود.

وی با تأکید بر اینکه شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر با تبلیغات سیاسی دروغ، ۲۰ سال است که جایگاه‌های کارگری را غصب کرده‌اند، گفت: ما نسبت به رد صلاحیت‌ها، عملکرد گزینشی ستاد انتخاباتی و تباری با مدیریت شرکت واحد و حزب خانه کارگر معترض هستیم.

است. سؤال من این است که چرا در این ملکیت پرونده‌های سیاسی به تعدادی شعبه خاص ارجاع می‌شوند. سلی‌مذهبی‌ها را به عنوان براندازی گرفتند. البته این موضوع را دادگاه انقلاب و آقای علیزاده اعلام کردند که در خانه آنها اسلحه گرفته‌اند. اسما پس از مدتی خانواده‌هایشان اعتراض کردند. مقابل دفتر سازمان ملل جمع کردند و به سراغ مجموعه‌های بین‌المللی رفته و به خاتم رابینسون و همچنین ماندا مراجعه کردند. (با نامه) ولی ما که اینجا ساکت نشستیم همچنان ما ندیم. اگر از قوای کشور توانیم به نتیجه برسیم چه چیزی می‌توانید بگویند که به مجامع بین‌المللی مراجعه نکنیم؟ چرا نباید به سازمان ملل شکایت کنیم؟ تاکنون که این کار را نکرده‌ایم خلاف عقل نبوده است؟

اساسی را نوشتیم. به دادسرای انتظامی قضات هم شکایت کردم و پرونده را به ۲ قاضی دادند ولی پس از ۱ سال اخیراً پرونده را از آنها پس گرفته و به قاضی دیگری داده‌اند که مثل آنجا درست کند. یعنی هنوز هم با اعمال نفوذ علیزاده این کار را می‌کنند. چندی قبل همسر پیش محمدی گیلانی رئیس دیوان عالی کشور رفته و لایحه اعاده دادرسی مطالبه دستور دادند که ماه رمضان اولین بار به ما مرضی دادند. ما را از کل زندانیان جدا کرده و پسانین آوردند. ظاهراً شیک است و تمیز ولی با احدالتاسی ارتباط نداریم. اینها همه خلاف این نامه است.

وی تصریح کرد: به کمیسیون اصل ۹۰ شکایت کردم که حق را به من دادند ولی قوه قضائیه برای آن اعتبار نمی‌شناسد. به حیات نظارت بر قانون اساسی هم شکایت کردم که تمام موارد تخلف از اصول قانون





# «گل بهار» به بهار نرسید

ژیلا بنی یعقوب



وقتی برای تهیه گزارش به اداره پزشکی قانونی در تهران رفته بودم، «گل بهار» دختر ۲۰ ساله اهل استان چهارمحال و بختیاری را دیدم. دختری از عشاری

«گل بهار» در گوشه‌ای از سالن پراز ازدحام پزشکی قانونی پسر دو ماهه‌اش را زیر چادر پنهان کرده بود و با خجالت به او شیر می‌داد. وقتی پدر پیرش را دید که به او نزدیک می‌شود، سینه‌اش را به زور از دهان کودکش بیرون کشید و سر پا ایستاد.

لباسی برای فرزندش بخرم. «گل بهار» برایم تعریف کرد بچه‌ای که در آغوش دارد، فرزند نامشروع او از یک پسر جوان است، که در همسایگی آن‌ها زندگی می‌کند و اما حالا موضوع را انکار می‌کند. خانواده‌اش از پسر جوان به دادگاه شهر کوچکان شکایت برده‌اند و قاضی آن‌ها را برای انجام آزمایش DNA روانه تهران کرده است تا پدر واقعی فرزندش معلوم شود. در شهر خودشان امکان انجام این آزمایش وجود ندارد. و بعد پسر جوانی را با اورکت آمریکایی و شلوار چین نشانم داد که چند صندلی آن طرف تر نشسته بود.

گل بهار! می‌خواهم بدانم آن پسر چرا موضوع را انکار می‌کند؟

از ترس آبرویش و از ترس جاننش. می‌ترسد پیش خانواده خودش بی‌آبرو شود و خانواده من هم او را بکشد.

مگر خانواده‌ات قصد کشتن او را دارند؟ اگر جواب آزمایش مثبت شود، می‌کشندش. خودت هم می‌ترسی؟

بله خیلی می‌ترسم خانم.

کم‌کم فهمیدم چرا گل بهار از شیر دادن به فرزندش خجالت می‌کشید. هیچ چیز برای پدرش به عنوان یک مرد روستایی در ایران سخت تر از تحمل یک بچه نامشروع در آغوش دخترش نیست. چه برسد که این دختر بخواهد به این بچه نامشروع شیر هم بدهد. حالا می‌فهمیدم که چرا کسی در خانواده گل بهار حاضر نیست فرزندش لباس بخرد. چون هیچ‌کس حاضر نیست ننگ خرید کردن برای یک فرزند نامشروع را تحمل کند.

گل بهار چند قدم دور تر از پدر و دیگر مردان خانواده‌اش که او را در سفر به تهران همراهی کرده‌اند ایستاده بود. ایستادن و یا نشستن یک زن در کنار مردان حتی اگر پدر، برادر و یا عموهایی باشند در عشیره گل بهار پذیرفتنی نیست، چه برسد که یک فرزند نامشروع هم در آغوش داشته باشد.

به همراه گل بهار به طرف پدرش رفتم. پدر سالخورده‌ای که چین و چروک صورتش بیشتر خبر از رنج‌های بسیار می‌داد تا پشت سرگذاشتن یک عمر طولانی. لباس‌های مندرسش هم نشان از فقر اقتصادی‌اش می‌داد. گل بهار با چادر مشکی‌اش، خودش را پشت من قسایم کرده بود. شاید چون نمی‌خواست چشم‌هایش توی چشم‌های پدر بیفتد. پدرش با چشمان غمگین و عصبانی‌اش اول به گل بهار نگاه کرد. بعد آب دهانش را قورت داد و به من گفت:

«اگر بسیرم از این زندگی بهتر است. یک ذره آبرو برایم باقی نمانده. دخترم شوهر نکرده اما بچه‌ای در بطن دارد. آیا ننگ بیشتر از این هم می‌شود؟ من چطور با این دختر بعد از این می‌توانم در خانواده، روستا و عشیرم سرم را بالا بگیرم.»

پرسیدم: «آیا اگر نتیجه آزمایش DNA مثبت شد، اجازه می‌دهید دخترتان با آن پسر ازدواج کند؟»

نه! هرگز! این برای من، خانواده و طایفه‌ام ننگ بزرگی است که چنین پسری داماد ما باشد.

پس بالاخره می‌خواهید چه کار کنید؟ این بار به جای پدر گل بهار، پسرعمویش پاسخ را داد. شاید به این خاطر که در میان عشاری‌ها و پسرعموها جایگاه ویژه و مهمی در تصمیم‌گیری برای سرنوشت یک دختر دارند. پسرعموی گل بهار گفت:

«بچه را به پرورشگاه می‌سپاریم. که فکری هم برای آن‌ها می‌کنیم. ... همکارم را که از دور دیدم، به طرفش دویدم و لباس بچه‌گانه را از دستش قاپویدم و با کمک گل بهار لباس را بر تن پسرش کردم.

در لباس تازه‌اش که به رنگ صورتی خوش‌رنگ بود، زیبایی‌اش دو چندان شد. بوسه‌ای بر پیشانی‌اش زدم و به آغوش مادرش سپردم و بعد پرسیدم:

گل بهار! نکتد بر سر بچه‌ات بلانی بیآورند؟

ندانی می‌توانند.

آخر از کجا این قدر مطمئنی؟ قاضی از آن‌ها تعهد گرفته که کاری به کار من و بچه‌ام نداشته باشند و اگر اتفاقی برای ما بیفتد سر و کارشان با دادگاه خواهد بود.

گل بهار که از اتاق آزمایش بیرون آمد، فریاد فرزندش به آسمان بود. نمی‌دانم از گرسنگی بود یا از درد سرتگی که خودش را برای آزمایش میکشید. گل بهار فرزندش را نوازش می‌کرد تا شاید آرام شود. اما همین که سنگینی نگاه‌های خشمگین عمو و پسرعموهایش را بر خود حس کرد، بچه را زیر چادرش پنهان کرد.

او در حالی که به همراه پدر و مردان طایفه‌اش از پله‌ها پائین می‌رفت، بدون هیچ‌کلامی نگاهی به من انداخت. اما حتی دستش را هم به نشانه خداحافظی برآیم تکان نداد. فقط نگاه کرد. انگار با نگاهش می‌خواست یا من خداحافظی کند.

در راه بازگشت تمام وقت به گل بهار فکر می‌کردم و چشمان درشت و سیاهش و به پسرش فکر می‌کردم که نامی نداشت چون مادرش از ترس پدر، برادر و عموهایش حتی جرات نکرده

بچه که هنوز سیر نشده بود، سرش را این طرف و آن طرف می‌چرخاند و سیند مادرش را جستجو می‌کرد و وقتی از جستن ناامید شد، صدای گریه‌اش به هوا بلند شد. صدای گریه‌اش آن قدر بلند بود که همه مردم را متوجه خود و مادرش کرد. وقتی آن گل بهار پرسیدم که چرا سینه‌ات را به زور از دهانش بیرون کشیدی، در حالی که از صحبت کردن با یک غریبه احساس ناامنی می‌کرد، گفت «هم خجالت می‌کشم، هم می‌ترسم». وقتی علت ترس و خجالتش را جویا شدم، فقط سرش را پایین انداخت و حرفی نزد.

هوا سرد بود و گل بهار سردش بود. همچنان که پسر دو ماهه‌اش سردش بود. این را وقتی انگشتان کوچک دست‌ها و پاهای نحیفش را لمس کردم فهمیدم. بچه زیبایی بود، به ویژه با آن چشمان مشکی و شرقی‌اش. تنها تن پوش او در آن هوای سرد یک لباس نازک بود. نازک و کثیف و کهنه که شاید مادر گل بهار از بچه‌های که سال‌های طولانی در بستری خانه‌شان خاک خورده، بیرون کشیده بود.

وقتی پرسیدم «چرا در این هوای سرد لباسی به این نازکی بر او پوشانده‌ای»، گفت: «لباس دیگری ندارد. آخر می‌دانید در میان خانواده ما کسی حاضر نشده برای بچه‌ام لباس بخرد. خودم هم که درآمدی ندارم.»

یک بار دیگر دست‌ها و پاهای کوچکتش را لمس کردم. سرد بود، خیلی سرد. تمام تن یک‌هو مرمور شد و انگار سرمای وجودش تا اعماق قلم پیش رفت. احساس کردم چیزی از درون مرا می‌خورد و آرام می‌دهد.

دست توی کیفم کردم و چند اسکناس بیرون کشیدم و با التماس به همراهم که در کنارم ایستاده بود، گفتم، «تا من با مادرش صحبت می‌کنم خواهش می‌کنم خواهش من را قبول کن و از همین دور و بر برایش لباس بخر تا قدری گرمش کند.»

اول نگاهی به بچه کرد و بعد هم به من و دوان دوان رفت. و من ماندم و «گل بهار»... حالا دیگر با من احساس راحتی بیشتری می‌کرد و با صمیمیت حرف می‌زد شاید چون می‌خواستم

اینجا تهران، چهار راه پارک وی، آموزشگاه زبان‌های خارجی. در حالی که دانشجویان زبان انگلیسی که غالب آنها را افراد بالای ۱۸ و ۲۰ سال تشکیل می‌دهند، آماده رفتن به کلاس‌های درس می‌شوند، یکی از مسئولان در حال صحبت کردن با مردی است که به نظر می‌رسد پیام‌آور خبری چندان خوش نباشد.

وقتی دانشجویان به کلاس می‌آیند معلم کلاس که جوانی تحصیل کرده و دانشجوی دکتری زبان انگلیسی است وارد کلاس می‌شود و به دانشجویان اعلام می‌کند: طبق اعلام اداره اماکن، از این به بعد کلاس‌های خانم‌ها و آقایان جدا از هم تشکیل خواهد شد. یکی از دانشجویان می‌پرسد: «که چه شود؟» معلم پاسخ می‌دهد: خدا می‌داند.

معلم اعلام کرد که از ۴۸ ساعت بعد کلاس خانم‌ها و آقایان جدا خواهد بود و چون تعداد پسرها و دخترها در کلاس‌ها یک اندازه نیست، بعضی از کلاس‌ها تا ترم بعدی منحل خواهد شد. یکی می‌پرسد: «مگر قرار است ما در کلاس چکار کنیم که...؟» او جوان ترین عضو کلاس است. اما دیگری که خانمی خانه‌دار است می‌گوید: «دل‌م برای جوان‌هایمان می‌سوزد. با این همه بی‌اعتمادی...»

و کلاس‌های زبان هم بعد از این مردانه و زنانه خواهند شد. البته به کسی گفته نشد که چرا؟ فقط گفتند دستور است. یکی از دانشجویان کلاس‌های زبان می‌گوید: «بالاخره هر دستوری باید یک منطقی داشته باشد منطقی که بشود ضرورتش را فهمید. این چه منطقی است که از آن فقط توخین نصیب ما می‌شود.»

اما موضوع چیست؟ جداسازی دختران و پسران در کلاس‌های آموزشی ناشی از نگرانی بخشی از سرکردگان حکومت است. آنها آمارهایی را در ارتباط با فساد جنسی از گوشه و کنار شهر شنیده‌اند و مطابق معمول رادحل مشکل را در جداسازی

## خجالت زاپنی

ادامه از صفحه ۱۲

خسبیلی‌ها در ژاپن از «یونیتی شیرو کوزومی» نخست‌وزیر گرفته تا اپوزیسیون صحبت از لزوم رفرم و بازسازی می‌کنند اما تاکنون هیچ اتفاقی نیفتاده است. در این بحث صدایی از اقتصاد بگوش نمی‌رسد. در زمان معجزه اقتصادی یکی از ضرب‌المثل‌های معروف می‌گفت: ژاپن سیاستمداران درجه سه دارد اما شرکت‌های درجه یک. اکنون به اثبات رسیده است که اقتصاد هم قابلیت و توانایی تصمیم‌گیری ندارد. میتسوبیسی هنوز هم همه چیز تولید می‌کند: دوربین، توربین و راکت. سونی بازار ضررده تولید فیلم را هنوز هم رها نمی‌کند. فقط نسیان جرات کرد و چند کارخانه را تعطیل کرد - برای این کار هم یک مدیر خارجی لازم بود.

بر اساس نظر «فومی یاکی ساتو» مشکل اساسی اینست که: امروز کنسرن‌های ژاپنی به اقتصاد این کشور ضرر می‌رسانند. منظور او نه کیفیت نیروی کار و تکنولوژی ژاپن است، بلکه صحبت او از مدیران کنسرن‌های بزرگ است. او می‌گوید: از زمان جنگ دوم جهانی هیچ چیز در مدیریت کنسرن‌ها تغییر نکرده. مدیران همه تلاس خود را برای تقویت احساس خانواده بزرگ در کنسرن بکار می‌بندند. و از آنجائی که برای «فومی یاکی ساتو» هنوز مشخص نیست چه کسی این روش مدیریت را کنار خواهد گذارد، او معتقد است رکود بین پنج تا ده سال در ژاپن ادامه خواهد داشت.

داده‌اند، حتی یک شرکت مقاطعه‌کار ساختمانی، یک سوپرمارکت زنجیره‌ای و یا یک بانک واقعا مهم ورشکست نشده است. حقوق بیکارشدگان در سال اول بیکاری به بالاترین میزان آن در بین کشورهای OECD است.

بدین ترتیب خروج ژاپن از تله بدهکاری تنها از راه تورم امکان پذیر است. اما اگر بهره سرمایه افزایش یابد چه اتفاقی رخ خواهد داد، کسی امروز نمی‌داند. رشد اقتصاد سیر سعودی دارد و صادرات به آمریکا سوخت این رشد را تامین می‌کند. پس از درج‌زدن در این سال امید افزایش ۱/۵ درصدی صادرات ژاپنی برای سال آینده وجود دارد.

برای بازیابی سلامت اقتصادی ژاپن نیروی کافی از خود ندارد. سخنگوی وزارت دارایی «مساکی امورا» می‌گوید: مسئولیت دولت تامین ثبات در اقتصاد کلان است. اما او می‌گوید: تاکنون ما گرانیگاه را بر تامین ثبات و نه رفرم قرار داده‌ایم. در واقع در حالی که ژاپن هر روز عمیق تر در گرداب بدهکاری فرو می‌رود، نتیجه سیاست موفق تامین ثبات به تعویق انداختن تصمیم‌گیری سیاست و اقتصاد برای رفرم بوده است. آیا تنها یک پرش اقتصادی امکان بازگشت را فراهم می‌کند؟ در صحبت‌های رسمی «امورا» که مدافع رفرم است تا این حد فراموشی رود. او می‌گوید: در انگلیس هم بازسازی سیستم ۳۰ سال طول کشید.

## دختران و پسران: ما انسانیم، ما را جدا نکنید!



حقوق شهروندان است. طراحان این سیاست شهروندان را فاقد عقل و شعور در تنظیم مناسبات تلقی می‌کنند و حق اولیه آنها را در انتخاب مناسبات سلب می‌کنند. تمامیت‌گرایان در خصوصی‌ترین مناسبات اجتماعی دخالت می‌کنند و به خود اجازه می‌دهند که با دستور، بخش‌نامه مناسبات انسان را بر پایه نگرش عقب‌مانده و واپس‌گرای خود تنظیم کنند. جداسازی در محیط‌های فرهنگی و آموزشی پیامدهای فوق‌العاده زیان‌باری برای جامعه دارد. این اقدام ناشی از فقر نگاه جامعه شناسانه و آسیب شناسانه است و مناسبات زیرزمینی را بر ابعاد بحران می‌افزاید. اعلام مجدد سیاست جداسازی بی‌احترامی به

دیده‌اند. جداسازی و قطع مناسبات انسانی در طی حکومت جمهوری اسلامی نه تنها به کاهش نگرانی سران حکومت منجر نشده است بلکه به گفته مسئول سازمان ملی جوانان به یک ولع و عطش جنسی منجر شده و بحران جنسی را در بین جوانان آفریده است. تجربه نشان داده است که سیاست‌های مهار نیروی جنسی که مبتنی بر مکانیسم جداسازی است تنها اثر عکس داشته است و در عمل با شکست مواجه شده است. با این وجود آنها این سیاست ورشکسته را ادامه می‌دهند و روز بروز بر ابعاد بحران می‌افزاید. اعلام مجدد سیاست جداسازی بی‌احترامی به

## جمع بندی ۷۰ چشم انداز ۸۰

فرخ نگهدار - اردیبهشت ۸۱

در حیات اجتماعی در کاهش چشمگیر استقبال از خشونت جای ویژه داشته است. طی این دهه سازمان‌ها و گرایش‌هایی که چه در حکومت و چه در مقابل آن از اعدام، از جنگ، از کشتن و از کشته شدن، و حتی شکنجه و عذاب جسمی انسانها، تمجید کرده‌اند به شدت پایگاه خود را در افکار عمومی از دست داده‌اند. ایران در آستانه ظهور و میدانداری احزاب مدنی است و شکل‌گیری، ظهور و هویت‌یابی یک «چپ مدنی» در عرصه سیاسی کشور از هم اکنون مسلم شده است. دهه ۷۰ ترس مردم از حکومت و نیز تا حدی ترس حکومت از مردم شاکست. مردم با قدرتی به مراتب بیشتر از دهه گذشته در برابر سرزورگونی‌ها و وحشت‌آفرینی‌های نهادهای حکومتی ایستادند. مردم با به کارگیری اشکالی از نافرمانی مدنی، مثل حجاب، کوبیدن رهبر و امثال وی، یا در شادی‌ها گردن‌ها و غیره، علیه احکام و قوانین ارتجاعی قدرت حق طلبی یافتند.

۳- تغییر چشمگیر در سمت تاثیر عامل بین‌المللی اگر دهه ۶۰ با سطح وسیع و بسیار منفی تاثیر عامل بین‌المللی در اوضاع سیاسی ایران، به ویژه از طریق جنگ ایران و عراق کشاکش‌های ناشی از جنگ بود، برجسته بود، دهه ۷۰ با افزایش تدریجی امید جهان به تحول مثبت در اوضاع سیاسی ایران همراه بود. برای اولین بار در طول یکصد ساله اخیر جو غالب در عرصه بین‌المللی، به ویژه در اروپا، با خواست و تلاش شهروندان کشور ما همسوئی و همدلی نشان داده است. جنبش ۲ خرداد نگاه دنیا نسبت به ایران را دگرگون و امید به تداوم تحول مثبت در رفتار ایران را همسایگان، با اروپا و حتی با ایالات متحده آمریکا را تقویت کرد. اوضاع سیاسی ایران در رسانه‌های دنیا با بسیاری آن در آستانه دهه ۷۰ قابل قیاس نیست. این ارزیابی، در شرایطی که رئیس‌جمهور آمریکا در همین اواخر کشور ما را جزو «محور شرارت» خوانده، ممکن است خوشبینانه به نظر آید. اما این موضع آقای بوش به ایرانیان جنگ‌طلب و حامیان وی توانست کمک کند که حملات وی به مبارزه فلسطینیان فریادرس آقای شارون است. دو نیروی سلطنت و ولایت خود را با شتاب آماده بهره‌برداری از اوضاع پس از اعلام «محور شرارت» کرده و می‌کوشند آن را به سیاست جدی و جاری فرارویانند. اما خوشبختانه زمینه‌های عینی مساعد این منظور نیست. عمر موضع تازه بوش نسبت به ایران می‌تواند به اندازه عمر کابینه شارون کوتاه شود. تغییرات مستور در رفتار سیاسی ایران در قبال ایالات متحده چرخش منفی در سیاست آمریکا نسبت به ایران را ایجاد نمی‌کرده است. نیروی موافق گسترش و بهبود رابطه با ایران چنان در اروپا و حتی در خود ایالات متحده نیرومند شده‌اند که تصور نمی‌رود، چنانچه اصلاح‌طلبان هشیارانه عمل کنند، موضع اعلام‌شده دولت بوش در مورد ایران فرصت کم برای یک سیاست خصمانه پایدار فرارویند. از این روی موضع سلطنت‌طلبان در ترغیب بوش به تخریب زمینه‌های از سرگیری مناسبات با ایران، نزدیکی با شارون و «خوشوقتی» شتابنده از سیاست «محور شرارت» یک خطای سیاسی فاش و یک عامل بزرگ انزوا بیشتر آنان در عرصه بین‌المللی شد. شرایط به هیچ وجه آنگونه نیست که مداخله خارجی، چه نظامی و چه غیر آن، علیه روند گسترش قانونیت و مردم‌سالاری در کشور و علیه نمایندگان شناخته شده آن بتواند نیروی جدی حول خود گرد آورد. پس از مشروطه این اولین بار است که غرب به تحول اوضاع کشور در سمت دموکراسی با نگاهی مثبت، می‌نگرد.

به این ترتیب وضعیت سیاسی در آستانه دهه ۸۰ با آستانه دهه قبل قابل قیاس نیست. کسانی که تصور می‌کنند جنبش اصلاح‌طلبانه ایران سترون مانده کسانی هستند که نگاهشان به بالاست و تاثیر جنبش در حیات اجتماعی را با تاثیر عمل رهبران یکی می‌گیرند. با اطمینان بسیار می‌توان باور داشت که ایران طی دهه ۷۰ گام‌هایی بس سرنوشت‌ساز و مهم در راستای توسعه سیاسی پایدار به پیش برداشته است. جنبش اصلاح‌طلب دستاوردهای ملموس و تاریخ‌ساز داشته است؛ دستاوردهای و رای عملی فرد، با یک جریان ایران در دهه ۷۰ در مسیر گذر از استبداد به دموکراسی پیشرفته است. وزن و نقش عناصر جمهوری و مردم‌سالاری در نظام سیاسی کشور تقویت و با قدرت متمرکز در نهادهای ولایتی هموزن شده. اشکال مبارزه به وسعت مدنی و خشونت‌گرایی منزوی شده و تاثیر عامل بین‌المللی محسوسا در جهت تقویت دموکراسی سمت گرفته است. اینها همه محصول جنبش است جنبش به معنای واقعی آن. جنبشی که میوه یک تحول عمیق فکری است که تا ر و بود جامعه ما را از آن خود ساخته است. دهه ۷۰ به تحقق امیدهای بزرگ است: غلبه مردم‌سالاری بر استبداد، آری، ما دیگر می‌توانیم پیروز شویم.

پیشینه این بحث، به اسفند سال ۶۹، به زمانی بر می‌گردد که ما شعر «ایران برای همه ایرانیان است» را مطرح و سیاست دیپلومک با همه مخالفان سیاسی، به شمول ولایت‌فقیهان و سلطنت‌طلبان و مبارزه برای پیشبرد اصلاحات دموکراتیک تدریجی را در پیش گرفتیم. جهت اطلاعات بیشتر خواننده محترم می‌تواند به کتاب «دموکراسی برای ایران» مراجعه کند.

مهم در ذهن بسیاری از فعالین اپوزیسیون به رسمیت شناخته نشد و نگاه نسبت به باقی‌ها و گسج‌ها و حجاب‌ها و ارزش‌های عدالت‌جویانه اندیشه‌سازان جریان دوم خرداد، همان ماند که در دهه قبل بود. جالب است که هرکس به میزانی که خود در دهه ۷۰ فکری متحول شده تحول در اذهان دیگران را می‌پذیرد و آن را در سیاست‌گذاری تاثیر می‌دهد. مسئولین مجاهد خلق، بسیاری از ژنرال‌های ارتش شاختاشی، آنها که هنوز تحت عنوان «چریک‌های فدائی» مبارزه می‌کنند، یا فیضیه‌نویسان پیرو مصباح یزدی دو گروه بیشتر نمی‌نمانند. یکی خائنین و دیگری دشمنان. ملاک نشناختن این‌کسان نسبت به گروهی از مشروطه‌خواهان و نیز بخش بزرگی از چپها، از تودایها و فدائیان، دیدگاه‌های آنها در دهه‌های قبل است و نه هويت فعلی و یا در حال تکوین آنان. این لختی در دیدن و جدی‌گرفتن «تغییر ماهیت‌ها» هنوز هم گام موجب می‌شود، که بسیاری از فعالین دموکراسی در شناسایی و انتخاب همراهان و نیز مخالفان خود درست عمل نکنند. این لختی، که شدت آن در خارج از کشور بیشتر است، گام باعث می‌شود هنوز هم جریان وجه مشارکت با جریانی که سفارت را اشغال کرد و با شعار حزب فقط حزب‌الله می‌داد عوضی گرفته شود. آنها که خیلی پرتاند هنوز خیال می‌کنند که فدائیان اکثریت یک جنبش چریکی هستند و یا پارهای از «جنبش جهانی کمونیستی و کارگری» به رهبری حزب کمونیست روسیه» به حساب می‌آیند. در ایران در دهه ۷۰ یک انقلاب بسیار بزرگ، بزرگ‌تر از انقلاب بهمن، رخ داده است. تحت تاثیر سرنوشت انقلاب بهمن، تحولات جهانی و رشد اجتماعی، بخش عظیمی از فعالان اجتماعی، با پایگاه اجتماعی وسیع، در دیدگاه‌های ارزشی و اصول بنیادین اعتقادی خود دچار تردید و سپس تحول شده‌اند. بر اثر این تحول بنیانی‌ترین پایه‌های استقرار دموکراسی در ایران نهاده شده و نیروی شکل گرفت که مصمم است اساس رابطه حکومت و مردم را عوض کرده آن را تحت اراده رای‌دهندگان درآورد. تاثیر تحولات فکری دهه ۷۰ در اوضاع سیاسی کشور تحولات دهه ۷۰ در عرصه تفکر سیاسی با سرعتی بیش از حد انتظار به تغییر در اوضاع سیاسی کشور انجامیده است. من در اینجا قصد برسرزدن تمام تحولات دهه ۷۰ ندارم. فقط عمده‌ترین دگرگونی‌های سیاسی را بر می‌شمارم.

۱- افزایش قدرت رای و نهادهای انتخابی در اداره کشور، پیدایش حالت حاکمیت دوگانه مهتم‌تر پدید آمدن اندیشه آزادخواه و مردم‌سالار به باور و ارزش مسلط و رو به گسترش در جامعه ما همانا فراهم آمدن زمینه مشارکت و تاثیرگذاری بر روندهای سیاسی از طریق آنگاه، به حق رای و شرکت در انتخابات است. با به میدان آمدن نسل پس از انقلاب، به ویژه دختران جوان، که در اواسط دهه ۷۰ اتفاق افتاد، انتخابات و حق رای برای ایرانیان بسیار معنادار و لذا بسیار مهم شد. رای مردم را دیگر نه می‌توان خرید و نه می‌توان نادیده گرفت و یا دور انداخت. این تحول هم در توزیع قدرت در حکومت و هم در موضوع ژئومنی در جامعه تغییرات اساسی پدید آورده است از یک سو دولت و مجلس را به ارکان اصلی هدایت‌کننده جامعه فرارویانده و نقش نیروهای مسلح و دستگاه‌های پلیسی را در اداره کشور نسبت به دوره‌های قبل تر به شدت تنزل داده است، و از سوی دیگر نقش دیرینه روحانیت در سطح جامعه و در شکل‌دهی افکار عمومی را به وضوح تحلیل، و از بسیاری جهات، به پایان برده است. این وضعیت به دگرگونی جمهوری اسلامی و شکل‌گیری «حاکمیت دوگانه» انجامیده است. اگر در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ در کادر جمهوری اسلامی ایران چرخش تشکیک‌تکلیف‌های سیاسی و رقابت برای کسب جزئونی در انحصار معین بود در دهه ۷۰ برای نخستین بار تشکیک‌های غیر آخوندی در موقعیت ژئومنیکی قرار می‌گیرند و عملا قدرت روحانیت را از رقابت منصرف می‌سازند. مطلقا غیر ممکن شده است که به حالت «حاکمیت دوگانه» از سوی ارکان ولایتی، از سوی نهادهای متکی بر قدرت روحانیت حاکم، پایان داده شود. اکنون استقرار ولایت مطلقه امری مطلقا محال است. از پایانه دهه ۷۰ به این سو جامعه دارد راه‌های شکست مقاومت سپس و پایان‌دادن به سرکشی نافرمانی نهادهای فراختمانی در برابر نهادهای انتخابی (مجلس و دولت) را جستجو می‌کند.

۲- انزوای گسترده خشونت‌گرایی، رویکرد گسترده به اشکال مدنی مبارزه اگر مشخصه آشکار افکار عمومی و نیز ذهنیت عمومی روشنفکران ایرانی در دهه‌های قبل از ۷۰ است. استقبال از اعمال قهر و به کارگیری روش‌های خشن مبارزه، به شمول روش‌های نظامی، چه تودهای و چه غیر آن، است، دهه ۷۰ را باید دهه انزوای گسترده این اشکال و به حاشیه راندنشان مدافعان آن نام گذاشت و این روی دیگر همان سکه، یعنی مهم‌شدن انتخابات و امید به حق رای است. افزایش چشمگیر نقش زنان

انتخابی، پاینده ماندن به همان سنن تئوریک مارکسیستی - لنینیستی، و چپ مدنی، پاینده گشته به اصول دموکراسی و ارزش‌های عدالت‌جویانه سوسیالیستی، فرا می‌رود. برای چپ نوین ایران «اصول دموکراسی» از حالت یک آرمان و ایده‌آل کلی و گام مبهم در گذشته و به یک خواسته و برنامه سیاسی روشن و مورد وثاقت برای نظام سیاسی کشور فراروینده است. اما شکست سنگین تر در دهه ۷۰ نصیب «نظریه ولایت فقیه» شد. این نظریه که روزگاری اندیشه راهنما، منبع الهام و معیار تشخیص خدی و غیرخودی برای هزاران فعال سیاسی صادق و مبرز بود، عملا در چالش‌های فکری در طول دهه ۷۰ به جانی رانده شد که اکنون در صحنه جامعه بی‌صاحب مانده و صاحبان آن از جلب قلوب و اذهان نسل تازه بکلی نومید گشته و به زاویه‌ها رفته‌اند. در هیچ دوره‌ای از تاریخ معاصر مین ما نظریه ولایت تا این حد منزوی و متروکه نبوده است. حتی وفادارترین یاران این نظریه نیز دیگر امروز امید ندارند که در دهه ۸۰ ما شاهد رویکرد فعالان تازه به نظریه ولایت باشند. در این چرخشگاه دهه‌ها هر روز که می‌گذرد از میان فعالانی که قبلا نظریه ولایت را قلب و روحشان را در تسخیر خود داشت هر زمان تعداد بیشتری وقتی دوباره قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران را می‌خوانند مضمون و ماهیت آن را با ارزش‌ها و اندیشه‌های راهشاهی عمل سیاسی خود مقایسه می‌یابند. آیا تصادفی است که در هزاران جلسه و سمینار و مقاله و مباحثه‌ای که در سراسر کشور هر ساله در عرصه مسایل اندیشه سیاسی پدید می‌آید متروکه‌ترین‌ها آنگاه هستند که به دفاع از جوهره اصلی قانون اساسی، یعنی اصل ولایت فقیه می‌پردازند؟ آیا تصادفی است که هیچ یک از جریانهای ۱۹ گانه دوم خرداد، یا آنکه همه التزام به قانون اساسی دارند، هیچ کدام - به جز نت می‌گویم: هیچ کدام به شمول شخص محمد خاتمی - حاضر نیستند یک جلسه علنی برای فعالان سیاسی بگذرانند که مضمون آن دفاع بیدولت‌لویک از نظریه ولایت و حکومت فقهی و تبیین خردورانه آن باشد؟ آقای سعید حجاریان در جمع دانشجویان که در بیت رهبری جمع بودند تحلیل کرده بود که اسلامیت نظام مدافعان نیرومند دارد؛ مثل خیرگان، شورای نگهبان، حوزه علمیه و غیره اما جمهورییت نظام غربی مانده است. اگر اشاره وی به چالش‌های نظری در عرصه تفکر سیاسی باشد همه شواهد حاکی است که وضع درست برعکس است. توان اسلامیت نظام (بخوان اصل ولایت فقیه) در تسخیر افکار و عواطف فعالان سیاسی به سوی خود دقیقا به این دلیل به زیر صفر رفته است که دیگر هیچ نظریه‌پرداز را بسیاری آیین آن نیست. حال آنکه در تبیین جمهورییت نظام (بخوان اصول آزادی و مردم‌سالاری) هزاران نظریه‌پرداز نخواستند با آمدی و ایمانی بی‌کرانه چاوشی خوان کاروان بیکران آزادی سازمان ایران شده‌اند. در اینجا با برده مهروریت و بازی آیینی مدل تمام‌تکلیف‌گرای ایدئولوژیک - طبقاتی بحث نمی‌کنم و فرض را بر این می‌گذارم که با خواننده محترم در این زمینه هم‌فکریم که تولیدکنندگان این مدل در ایران به اندازه مدافعان ولایت و در سایر جاها پیش از این در عرصه چالش نظری به عقب رانده شده‌اند. با این حال این شکست‌ها به این معنا نیست که کتاب تمام‌تکلیف‌گرای در تاریخ چالش‌های فکری در ایران معاصر بسته شده است. در ایران نیز بسان دیگر کشورهای رشدیابنده و به ویژه در مناطق به لحاظ استراتژیک کم‌نیات، خطر رشد یک گرایش تمام‌تکلیف‌خواه ملی‌گرا، با تمایل فاشیستی - شوونیستی، همچنان بسیار جدی است. این خطر به ویژه از آن نظر جدی است که در ایران - برخلاف اروپای بعد از جنگ - نه تنها هرگز یک چالش فکری جدی در نقد ناسیونالیسم بسط نیافته است بلکه بسیاری از روشنفکران و اندیشه‌سازان سیاسی ایرانی هنوز ملی‌گرایی را به تلویح یا تصریح می‌ستایند و حتی آن را مایه افتخار می‌پندارند. پائین تر به این خطر باز خواهم پرداخت. به این ترتیب ملاحظه کسانی که تصور می‌کنند چالش سیاسی اصلی فکری، در ایران دهه ۸۰، همچنان میان تفکر تمام‌تکلیف‌خواه و تفکر مردم‌سالار است غیر مستند است و دست کم آینه‌بینانه نیست. محاجه میان این دو در پایانه دهه ۶۰ شروع، در میانه دهه ۷۰ به تنقید تفکر مردم‌سالار و در پایانه دهه ۷۰ به ورشکستگی سنگین نظریه ولایت انجامیده است. جنگ در عرصه نظری کاملا مغلوبه شده است. هیچ نشانه وجود ندارد که اثبات کند در تحولات سیاسی آتی در ایران ولایت‌گرایان زمینه نفوذ فکری دارند. تحولات ایدئولوژیک در بسیاری از نیروهای سیاسی، که طی دهه ۷۰ اتفاق افتاد، قاعدتا می‌بایست در سیاست‌گذاری در قبال آنها به کار گرفته شود. اما از آنجا که هنوز در نزد بسیاری، از جمله چپ‌های انقلابی، پیشینه سیاسی بسیار موثرتر از اندیشه سیاسی عمل می‌کند این اتفاق

راستاهای توسعه و بیرون‌کشیدن و جمع‌زدن عمده‌ترین آنها، با توجه به پیچیدگی مفروض این روندها، بخصوص با توجه به خصلت پنهان غیر قابل سنجش بسیاری از تغییرات، از جمله در عرصه رفتارهای فرهنگی و سیاسی شهروندان در جامعه‌ای که هنوز آزادی فردی در آن گسترده نیست، کاری ساده و حتی گام ممکن نیست. اندیشه سیاسی چنین تحول را می‌پسورد اندیشه سیاسی، به مثابه عصاره تاریخ، آئینه‌گویی و طلیعه‌تحویلی است که در راه است. تغییر گفتمان در عرصه اندیشه سیاسی از سمت سوی انتخاب آتی جامعه خبر می‌دهد. از آن زمان که سیاست از انحصار دربارها خارج و به موضوع یک گفتار عمومی، به ویژه روشنفکران، تبدیل شد پاسخ به این سوال که «تحول اوضاع سیاسی در کدام سوست؟» تا حدود معین به ماهیت بحثی مربوط می‌شده است که در عرصه اندیشه سیاسی در دستور روز آن جامعه قرار داشته است. گفتمانی که اندیشه سیاسی در دستور قرار می‌دهد شکل‌دهنده و پدیدآورنده آن نورم‌ها و ملاک‌های ارزشی - عقیدتی با ثباتی هستند که ذهن و اراده هر فعال سیاسی سمت و سازمان می‌دهد. بسیاری چرخش اوضاع پس از انقلاب بهمن به سود تاسیس رژیم ولایت فقیه را به طردستی یا زیرکی ای‌الله خمینی و یا سیاست‌های غرب و یا حمایت این یا آن گروه سیاسی نسبت می‌دهند. آنان معتقدند جامعه ایرانی خواهان آزادی بود و خواهان ولایت نبود و این فکر به ایران تحمیل شد. حقایق تاریخی اما شتابان این تحلیل نیست. زیرا در سالهای قبل از انقلاب معنای «آزادی» و «مردمسالاری» موضوع گفتار عمومی، حتی در گستره روشنفکران، نبود. در آن سالها اندیشه سیاسی در درون هر چهار نحله سیاسی عمده، چه در ایران و چه در خارج کشور، مشغول تولید مدل‌ها و راهبردهای بود که دست کم به «آزادی» و «مردمسالاری»، به آن مفهومی ایرانیان امروز از آن می‌فهمند، رد نمی‌پسورد. از کودتای ۲۸ مرداد به بعد فضای جنگ سرد و سیاست غرب به سرکردگی آمریکا در ایران، خاورمیانه و اکثر کشورهای رشدیابنده، هر زمان بیشتر ارزش‌های دموکراتیک استقرار یافته در غرب را با رفتار سیاسی غرب در قبال ایران یکی و هر دو را ذهن ما مطرود می‌کرد. در فضایی که تمام حواس و تلاش فکری تولیدکنندگان اندیشه سیاسی مصروف طراحی جامعه تکوین می‌یابند، به فضای که چالش اصلی در عرصه اندیشه سیاسی، نه برای تولید و به بر نشاندن لیبرال دموکراسی بلکه، برای استقرار این یا آن نوع حکومت ایدئولوژیک است و حتی حامیان سنتی لیبرال دموکراسی نیز هم‌راهی تاسیس حکومت ایدئولوژیک - از جمله اعمال قهر - را ناگزیر و حتی ضرورت می‌پندارند، در شرایطی که ارزش و ضد ارزش نخستین در ذهن روشنفکران، نه آزادی و استبداد بلکه، آمریالیسم و ضدآمریالیسم است و این طرز فکر فقط به ایران نیز محدود نیست، نباید و نمی‌توان انتظار داشت که از درون یک خیزش یا تحول سیاسی - چه ناگهانی و چه دقیقا رهبری شده - یک نظام سیاسی مبتنی بر لیبرال دموکراسی زاده شود. دهه ۷۰: انزوای اندیشه تمام‌تکلیف‌خواه اعتدالی اندیشه مردم‌سالار حتی تا یک دهه پس از انقلاب نیز هنوز تولیدکنندگان اندیشه سیاسی، چه سکولارها چه دین‌گرایان، چه چپ سوسیالیستی و چه راست سلطنت‌طلب، همچنان مدل‌ها و متدهائی را پیش می‌کشند و پیش می‌برند که یا فاقد سرشت لیبرال است و یا آشکارا با آن می‌ستیزد. تنها در پایانه دهه ۶۰ است که در صفوف نخله‌های سیاسی عمده در کشور فکر آزادی و مردم‌سالاری - به همان معنایی که در غرب فهمیده می‌شود - همزمان جوانه زده اندیشه تمام‌تکلیف‌خواه را، چه در رنگ دینی و چه غیر آن، به چالش می‌خواند. دهه ۷۰ دهه تقیست و مضمون گفتمان سیاسی ایران است. اگر دهه ۶۰ را دهه تداوم چالش میان مدل‌های مختلف تمام‌تکلیف‌گرا (دینی، طبقاتی یا ملی) بنفهم، آغاز دهه ۷۰ با چالش اندیشه آزادیخواه و مردم‌سالار علیه تمام اشکال تمام‌تکلیف‌گرائی، و پایانه این دهه با پیروزی قاطع و سرنوشت‌ساز اندیشه آزادیخواه و مردم‌سالار بر تمام مدل‌های غیر دموکراتیک برجسته است. گرچه اندیشه‌های سوسیالی دموکراسی، رفرمیستی و مدنی در تاریخ چپ ایران پیشینه خود را دارد اما هیچ‌گاه این طرز تفکر به جریان غالب، و حتی نیرومند، در سلک چپ‌های ایران فراروینده بود. تنها از اواخر دهه ۶۰ است که بازنگری در ساختارهای فکری و نظری چپ نفعی می‌گیرد و در طول دهه به تدریج همراه با تولید زبان و پنداشت‌های خاص خود، ایستاده به جریان سمت‌دهنده و نیروگیرنده و تاثیرگذار، و سپس به اندیشه مسلط در تمام طیف چپ ایران بدل می‌شود. طی دهه ۷۰ بسیاری از عواملی که در دهه‌های قبل نیروی چپ را به تعارضات درونی و حتی انشعابات می‌کشاند در این دهه محو شد. جدالات میان چپ‌ها به سرعت به چالش میان چپ

دهسال پیش از این، زمانی که ایران تازه به دهه ۷۰ شمسی پا گذاشته بود، سمت تحولات فکری، سیاسی و درون سازمانی نیروهای سیاسی کشور و ضرورت باز تعریف این نیروها برای دیدن چشم‌انداز ذهن مرا به خود مشغول داشته بود. حاصل آن تاملات مقاله‌ای شد نسبتا بلند تحت عنوان «تصرف، گردوبندی و خصلت‌نگاری نیروهای سیاسی کشور و نگاه به چشم‌انداز». مقاله وضعیت آن زمان را چنین جمع‌بندی می‌کرد: «در اثر عواملی چون پیشرفت جامعه، تحولات جهانی، پیامدهای انقلاب بهمن و نیز در اثر انباشت تجارب تاریخی، نه فقط در صفوف چپ، بلکه طبیعتا در صفوف نیروهای رژیم فعلی و رژیم سابق نیز چالش‌های فکری، سیاسی و رفتاری برآمد کرده و در درون هر یک «شکاف» پدید آورده است. مداخله در این شکاف سوانی غریب را به ذهن تبادر می‌دهد: چه رابطه‌ای میان شکافی که در نیروی نیروی چپ پدید آمده با شکافی که نیروی سلطنت یا ولایت را از درون جدا کرده است؟ راستی این در واقع یک شکاف نیست که بر سه جا فرود آمده؟ مسلم این که اختلافات در هر کجا به علل جداگانه و بر سر موضوعات جداگانه پدید آمده و هر یک سابق به پیشینه‌ای جداگانه است. لیک در پس افکار عصاره‌توده داده‌گروها و افاده‌های کبرالود حکومتیان، در پشت چشمانی که از بیم «لوٹ خون شهید»، از بیم «از دست رفتن هویت» و یا از بیم «خیانته به تاریخ» از حدقه در آسوده است، چون نیک بنگری در هر سه خواهی دید که چگونه سرختی در برابر انعطاف، زیاده‌طلبی در برابر میانه‌روی، شعور در برابر شعار، خشونت در برابر مدارا، واقع‌بینی در برابر ایده‌آل‌گرایی، و ... صف کشیده و دو سو بر آمد کرده است. راستی این همان صف‌آرایی استبداد در برابر آزادی نیست؟ و یا این همسوئی‌ها زمینه و امکان نوعی همیاری در این سوی شکاف را به ذهن تبادر نمی‌دهد؟ گرچه از روزه‌ها در این سوست، اما تارسیدن به این منزل‌ها هنوز هزار حادته در راه است.» (به نقل از نشریه کار: اسفند ۷۱)

یک دهه و بیشتر را باید تحلیل کرد در جامعه‌شناسی توسعه پایدار معمولا برای سنجش کم و کیف نتایج سیاست‌گذاری و اجرا یک دوره حدودا دهساله را مورد بررسی قرار می‌دهند. به نظر بسیاری از صاحب‌نظران و تحلیلگران یک دوره دهساله دوره زمانی مناسبی است هم برای سنجش تحولات پایدار و هم برای تشخیص و پیش‌بینی تحولات ممکن. شاید اگر دستگاه شاه به مفرهائی مجهز بود که عقل منصف نبوده و اجازت دیدن تحولات را داشتند که در دل جامعه (بخصوص در عرصه اندیشه سیاسی و معیارهای فکری - فرهنگی) از اوایل دهه چهل در حال گسترش شد، انقلاب بهمن محتوم نمی‌شد. دستگاه ولایت نیز، اکنون در آستانه دهه ۸۰، برای دیدن دگرگونی‌ها و چالش‌هایی که در ژرفای جامعه تکوین می‌یابند، به فهم و دانش مجتهدینی متکی است، که به نوعی دیگر عقل منصف هستند. بسیاری از این «علما» هنوز حتی این تئوری بدوی را هم قبول ندارند که مشخصه‌ای نظام سیاسی و روش اداره کشور تابع مقتضیات زمان و مرحله حد رشد اجتماعی است. اما خوشبختانه، برخلاف دستگاه شاه، دستگاه ولایت در کشور ما دیگر صاحب انحصار تمام قدرت نیست. چه در حکومت و چه در خارج آن، از جمله در دانشگاهها، محافل صاحب قدرت و نفوذ - چه فکری و چه سیاسی - شکل گرفته‌اند که جامعه را و دنیا را می‌شناسند، دیدی درازمدت و قائم به خویش دارند و روندهائی را می‌توانند ببینند که ظهور و گسترش آنها با طلوع و غروب دهه‌ها همگام است. کسانی که برای تحولات بنیادین اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در جامعه مبارزه می‌کنند، و بطور مشخص فعالان گرایش چپ، بیش از دیگران محتاج و متکی بر این دید درازمدت‌اند. بدون شناخت و تحلیل جامع حولاتی که طی دهسال گذشته در کشور ما رخ داده، نه تشخیص مسیر تحولات بنیادین آتی امکان‌پذیر است و نه امکان تدوین یک خط مشی سیاسی پیگیر برای تحقق آن تحولات. در جامعه‌شناسی سیاسی، برای سنجش ظرفیت‌های توسعه پایدار، اصول اعتقادی بنیادین و انتخاب‌های ارزشی اولیه گرایش‌های سیاسی است در جامعه، حتی در بررسی‌های دهه‌ای، ثابت فرض می‌شوند. یعنی، مثلا در اروپا، فرض بر این گذاشته می‌شود که مثلا کمونیست‌ها، سوسیال دموکرات‌ها، محافظه کاران، لیبرال‌ها، فاشیست‌ها، و دیگران، طی دوره مورد بررسی، به انتخاب‌های اولیه فکری - فلسفی خود وفادار می‌مانند و نورم‌ها، یا سنجه‌های ایدئولوژیک و متدیک آنها ماهیتا دگرگون نمی‌شود. در جامعه‌شناسی سیاسی معمولا فرض بر این است که تغییرات در سیاست‌ها و سمت‌گیری‌های نیروهای سیاسی ناشی از تغییرات در ارزیابی آنها از اوضاع و نیز تغییرات در ترکیب رهبری است. از سوی دیگر ملاحظه جامعه‌شناسی سیاسی این نیست که اصول اعتقادی بنیادین و نورم‌های ارزشی عمر ابدی دارند. آنها البته تغییرپذیرند. اما سیکل دگرگشتن انتخاب‌های فکری - فلسفی و پایه‌های تفکر سیاسی عموما گسترده‌تر از یک دهه و غالبا همزاد نسل‌هاست. نوشته حاضر می‌کوشد عمده‌ترین تحولاتی که طی دهه ۷۰ در عرصه سیاسی در کشور ما گسترش یافته را جمع‌بندی کند و از آن برای تخمین سیر و سمت سوی روندهای محتمل سیاسی در چشم‌اندازهای دهه ۸۰ بهره‌گیرد. مسلم که برسرزدن محورها و



## نگاهی به گرایشهای سیاسی در سازمان گروهبندی و فراکسیون بر چه پایه‌ای؟

بهروز خلیق

در سازمان ما سه گرایش شاخص در عرصه فطرتی سیاسی و سیاست‌گذاری وجود دارد. این گرایش‌ها که از سال‌ها قبل شکل گرفته و کمابیش در کنگره‌های قبلی نمود یافته بود، در کنگره هفتم با ارائه اسناد سیاسی که به درجاتی بین گرایش‌ها را بازتاب می‌داد، سیاسی‌ارزتری پیدا کرد.

صف‌آرایی گرایش‌های سیاسی در کنگره خیر سازمان و عدم تصویب اسناد سیاسی پیشنهادی، موضوع این گرایش‌ها را به مسئله جدی سازمان تبدیل کرد. از این رو شناخت این قوه و جایگاه آن در وضعیت فعلی سازمان مری است ضروری. می‌توان از زوایا و جوانب مختلف به این موضوع پرداخت. در این مقاله تنها به موضوع نامگذاری گرایشها، گروهبندی فراکسیون نامگذاری شده است.

### نامگذاری گرایش‌ها

عده‌ای به دلخواه و بر پایه تمایل خود، گرایشهای سیاسی موجود در سازمان را با واژه‌های «راست»، «میان» و «چپ» نامگذاری کرده‌اند. آنها کشیده‌اند این نام‌ها را در ذهن‌ها جا بیندازند به گونه‌ای که هیچ تاملی را بر سر نیاندازد. بندرت مشاهده می‌شود که اطلاق این واژه‌ها نسبت به گرایش‌های سیاسی در یک سازمان چپ از جانب نامگذارانش مورد تردید

گرایش‌های فکری و سیاسی به اپورتونیزم، رویزیونیست، چپ و راست پرهیز کند.

ما پذیرفته‌ایم که در چهارچوب حزب «خالص چپ» که همواره در صدد پاک کردن صفوف خود از گرایش‌های «انحرافی» است، قرار نداریم. ما برخورد مطلق نسبت به مقوله طبقات و مبارزه طبقاتی را کنار گذاشتیم. در عین حالی که اعتقاد عمیق خودمان را به مبارزه طبقاتی و بر وجود طبقات در جامعه به‌مثابه یک امر عینی حفظ نمودیم.

نظر ما بر این است که سیمای سازمان نباید تنها بر پایه نگرش طبقاتی ساخته شود. بلکه بعنوان مدافع دموکراسی و جامعه مدنی، حامی

در یک سازمان چپ تقسیم‌کردن گرایش‌های سیاسی به «چپ»، «میان» و «راست» فاقد منطق است. اگر نیروی «راست» و «میان» در سازمان وجود دارد که مجموعه‌اشان اکثریت آن را تشکیل می‌دهند، می‌بایست آن را به عنوان جریان متعلق به طبقات «بالا» و «اقتدار میانی» جامعه به حساب آورد و نه یک جریان چپ

قرار گیرد. بویژه، این واژه‌ها مثل نقل و نبات از جانب گرایشی که بر خود نام «چپ» گذاشته است، بکار برده می‌شود. بخشی از آنها با توجه به بار ارزشی واژه «چپ» در یک سازمان سیاسی چپ، اطلاق این واژه را در مورد خود و «راست» و «میان» را در مورد سایر گرایش‌های سیاسی از بهر تبلیغی بکار می‌گیرند. اما صرف‌نظر از بهر تبلیغی بکار می‌گیرند. واژه‌های مزبور، آیا لازمست به این مسئله پاسخ داد که آیا در یک سازمان چپ کاربست اینجا است؟ و آیا اطلاق این واژه‌ها به گرایش‌های سیاسی از منطق قابل دفاعی برخوردار است؟

واژه «راست»، «چپ» و «میان» که از قرن نوزدهم متداول شده است. در پیوند تنگاتنگ با مقوله طبقات در جامعه، دیدگاه‌ها و برنامه‌ها مطرح است. این واژه‌ها دارای بار طبقاتی است و متعلق به طبقه سرمایه‌دار، طبقه کارگر و اقتدار میانی جامعه است. احزاب سیاسی که منافع طبقاتی مزبور را بازتاب می‌دهند به لحاظ گرایش طبقاتی اجتماعی با همین واژه‌ها نامیده می‌شوند. (احزاب راست، میان و چپ) احزاب سیاسی که مدافع منافع طبقه کارگر و اقتدار زحمتکش (مزدبگیران) بوده و از عدالت اجتماعی دفاع و در صف بندی بین کار و سرمایه جانب کار را دارند، جزو احزاب چپ بشمار می‌آیند. مگر اینکه حزبی از آماج‌ها و برنامه‌های خود فاصله بگیرد و برنامه متعلق به سایر طبقات را برگزیند.

گرچه مفهوم چپ از ابتدا تاکنون و بویژه در طی دو دهه اخیر با تحولات اساسی مواجه بوده است ولی هنوز تقسیم‌بندی طبقاتی حتی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در بین احزاب سیاسی اعتبار خود را حفظ کرده است و شکل‌گیری احزاب دیگر (نظیر حزب سبز) نتوانسته است که این تقسیم‌بندی را به کنار بزند. این مسئله در کشور ما نیز به درجاتی مصداق دارد و عنصر طبقاتی در تقسیم‌بندی جریان‌های سیاسی کمابیش معتبر است.

از این رو نمی‌توان بدوخواه جریانیان و نیروهای که از دموکراسی، عدالت اجتماعی و منافع اقتدار پائین جامعه دفاع می‌کنند و برنامه‌هایشان در این راستا است، از جریان چپ بیرون راند و یا برحسب خط مشی سیاسی‌اشان نسبت به حکومت بر آنها نام «راست» گذاشت. در جنبش کمونیستی که از یک ایدئولوژی معینی دفاع می‌کرد، گرایش‌هایی که از آن فاصله می‌گرفتند و یا دیدگاه‌های متفاوتی را در این یا آن عرصه ارائه می‌کردند، به مثابه جریان‌های رویزیونیست و اپورتونیزم قلمداد می‌شدند و یا به «راست‌روی» و «چپ‌روی» منتهم می‌گشتند.

بخشی از نیروی چپ بعد از فروپاشی اتحاد شوروی از جنبش کمونیستی جدا شد. حزب ایدئولوژیک را نفی کرد و به باز تعریف چپ پرداخت. آنها برخورد تنگ با مقوله چپ را که تنها جریان‌های محدودی را شامل می‌شد، کنار گذاشتند و راه را برای پذیرش دیدگاه‌های نو در چپ باز و از اتهام‌زدن به صاحبان اندیشه‌های نو اجتناب ورزیدند.

سازمان ما نیز همانند بسیاری از جریانیان چپ در از اوائل دهه ۹۰ از چپ ستی و از حزب ایدئولوژیک فاصله گرفت و کشید سیمای خود را بعنوان یک جریان چپ، دموکرات، لائیک و مدرن ترسیم نماید و از مستهم کردن

دارد و نمی‌تواند منطقی و قابل دفاع باشد. می‌دانیم که در دهه‌های اخیر اصطلاح‌های راست و چپ برای فراکسیون‌های داخلی برخی احزاب نیز به کار گرفته می‌شود. چنانچه در حزب محافظه کار انگلستان مراد از جناح چپ محافظه کارانی هستند که برخی از مفاهیم چپ، مانند برنامه‌ریزی اقتصادی، گسترش خدمات اجتماعی و آزادی مستعمره‌ها را می‌پذیرند. در حزب کارگران آن کشور، مراد از جناح چپ گروهی است که عوادار سوسیالیسم است و جناح راست عنوان غیرسوسیالیست‌ها یا لیبرال‌ها در آن حزب است.

چنانچه مشاهده می‌شود اولاً مبنای کاربست این واژه برای دسته‌بندی‌های داخلی احزاب امر دیدگاهی و برنامه‌ای است و نه لزوماً خط مشی سیاسی و سیاست‌گذاری‌ها. ثانیاً، نامها تا حدودی نشان‌دهنده گرایش‌های طبقاتی است. در سازمان ما چنین تفکیک‌هایی مشاهده نمی‌شود.

برخی تلاش می‌کنند که خط تمایز را با انقلاب و رفم ترسیم کنند. در این زمینه نیز بحث‌های جدی جاری نشده است تا دیدگاه امروزین ما در مورد رفم و انقلاب مشخص شود. و هنوز استراتژی سازمان تدوین نشده است تا بتوان بر پایه آن تفکیک‌ها را توجیح کرد (استراتژی انقلاب و رفم). بنابراین نمی‌توان گفت که تقسیم‌بندی راست و چپ و میان به بر پایه چگونگی برخورد با امر تحولات شکل گرفته است.

در اوایل قرن بیستم انشعاب بزرگی در صفوف سوسیال دموکراسی صورت گرفت و دو جریان تشاریخی را پدید آورد (سوسیال دموکرات‌ها و کمونیست‌ها). کمونیست‌ها سوسیال دموکرات‌ها را به عنوان رفرمیست‌ها طرد و از صفوف خود راندند. با توجه لاتی که در دهه‌های اخیر صورت گرفته چنین برخوردهایی اعتبار خود را از دست داده است. امروز چپ در مفهوم وسیع آن بکار گرفته می‌شود که گروهبندی به‌په‌دخواه (اصلاح طلب) و انقلاب‌خواه را در بر می‌گیرد. نمی‌توان

در سازمان ما عده‌ای که در دو سوی گرایش‌های سیاسی قرار دارند تلاش می‌کنند که فراکسیون را بر پایه خط مشی سیاسی شکل دهند. آنها به جای اینکه امکان فراهم آورند که بحث‌های نظری و برنامه‌ای شکوفا شود و ابعاد اختلافات در این عرصه‌ها که پایه و اساس یک حزب چپ است، مشخص گردد به تازاندن فراکسیون و تحکیم گروهبندی بر پایه خط مشی سیاسی و سیاست‌گذاری اقدام می‌کنند

انقلابیون را چپ و اصلاح‌طلبان را راست نامید. چراکه هر دو به آماج‌های چپ پایبند هستند و برنامه‌های آنها در دفاع از اقتدار پائین جامعه است. ولی به شیوه‌ها و اشکال متفاوت تحولات اجتماعی اعتقاد دارند.

در نهایت باید گفت کاربست واژه‌های راست، میان و چپ در ارتباط با گرایش‌های سیاسی موجود در سازمان منطقی و قابل دفاع نیست. آنچه در عرصه سیاسی نسبت به گرایش‌های سیاسی متداول است واژه‌های محافظه کار، معتدل، رادیکال و واژه‌های نظیر راست‌روی و چپ‌روی بوده است.

### گروهبندی و فراکسیون

دو گرایش از سه گرایش سیاسی موجود در سازمان به درجات متفاوت به دو گروهبندی تبدیل شده‌اند. تمایل قوی وجود دارد که این گروهبندی‌ها تثبیت شود و گرایش سوم نیز در جهت تشکیل گروهبندی حرکت کند. خواست آنها این است که نیروهای سازمان بین این گرایش‌ها پلازیمه گردند. برخی مشکل سازمان در آن می‌بینند که گرایش‌های سیاسی در حد دسته‌بندی باقی مانده است و به فراکسیون فرا نروئیده است.

در این نظر یک عنصر واقعی وجود دارد که دسته‌بندی پرری سازمان زیانبار است. ولی باید پرسید که تشکیل گروهبندی و فراکسیون در یک سازمان چپ براساس گرایش‌های سیاسی منطقی است؟

آنچه در سازمان چپ می‌تواند پایه فراکسیون قرار گیرد «آماج‌ها و دیدگاه‌ها» و «برنامه» و در امتداد آن خط مشی سیاسی و سیاست‌گذاریها است. در کنگره پنجم سازمان بیش از ۹۰ درصد از نمایندگان به سند «آماج‌ها و دیدگاه‌ها» رای دادند. این امر نشان از هم‌نظری اعضای سازمان در حوزه «آماج‌ها و دیدگاه‌ها» است.

در حیات سازمان طی دو دهه اخیر مشاهده

نشده است که تفکیک‌ها و تمایزات قابل توجهی پیرامون «اهداف و دیدگاه‌ها» شکل گرفته باشد تا بر پایه آن بتوان منشأ گروهبندی موجود را در آن حوزه توضیح داد. گرچه گرایش‌هایی در دو طیف مشاهده می‌شوند که دیدگاه‌های آن در چهارچوب سند «آماج‌ها و دیدگاه‌ها» نمی‌گنجد ولی این گرایش‌ها ضعیف و غیر موثر هستند.

منتفی نیست زمانی که بحثها پیرامون مسائل نظری و نوع حزب «چپ» در سازمان تعمیق یابد ما شاهد شکل‌گیری دیدگاه‌های متفاوت باشیم که در تداوم و گسترش آن به گرایش‌های نظری فرا روید.

در سازمان ما در عرصه مسائل برنامه‌ای و استراتژی در دهه اخیر کار جدی صورت نگرفته است (به غیر از ارائه برنامه توسعه به کنگره سوم). لذا هنوز معلوم نیست که در این زمینه چه اختلافات و اشتراکاتی وجود دارد.

از اینرو می‌توان گفت که گرایش‌های موجود در سازمان در حوزه سیاسی قابل بررسی است و آنها تماماً امتداد یافته از مسائل دیدگاهی و برنامه‌ای نیست.

در سازمان مسا در دوره مهاجرت «سیاست‌زدگی» به جای «عمل‌زدگی» که گرایش دیرینه در سازمان ما بود، نشسته است و بر سایر وجوه حیات سازمان سایه انداخته و به صورت ملاک اصلی در صفت‌بندی‌ها در آمده و مسائل نظری و برنامه‌ای را به حاشیه رانده است.

پدیده «سیاست‌زدگی» که به بارزترین وجه در شکل‌دادن گروهبندی و فراکسیون بر پایه گرایش‌های سیاسی دیده می‌شود، نه نشانه بلوغ بلکه مشخصه واپس‌ماندگی است. «سیاست‌زدگی» در سازمان ما نوعی فروکاستن تمامی وجوه حیات حزبی به وجه سیاسی و بنابراین نفی استقلال نسبی سایر وجوه حیات حزبی است.

این برخورد از جانب دو گرایش در سازمان دامن زده می‌شود. گرایشی که می‌خواهد سازمان ما را به یک جریان صرفاً سیاسی تقلیل دهد و از پرداختن به مسائل نظری و برنامه‌ای اجتناب می‌ورزد و گرایشی که در پیشانی سند سیاسی پستی از سند «آماج‌ها و دیدگاه‌ها» را قرار می‌دهد که پایبندی خود را به اهداف سازمان نشان دهد ولی در عمل همانند گرایش قبلی در حوزه سیاسی عمل می‌کند.

در سازمان ما عده‌ای که در دو سوی گرایش‌های سیاسی قرار دارند تلاش می‌کنند که فراکسیون را بر پایه خط مشی سیاسی شکل دهند. آنها به جای اینکه امکان فراهم آورند که بحث‌های نظری و برنامه‌ای شکوفا شود و ابعاد اختلافات در این عرصه‌ها که پایه و اساس یک حزب چپ است، مشخص گردد به تازاندن فراکسیون و تحکیم گروهبندی بر پایه خط مشی سیاسی و سیاست‌گذاری اقدام می‌کنند. حتی تلاش نمی‌شود که به ریشه اختلافات در حوزه سیاسی پرداخته شود. چالش‌ها در محدوده سیاست‌ها نسبت به جمهوری اسلامی و جناح‌های آن باقی می‌ماند. در حالی که اگر بحث‌ها پیرامون مسائل پایداری تعمیق پیدا کند امکان بهم‌خوردن چنین گروهبندی و تشکیل گروهبندی‌های احتمالی دیگر با ترکیب‌های متفاوت از گروهبندی‌های فعلی وجود دارد.

«آماج‌ها و دیدگاه‌ها» و «برنامه» حوزه‌های نسبتاً پایدار در حیات یک سازمان چپ است، در حالیکه خط مشی سیاسی و سیاست‌گذاری به جهت خصلت امر سیاسی و تحولات شتابنده در جامعه ما عنصری پویا و متحول است. همواره این امکان وجود دارد که تغییراتی در مواضع سیاسی صورت گیرد و افراد در مقاطع مختلف بر اساس مواضع زندگی حزبی فعالیت کرد و سازمان را پیش برد. در چنین شرایطی مشخص خواهد شد که فراکسیون در سازمان ما سبزه‌زار واقعی دارد و از آن اجتنابی نیست. وجود فراکسیون با حقوق معین‌شده می‌تواند امر سالم و پیش‌برنده در سازمان باشد، در حالی که دسته‌بندی تمام عوارض منفی خود را به درون سازمان آورده است.

منجر به طرد آنها می‌گردد. در عین حال تأکید بر اختلافات بدون توجه به اشتراکات، تازاندن گروهبندی، تعجیل در شکل‌دادن فراکسیون، سازمان ما را از پرداختن به مسائل جدی‌تر و عمیق‌تر باز می‌دارد، انرژی‌ها را بیشتر مصروف مسائل درون سازمانی می‌کند و از حضور فعال سازمان در عرصه سیاسی و تاثیرگذاری بر روندهای جاری در کشور می‌کاهد.

تلاش برای جلب‌کردن گرایش‌های سیاسی و تبدیل آن به گروهبندی امکان‌ناپذیر است و تاثیرپذیری را در سازمان کاهش می‌دهد و از استقلال نظری و فکری افراد می‌کاهد. از سوی دیگر ترس از پاشیدن و یا کوچک‌شدن گروهبندی مقاومت در مقابل پذیرش اندیشه و سیاست‌های نو را تشدید می‌کند و به مناسبات ناسالم و شیوه‌های غیردموکراتیک در حل مسائل سازمان دامن می‌زند.

تاکنون تثبیت گروهبندی و حرکات پیش‌رس و اراده‌گرایی برای تشکیل فراکسیون بر پایه گرایش سیاسی به سازمان آسیب‌های جدی زده و به فطی شدن نیروها و گرایش‌ها یاری رسانده و مشکلات عدیده‌ای را در کار سازمان بوجود آورده است.

بغلاذ آنهاهایی که برای تثبیت دسته‌بندی

تاکید بر اختلافات بدون توجه به اشتراکات، تازاندن گروهبندی، تعجیل در شکل‌دادن فراکسیون، سازمان ما را از پرداختن به مسائل جدی‌تر و عمیق‌تر باز می‌دارد، انرژی‌ها را بیشتر مصروف مسائل درون سازمانی می‌کند و از حضور فعال سازمان در عرصه سیاسی و تاثیرگذاری بر روندهای جاری در کشور می‌کاهد

می‌کوشند تاکنون برنامه‌ای ارائه نکرده‌اند که مشخصه فراکسیون در سازمان ما باشد و نشان دهد که در چه وجوهی با سایرین تمایزاتی دارند و سایرین نیز بدانند که با آن چگونه برخورد کنند. اگر فراکسیون بر پایه دیدگاه‌ها و برنامه پدید می‌آید و اشتراکات و تمایزات روشن می‌شد، می‌توانست بر اساس موازین حزبی مناسبات، حقوق و وظایف فراکسیون‌ها حرکت کند و مشکلات کمتری را در حیات سازمان بوجود آورد.

### کنگره هفتم و گروهبندی‌ها

وجود گرایش‌های سیاسی در سازمان امری است مسلم و بدیهی. اما تشکیل گروهبندی و تلاش برای فرارویاندن آن به فراکسیون بر پایه گرایش سیاسی امری است خطا، مشکل‌افزین و زودرس. مسائلی که در ارتباط با کنگره هفتم پیش آمد این امر را مسلم کرد. حرکت بر پایه گروهبندی و تلاش برای تحمیل گروهبندی به آن گرایش سیاسی که اعتقاد به دسته‌بندی و فراکسیون صرفاً در حوزه سیاسی در سازمان چپ ندارد و بر آنست که مسائل نظری و برنامه‌ای را به میان کشد و آن را مبنای دوری‌ها و نسزدیکی‌ها قرار دهد، پارامتر مهم در فراهم‌آمدن مشکلاتی بود که در کنگره هفتم پیش آمد.

در شورای مرکزی قبیل از کنگره دو گروهبندی موجود در همسویی با هم اجازه ندادند که کمیسیون اسناد تشکیل شود و کار مشترک و همفکری در کمیسیون صورت گیرد، و کنگره سازمان همانند دوره‌های قبلی با سند کمیسیونی و یا سندهای ارائه شده از جانب کمیسیون مواجه گردد و در مورد آنها رای خود را اعلام دارد. آنها بر ارائه سند سیاسی توسط افراد و گروهبندی پای فشرده‌اند.

آنچه قبل از کنگره توسط شورای مرکزی می‌بایست انجام گیرد، توسط کنگره صورت گرفت و کمیسیون اسناد تشکیل گردید. اما فرصت‌ها و امکانات مناسب که قبل از کنگره وجود داشت، از دست رفت و یا قطعی شدن نیروها، مشکلات عدیده‌ای فراهم آمد.

امید است کنگره هفتم تجربه پسرایی برای نیروهای سازمان باشد و آنها دریافته باشند که راه حل مشکلات در صلب‌کردن دسته‌بندی و فرارویاندن آن به فراکسیون بر پایه گرایش‌های سیاسی نیست. آنچه ضرورت دارد، در درجه اول نه شکل‌دادن دسته‌بندی در ارتباط با ارزیابی از عملکرد اصلاح‌طلبان حکومتی و سیاست ما نسبت به آنها، بلکه سازمان‌دادن بحث‌ها پیرامون نگاه ما به امر سیاست و جایگاه آن در حیات سازمان چپ، منتهای برخورد در امر سیاست‌گذاری، مقولات مربوط به استراتژی، تدوین استراتژی سازمان، مسائل برنامه‌ای و «آماج‌ها و دیدگاه‌ها» است.

اگر در طی پیشرفت بحث‌ها دیدگاه‌ها و برنامه‌های متفاوتی شکل گرفت و بر پایه آن فراکسیون یا فراکسیون‌هایی پدید آمدند، آن موقع با توجه به اشتراکات و تمایزاتی می‌توان بر اساس موازین زندگی حزبی فعالیت کرد و سازمان را پیش برد. در چنین شرایطی مشخص خواهد شد که فراکسیون در سازمان ما سبزه‌زار واقعی دارد و از آن اجتنابی نیست. وجود فراکسیون با حقوق معین‌شده می‌تواند امر سالم و پیش‌برنده در سازمان باشد، در حالی که دسته‌بندی تمام عوارض منفی خود را به درون سازمان آورده است.

# دیالکتیک انقلاب و رفرم

سهراب مبشری

روند رفرم‌ها در ایران که پیروزی اصلاح‌طلبان مجلس ششم به آخرین موفقیت قابل توجه خود تاکنون دست یافت، از آن هنگام به بعد عملاً متوقف شد. در دو سال اخیر، محافظه‌کاران در یورش سازمان‌یافته، بسیاری از دستاوردهای جنبش اصلاحات را از میان برده‌اند. مطبوعات اصلاح‌طلب، با به زندان افتادن شجاع‌ترین روزنامه‌نگاران و تعطیلی نشریات به دستور شخص رهبر، در بهترین حالت در اصلاح‌طلبی دچار محافظه‌کاری شده‌اند. جنبش دانشجویی، رکن دیگر اصلاحات، با یورش قوه قضائیه به فعالان این جنبش و بازداشت شماری از آنان، با انشقاق در دفتر تحکیم وحدت و حاکم شدن سرخوردگی بر بسیاری از جوانان و دانشجویان، به رکود فرو رفته است. پرونده قتل‌های زنجیردای که در سال‌های ۷۷ و ۷۸، زلزله‌ای بر ارکان دستگاه امنیتی مخوف جمهوری اسلامی افکند، در دو سال اخیر به فراموشی سپرده شد.

فهرست موفقیت‌های مخالفان اصلاحات در دو سال اخیر را می‌توان باز هم ادامه داد. این «ضد اصلاحات» از چشم مردم ایران و فعالان جنبش اصلاح‌طلبی پنهان نمانده و تنش‌های مختلفی برانگیخته است. برخی می‌گویند اصلاحات در ایران به بن‌بست نرسیده است و تنها دچار نوعی رکود موقت شده است. این گروه از ناظران، به تحولاتی که فارغ از روندهای سیاسی در بطن جامعه ایران جریان دارد اشاره می‌کنند و معتقدند این تحولات، روند اصلاحات را بازگشت‌ناپذیر کرده است. شماری دیگر، از اصلاحات قطع امید کرده‌اند و می‌گویند جمهوری اسلامی آخرین فرصت خود برای اصلاحات از بالا و از درون را از دست داده است و چنین اصلاحاتی دیگر نمی‌تواند به خواستهای مردم ایران در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پاسخ دهد. بسیاری از نیروهای که پایگاه اجتماعی اصلاحات را تشکیل می‌دهند، به ویژه میان جوانان و دانشجویان دچار یأس شده‌اند. چنین شرایطی، در برابر همه نیروهای که برای تحقق دمکراسی در ایران مبارزه می‌کنند، این پرسش را قرار داده است که اکنون مناسب‌ترین شعارها و تاکتیک‌ها برای دستیابی به یک هدف استراتژیک، کدامند؟ آیا باید اهدافی را در دستور روز قرار داد که بتواند حد معینی از همراهی و پشتیبانی از سوی اصلاح‌طلبان درون حکومت را نیز تأمین کند یا از در نظر گرفتن ظرفیت سیاسی بالفعل این نیروها به عنوان شرط تعیین‌کننده در انتخاب تاکتیک، اجتناب ورزید؟ بالطبع، این دو گونه پاسخ، به دو مشی سیاسی متفاوت و تاکتیک‌های متفاوتی می‌انجامد. در هر مورد مشخص، ممکن است دو سیاست مختلف از این دو ارزیابی از شرایط منتج شود. یکی به فراخواندن مردم به رای دادن به خاتمی و دیگری به تحریم انتخابات می‌انجامد. یکی شمارهایی در حد لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان را برمی‌گزیند و دیگری، تغییر بنیادین قانون اساسی به منظور لغو ولایت فقیه را تنها راه غلبه بر رکود سیاسی فعلی می‌داند.

در تحلیل نهایی، تقابل این دو اسلوب به سئوال محوری جنبش‌های اجتماعی ترقی‌خواهانه یعنی انقلاب با رفرم باز می‌گردد. عدم درک رابطه دیالکتیک میان این دو، به هدر دادن بخشی از امکانات این جنبش‌ها برای دستیابی به اهداف خود، می‌انجامد. تحولات دمکراتیک در کشورهای مختلف طی سال‌های اخیر، هر دو نوع دگرگونی را در بر می‌گیرد. در برخی از کشورها، اصلاحات از بالا و در درون نظام حاکم تا حدی پیش رفت که انقلاب دمکراتیک از پایین، یعنی جایگزینی کل سیستم حاکم در تحوّل به ارتقا بر نیروهای بیرون از حکومت به عنوان دارندۀ ابتکار عمل را بلا موضوع کرد. در شماری دیگر از کشورها، در مرحله معینی از تحوّل، ابتکار عمل از دست «بالائی‌ها» خارج شد و حکومت دیگری با شیوه انقلابی روی کار آمد. برخلاف برخی نوشته‌ها و گفته‌ها که حاکمی است دمکراسی، معمولاً حاصل تحولات گام به گامی است که ابتکار عمل در آن تا به آخر در دست بالائی‌هاست، و تحولات انقلابی معمولاً به دمکراسی نمی‌انجامد. در دو دهه اخیر شکل برقراری دمکراسی در شماری از کشورها مانند رومانی، انقلابی بوده است. برکناری حکومت طالبان در افغانستان نیز از طریق اصلاحات گام به گام صورت نگرفت، بلکه با حمایت گسترده خارجی و البته با اتکا به نیروی جایگزین (الترناتیو) در داخل این کشور صورت پذیرفت. شکل از ذکر این نمونه، نه ایده‌آلیزه کردن غرض تغییر حکومت در کشور همسایه شرقی ما و شرایط حاکم کنونی در این کشور، که نفی ادعای منحصر بودن تحولات دمکراتیک به اصلاحات تدریجی است.

در مقابل، در بسیار از کشورها به ویژه در اروپای شرقی، حکومت‌های سابق تا آخرین مرحله گذار، کنترل اوضاع و ابتکار عمل را در دست داشتند و طبق طرحی معین، کشور خود را

از نظام تک‌حزبی به شرایطی دمکراتیک رهبری کردند. در همین کشورها، احزاب حاکم سابق معمولاً در نظام سیاسی دمکراتیک نوین، دارای موقعیت مستحکمی هستند و به کرات در انتخابات دوره‌ای مجدداً قدرت را به دست گرفته‌اند.

در سال‌های اخیر، میان نیروهای سیاسی ایرانی بحث داغی در این باره جریان داشته است که کدام مدل تحوّل برای کاربست در شرایط ایران مناسب‌تر است. معمولاً دو طرف هر یک به ویژگی‌های تاریخی، سیاسی و اجتماعی معینی در کشور ما استناد می‌کنند و اغلب، مدلی را که با آن مخالفند، به عنوان الگویی که به هزار و یک دلیل به کار جنبش دمکراتیک در ایران نمی‌آید، نفی می‌کنند. بدین ترتیب، از دو سو تلاش می‌کنند که میان انقلاب و رفرم، دیوار چین بکشند. از نظر انقلابیونی که هر نوع امکان تحوّل دمکراتیک از طریق اصلاحات گام به گام را حداقل در ایران غیرقابل تحقق می‌دانند. رفرمیست‌ها در خدمت ارتجاع و ضدانقلابند و متقابلاً مخالفان هر گونه تحوّل انقلابی، بر نیروهایی که اصلاحات از بالا را برای برقراری بر دمکراسی در ایسران مناسب نمی‌دانند، انگ «سرنگونی‌طلب» می‌زنند. بدین ترتیب، نیروهای سیاسی نه بر اساس چشم‌اندازی که

ندارد. تحقق این اهداف، نیازمند بسیج نیروی اجتماعی گسترده‌ای است که طیف وسیع آن از طرفداران اصلاحات تدریجی تا مدافعان تحوّل انقلابی را در بر می‌گیرد. سئوال «انقلاب یا رفرم» پاسخی برای تمام فصول ندادار و هیچ چیز، از جمله خصوصیات فرهنگی و تاریخی و اجتماعی یک ملت، آن را وادار به محروم کردن خود از یکی از دو سناریوی قابل تصور برای تحوّل اجتماعی دمکراتیک نمی‌کند. این، شرایط معین سیاسی داخلی و بین‌المللی است که راه معینی از تحوّل را در پیش روی جنبش دمکراتیک می‌گذارد. در ارزیابی از این شرایط، حقیقت در انحصار هیچ کس نیست. تکثر (پلورالیسم) باید پیش از برقراری دمکراسی بر جبهه دمکراسی حاکم باشد.

بدیهی است که این کثرت‌گرایی، حد و مرزی هم دارد که دقیقاً همان حد و مرز دمکراسیم است. وجه اشتراک همه دمکرات‌ها، همان مرزی است که صف آنان را از نیروهای غیردمکرات جدا می‌کند. اگر این مرزبندی مخدوش شود، جنبش دمکراتیک کارایی و توانایی جهت‌یابی خود را از دست خواهد داد و نزد مردم بی‌اعتبار خواهد شد. برای آن که مردم بدانند دمکرات‌ها چه می‌گویند و براساس چه جامعه ایران چه چشم‌اندازی را ارائه می‌دهند، لازم است این چشم‌انداز، بدون ابهام ترسیم شود. این ضعف

## ظرفیت اصلاح‌پذیری جمهوری اسلامی به اتمام رسیده و این حکومت، آخرین فرصت تاریخی

برای رفرم را از دست داده است، روی آوردن کل نیروهای اجتماعی تحوّل‌طلب

به همین ارزیابی، اجتناب‌ناپذیر، اما نیازمند زمان است

نیروهای اصلاح‌طلبانه، آماده طرح شعارها و اتخاذ سیاست‌هایی هستند که متضمن دگرگونی بنیادین نظام سیاسی و شکستن بن‌بست موجود از طریق در دستور روز قرار دادن تفوق نهادهای انتخابی بر ولایت فقیه است. مصالحت جنبش دمکراتیک در آن است که این گرایش یافتن ثقل جنبش به سمت مشی رادیکال‌تر، به ابتکار نیروهایی صورت گیرد که دیالکتیک انقلاب و رفرم را درک کرده‌اند و هیچ یک از این دو ابزار دستیابی به هدف را یک سویه عدده نمی‌کنند. همان گونه که جلب حمایت نیروهای خواهان دگرگونی بنیادین از اصلاحات، مستلزم چشم‌انداز داشتن اصلاحات است، جلب حمایت رفرمیست‌های واقعی از تحولات ریشه‌ای، در شرایط فعلی کشور ما نیازمند است که پروژه دگرگونی‌های بنیادین، در عین تعهد و التزام به شیوه‌های مسالمت‌آمیز مبارزه سیاسی فرموله شود.

وقتی به این نتیجه برسیم که از عوامل مهم به بن‌بست رسیدن اصلاحات در ایران، ناتوانی این جنبش در ارائه سناریوی واقع‌بینانه برای مسیر آتی پیشرفت خود است، متقابلاً جنبش انقلابی را نیز عدم تصور روشن از چنین سناریویی برای آینده خود تهدید می‌کند.

این در حالی است که اپوزیسیون جمهوری اسلامی از کمبود سناریو برای برکناری حکومت رنج نمی‌برد. سازمان مجاهدین برای ایران و شورای ملی مقاومت، در این مورد طرح و برنامه روشی دارند که ابزار اصلی آن، ارتش آزادیبخش مستقر در عراق است که قرار است پیروزی نظامی را که از طریق پیوند مبارزات داخل کشور با جنگ مسلحانه ایران ارتش به دست می‌آید، با طرح سیاسی احزاب مقام ریاست جمهوری توسط مریم رجوی هدراند. رضا پهلوی، همه سازمان‌ها و احزاب اپوزیسیون را به اتحادی فرامی‌خواند که قرار است با سازمان‌دادن نافرمانی مدنی، حکومت موجود را با حمایت بین‌المللی به زیر کشید و رفراندومی را برای تعیین نظام سیاسی آتی برگزار کند. این دو سناریو، وجوه اشتراک فراوانی دارند که آن‌ها را از نظر اکثریت مردم و آزادی‌خواهان ایرانی هم نامحتمل و هم بی‌اعتبار کرده است. از جمله این اشتراکات، همین است که سناریوهای مزبور فارغ و مستقل از ارزیابی مشخص از حد آمادگی جامعه ایران برای پذیرش این پروژه‌ها تهیه شده‌اند و بیهوده نیست که مثلا سناریوی سازمان مجاهدین، سال‌هاست که تغییر یافته نکرده است.

از این رو، نیروهای دمکراتی که بن‌بست اصلاحات را می‌بینند و در عین حال می‌خواهند از افزودن یک سناریوی غیرواقعی دیگر بر سناریوهای موجود احتراز کنند، باید اساس

اصولی جنبش اصلاحاتی بود که با دوم خرداد آغاز شد. در این پنج سال، هرگز معلوم نشد وجه اشتراک «مردم‌سالاری دینی» با طرح انتقال تمام قدرت به نهادهای انتخابی کدام است و نکات افتراق این دو چیست. در سراسر این پنج سال، کسانی که می‌گفتند اصلاحات آغاز شده به رهبری بخشی از حکومت، چشم‌انداز دمکراسی و تفوق نهادهای انتخابی را در پیش رو دارد، معلوم نکردند کدام سناریو برای مهم‌ترین نقطه عطف این روند که همان برتری یافتن نهادهای انتخابی بر ولایت فقیه است، مد نظر دارند. این ابهام و ناروشتی، به انجام صفوف طرفداران مردم‌سالاری لطمه زد و جنبش اصلاحات را از یک عامل مهم بقا یعنی چشم‌انداز درازمدت، محروم کرد. در حرکتی که جنبش دوم خرداد نام گرفت، از طرفداران حفظ وضع موجود تا مدافعان برتری یافتن نهادهای برگزیده مردم گرد آمدند. این تناقض درونی، همزاد جنبش دوم خرداد بود. تسخیر همه نهادهای انتخاباتی توسط جنبش دوم خرداد که دو سال پیش تکمیل شد، این تناقض را هر چه بیشتر نمایان کرد و اینک دیگر کسی است که بتواند این تناقض را ندیده انگارد.

نیروهای جنبش دوم خرداد، هرگز به مردم نگفتند که بالاخره در کدام شرایط و با کدام وسایل، ولایت فقیه را وادار به گردن‌نهادن به برتری نهادهای انتخابی خواهند کرد. فرصت‌های طلایی برای شکستن سد استبداد وجود داشت. اگر در تیر ماه هفتاد و هشت، زمانی که خامنه‌ای از حضور دانشجویان و مردم در خیابان‌ها به شدت مرعوب شده بود، رهبری اصلاحات به جای شریک شدن با ولایت فقیه در ایسار رعب و وحشت و هم‌دستی با محافظه‌کاران و قنانون همراهِ می‌شد و نامه ابتکار عمل را به دست می‌گرفت و از اهرم فشار عملاً موجود از پایین، برای امتیاز گرفتن در بالا بهره می‌گرفت، چه بسا راه برای گام‌های بعدی در جهت محدود کردن قدرت ولایت فقیه باز می‌شد. اما چنین نشد و خاتمی نشان داد که برای او، آینده نظام از آینده اصلاحات مهم‌تر است.

و نیز هنگامی که در آغاز کار مجلس ششم، خامنه‌ای دستور عدم بررسی قانون مطبوعات را داد، اگر کروی به جای نقض آیین‌نامه مجلس، با نمایندگان و قانون همراهِ می‌شد و نامه خامنه‌ای را مسکوت می‌گذاشت، چه بسا ولایت فقیه مانند مورد دستگیری و آزادی نماینده همدان، به اراده مجلسیان تن می‌داد. اما چنین نشد و عقابت اصلاحات به جانی انجامید که در طول دو سال از تشکیل مجلس ششم، مجلس عملاً هیچ مصوبه قابل ذکر برای پیشبرد اصلاحات ندارد که به مردم ارائه دهد.

عدم استفاده از این فرصت‌های تکرارنشده

مشی خود در سال‌های آتی را بر تداوم منطقی و بدون گسست مبارزات سال‌های اخیر مردم ایران برای اهداف دمکراتیک استوار کنند. واقعیت این است که این مبارزات عملاً موجود در پنج سال اخیر، در چارچوب جنبش اصلاح‌طلبانه به رهبری بخشی از حکومت پیش رفته است. با این که روند سرخوردگی نیروی اجتماعی تحوّل از روند اصلاحات آغاز شده است، هنوز بخش بزرگی از پایگاه اجتماعی فعال دگرگونی‌های بنیادین، به این ارزیابی نرسیده که جنبش اصلاحات به طور قطعی به شکست انجامیده است. از نظر نگارنده این سطور که معتقد است ظرفیت اصلاح‌پذیری جمهوری اسلامی به اتمام رسیده و این حکومت، آخرین فرصت تاریخی برای رفرم را از دست داده است، روی آوردن کل نیروهای اجتماعی تحوّل طلب به همین ارزیابی، اجتناب‌ناپذیر، اما نیازمند زمان است. طرفداران دگرگونی بنیادین نظام سیاسی، برای محروم‌نماندن از حمایت این نیروی گسترده اجتماعی، باید رابطه و حضور خود در مبارزات عملاً موجود این نیرو را ادامه دهند. هر مبارزه‌ای که زسان ترقی‌خواه، دانشجویان مبارز، کارگران و زحمتکشان و روشنفکران در راه اهداف جنبش اصلاح‌طلبانه پیش برند، مستحق پشتیبانی بی‌دریغ نیروهای است که برقراری دمکراسی در ایران را هدف خود قرار داده‌اند. چه‌رادی که این نیروها از خود ارائه می‌دهند، باید ضمن نشان‌دادن مشخصات اصلی آن‌ها و هویت دمکراتیکی که آنان را در مقابل نظام مبتنی بر ولایت فقیه قرار می‌دهد، سیما، نیروئی باشد که با رشته‌هایی نیرومند به زندگی تلاش و مبارزه روزمره مردم ایران پیوند دارد و هر آنچه را در توان دارد در خدمت تقویت این مبارزه به کار می‌گیرد. اگر در انتخاباتی شرکت می‌کند، به گونه‌ای باشد که هویت تحوّل‌خواش مخدوش نگردد و بر توده‌ها نسبت به چشم‌انداز موفقیت این شیوه‌ها نیافزاید. اگر انتخاباتی را تحریم می‌کند، به مردم بگوید که این اعلام موضع، به معنای تنها گذاشتن آن‌ها در پیکار روزمره نیست. نیروهای خواهان دگرگونی بنیادین نیز مانند هر نیروی سیاسی دیگری محق‌اند برای جلب اعتماد مردم بکوشند، و جلب اعتماد مردم برخلاف تصور بسیاری، مستلزم درغلختن به پوپولیسم نیست. مردم، قدر نیروی را خواهند دانست که هویت خود را فدای مسالمت پوپولیستی نکند. یادآوریم و درس بگیریم از رفتار برخی سیاستمداران ملی - مذهبی که حتی زمانی که بازار موضع تند انقلابی، ضد سرمایه‌داری و ضد امریکائی گرم بود، بر برخی اصول نظری و سیاسی خود که با آن فضا هماهنگی نداشت، پافشاری کردند و در ذهن مردم، به عنوان نیروئی که نان را به نرخ روز می‌خورد، نقش نبستند.

تدارک تحوّل بنیادین سیاسی، نیازمند توافق نیروهای دمکرات بر سر اساسی‌ترین مشخصات و اصول نظام سیاسی جانشین است. با این که در سال‌های اخیر، کار فکری و نظری گسترده‌ای چه در داخل و چه در خارج از ایران برای ترسیم سیما ایران دمکراتیک صورت گرفته است، هنوز کاستی‌های زیادی در این مورد وجود دارد که باید بر آن غلبه کرد. حقوق بشر به گونه‌ای که در منشورهای جهانی تعریف شده است، تعلق قدرت به نهادهای انتخابی و محدودیت زمانی قدرت، از اصولی است که آزادی‌خواهان ایرانی بر سر آن توافق دارند. اما در مورد برخی دیگر از مشخصات نظام سیاسی مانند روابط میان ارگان‌های محلی و دولت مرکزی، حقوق اقلیت‌های قومی، جدایی و استقلال متقابل نهادهای مذهبی و دولت، اصول سیاست خارجی ملی که باید مورد توافق همه نیروهای دمکراتیک باشد و غلبه بر تبعیض جنسی در قوانین و نهادهای قدرت، هنوز بحث ملی ضروری است. از درون همین مباحث است که مشخصات نظام سیاسی شکل می‌گیرد. واگذار کردن همه مباحث به آینده‌ای که رای مردم در آن تعیین‌کننده باشد، خلاست. هر چند همه تصمیمات از این دست، باید در روندی دمکراتیک و در نهایت با رای مستقیم یا غیرمستقیم مردم اتخاذ شود، اما هر تصمیم دمکراتیک، نیازمند تدارک دمکراتیک است که چیزی جز بحث ملی نیست. مشارکت هر چه فعالتر در این بحث، بخشی از سهمی است که نیروهای خواهان دگرگونی بنیادین دمکراتیک در مبارزه عملاً موجود مردم ایران برای تدارک آینده‌ای بهتر بر عهده دارند. در این گفتگو است که مرزبندی نظام سیاسی دمکراتیک با وضعیت موجود، صورت می‌گیرد و آگاهی عمومی از ضرورت تحوّل بنیادین، ژرف می‌یابد. زمانی بود که انقلابی‌بودن، بسی‌صبر بودن را تداعی می‌کرد. آن دوره، دیگر برای همیشه به گذشته تعلق دارد. مبارزه برای برقراری دمکراسی در ایران، مبارزه‌ای طولانی است که تداوم و پیگیری، شرط مشارکت در آن است. □



# تاملی بر قانون اساسی

دانش باقرپور

«تدوین قانون اساسی در ایران»

از سال ۱۲۸۵ شمسی که کشور ما به تدوین اولین قانون اساسی مشروطه پرداخت، به علت خودکامگی و استبداد شاهان، روند تهیه و تدوین آن به اشکال متعارف پیش برده نشد و دگرپرسی تدریجی، اجرای عملی آن را همواره با مشکل مواجه ساخت. از همین رو، قانون اساسی مشروطیت در طول عمر ۷۲ ساله‌اش، هیچ‌گاه کاربرد اجرایی نیافت و موقعیت حقوقی و اجتماعی شهروند ایرانی در آن تبلور عینی پیدا نکرد.

در آستانه انقلاب بهمن، ما شاهد سیر دیگری از تهیه قانون هستیم، طرح اولیه قانون اساسی که توسط هیات چهارنفره حقوق‌دانان مستقل تهیه شده بود، پس از طی مراحل پیچیده، برای تکمیل نهائی به مجلس با ترکیب دو سوم از روحانیون «مجلس بررسی نهائی قانون اساسی» سپرده شد. سکان اصلی و هدایت این مجلس در دست یاران آیت‌الله خمینی قرار داشت. و ایشان نیز در تمام مراحل در جریان امور و تغییر و اصلاح طرح اولیه قرار داشت. ترسیم خط و مرز روشن با نظام عرفی و عدم توجه به مشارکت و خواست مشترک آزاد مردم، نهادهای مستقل آنان و احزاب سیاسی برآمده از انقلاب از جمله معیار تدوین قانون اساسی از سوی خیرگان دین اعلام گردید. مینا یافتن موازین و شریعت اسلامی، بر پایه ایمان به خدا و وحی الهی و نقش بنیادین آن در بیان قوانین و ولایت امر و نیز اجتهاد مستمر فقها بر اساس کتاب و سنت، از زمره اولویتهای نظام سیاسی جمهوری اسلامی اعلام گردید.

هدف «خیرگان» از تصویب و گذراندن چنین قوانینی، در ابتدا به قصد محدودساختن و سپس منوع‌نمودن فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی، صنفی و فرهنگی افراد و گروههای ایرانی «دگراندیش» صورت گرفت. زیرا که به باور روحانیون منشا احکام صادره در نظام اسلامی می‌باید بر پایه فرامین الهی قرار گیرد.

در این رابطه آیت‌الله خمینی می‌گوید: «قدرت مقلنه و اختیارات تشریح در اسلام به خداوند متعال اختصاص یافته است. شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقلنه است و هیچ کس حق ندارد و هیچ قانونی جز حکم شارع را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان خداست و قانون اسلام یا فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد.» (حکومت اسلامی، آیت‌الله خمینی، ص. ۴۷-۴۶)

همانگونه که مشاهده می‌نمائید، آیت‌الله خمینی اولین بدعت‌گذار و نافی موقعیت حقوقی و اراده آزاد مردم در تدوین قانون اساسی است. وی مشارکت مردم و دخالت مستقل نمایندگان را در امر تدوین و تدقیق نهائی قانون اساسی نفی می‌کند و تشخیص این امر را صرفاً در حوزه صلاحیت و تخصص روحانیون و فقهای آن دوره می‌داند.

ایشان با صراحت تمام خطاب به فقها اعلام می‌دارد: «اگر ماده‌ای از پیش‌نویس قانون اساسی و یا پیشنهادها و آورده را مخالف با اسلام دیدند، لازم است با صراحت اعلام دارند و از جنجال روزنامه‌ها و نویسندگان غرب‌زده نیز نهراسند.» (شرح مذاکرات مجلس بررسی نهائی قانون اساسی جمهوری اسلامی صفحه ۵ و ۶ جلد اول)

در تب و تاب یک فضای آشفته که جامعه هنوز در شور و هیجان برکناری شاه بسر می‌برد و فرصت اندیشه در کسب ویژه گیهای نظام مورد نظر خویش را نیافته بود، فقها در دهم و یازدهم فروردین ۱۳۵۸ مردم را در مقابل یک همه پرسی فرمایشی قرار دادند و سپس قانون اساسی را در ۱۲ آذرماه ۱۳۵۸ به مرحله اجرا گذراندند.

این نظام زیر پوشش جمهوری، قانون و ضوابط مخدوش و متناقضی را به مردم ایران تحمیل کرده که هیچ فصل مشترکی بین این قوانین و اصول جمهوری و مقررات بین‌المللی مربوط به حقوق بشر در آن مشاهده نمی‌شد. از همین رو، اصول دوم، چهارم و پنجم قانون اساسی مبین و گویای تضاد عمیق با موازین و ارزشهای دموکراتیک نظام مبتنی بر جمهوری است. در این ارتباط اصل چهارم قانون اساسی با صراحت اعلام می‌دارد که: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیره باید بر اساس قوانین و موازین اسلامی باشد. این اصل بر ابلاغی با عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگهبان است.»

این نظام زیر پوشش جمهوری، قانون و ضوابط مخدوش و متناقضی را به مردم ایران تحمیل کرده است، که هیچ فصل مشترکی بین این قوانین و اصول جمهوری و مقررات بین‌المللی مربوط به حقوق بشر در آن مشاهده نمی‌شود.

قانون اساسی مقررات و ضوابط اصلی هر حکومت در ساختار سیاسی محسوب می‌شود. این قانون اساساً معرف موقعیت حقوقی و آزادی‌های فردی و اجتماعی شهروندان و نهادهای صنفی، سیاسی و فرهنگی اقتدار و طبقات اجتماعی مردم می‌باشد.

بدون تردید، تدوین این دست از قوانین می‌باید، اراده و خواست آزاد مردم را در خود متبلور سازد. و به اشکال مقتضی مشارکت، نظارت و رعایت حقوق شهروندان را در جامعه مورد تأیید قرار دهد. حکومت و دولت تابع آن، موظفند همه امکان خود را بکارگیرند تا مکانیسم‌های لازم جهت نظارت گسترده مردم و نمایندگان آنها بر ساختار سیاسی، اقتصادی و قضایی کشور فراهم آید. از همین رو، انگیزه تدوین قانون اساسی در ابتدا به قصد مشروط ساختن حیطه عملکرد قدرت صورت گرفته است. زیرا که اصالت قانون در هر کشور، مبنی بر بیان روشنی از حقوق ملت و نحوه مشروع کنترل و انتقال آن به نهادهای مدنی و اجتماعی معنا می‌دهد.

در این میان «حقوق بشر» یکی از چند مفهوم مشابه، حقوق و آزادی‌های مدنی «حقوق طبیعی» است. این‌ها به مجموعه حقوق و امتیازاتی است که انسان در هر سیستم حکومتی، بدون توجه به پایگاه، جنس و موقعیت اجتماعی خویش می‌باید از مزایای آن برخوردار شود و این حقوق به صرف انسان بودن افراد به وی تعلق می‌گیرد.

بنابراین نظام‌های سیاسی اجازه ندارند به شهروندان کشور خود را از حق برخوردار کردن و امتیازات و دستاوردهای بشری محروم سازند. از همین رو معیار حقوق بشر جنبه دائمی مبارزه شهروندان با حکومت و نهادهای قدرت است.

برخورداری از برابری قانونی و برابری در رفتار و امکان دادرسی عادلانه و نیز معافیت از کیفر مجازات غیر عادلانه و غیرانسانی، حق هر شهروند است که به سبب اندیشه یا وابستگی قومی و یا جنسی خود از سوی دولت یا دستگاه غیردولتی مورد تبعیض قرار نگردد و از گذر بازداشت غیرقانونی و خودسرانه و رفتار خشونت‌بار پلیس و ارگانهای امنیتی و قضائی در امان باشد.

موارد یادشده، همگی حقوق اساسی و بدیهی هر انسان بشمار می‌آیند و باید در متن قوانین اصلی نظام سیاسی، انعکاس داشته باشند و بطور همه‌جانبه زیر حمایت قانون قرار گیرد. از همین رو تعهد و اجرای این دسته از حقوق مدنی، تکلیف همیشگی حکومت‌ها است.

برخورداری شهروندان از حقوق سیاسی و مشخصاً آزادی بیان و مبادله اخبار و اطلاعات آزاد و حق تشکیل یا پیوستن به احزاب سیاسی و یا نهادهای صنفی و فرهنگی و همچنین نقد علنی و شفاف عملکرد سیاسی حکومت، از جمله حقوق مسلم شهروندان، روشنفکران و نهادهای مستقل آنان بشمار می‌رود. دولت وظیفه دارد اقدامات مقتضی را در راه تحقق این دسته از حقوق و فزاینده شدن آن به دموکراسی و آزادی فراگیر مینماید و اصول یادشده را با دگرترین حقوق متعارف منطبق نماید. در غیر این صورت، شهروندان مجازند که از تبعیت قوانین حکومت تمدن و سرپیچی نمایند. زیرا که آزادی زمانی مفهوم واقعی خود را می‌یابد که انسان تابع قوانین و احکامی باشد که از اراده آزاد زمینی و صلح‌جویانه او ناشی شده باشد.

حضور آزادانه انسان در تشکلهای دموکراتیک و ایجاد زمینه‌های مشارکت فرهنگی و اجتماعی سالم در جامعه استعدادهای نهان انسان را شکفته می‌سازد و از فزاینده آن پایگاه گسترده در راه خلق توسعه سیاسی و فرهنگی پدید می‌آید. از همین رو مقررات بین‌المللی و به تبع آن قوانین داخلی، که تعریفی عینی و خارج از ابهام از مبانی مناسبات عرفی و شناخته‌شده شهروندان و نهادهای اجتماعی است و حکومت و قوای ناشی از آن به دست می‌دهند، یگانه معیار و مشروعیت نظام دموکراتیک در کشور است. امری که ملت‌ها بتوانند به قصد تعیین سرنوشت خویش، آزادانه در نهادهای سیاسی و مدنی گردهم آیند و نظام سیاسی و حقوق مورد نظر خود را به اشکال مستقیم و غیر مستقیم آن در محیطی توأم با آرامش و امنیت برگزینند و به اصل گرانقدر حاکمیت ملی دست یابند.

# «بینی خود را بگیرید و رای دهید!»

«حالا حکایت ماست»

فریدون احمدی

یک تشکل سیاسی و تداوم آن، آن تشکل بسی سیمای بی هویت خواهد شد.

این فعالین و جریان‌های سیاسی ایرانی اگر خود را موظف می‌بینند در ۲ خرداد و ۱۸ خرداد و دیگر انتخابات‌ها در مقابل ناطق نوری و خامنه‌ای به خاتمی رای دهند، حداقل بر زمینه و با برشمردن دهها عامل واقعی نمی‌گویند یا اندکی روی ترش و ابروی درهم کشیده رای دهید، فریاد برمی‌دارند که: پیشرفت و نجات اصلاحات یعنی رای به خاتمی؛ عدم رای به خاتمی یعنی حمایت از محافظه‌کاران.

این بخش از فعالین و جریان‌های سیاسی همواره در حال اثبات حسن نیت‌اند و انتقادی اگر دارند آن را موکداً خیرخواهانه می‌نامند. روحیه خائف و گناهکار دارند. از پیش بر حسن‌نیت طرف مورد حمایت خود اطمینان یافته‌اند با وجود آنکه (و شاید بخاطر آنکه) وی در حکومت نشسته است. هرگونه انتقاد و مرزکشی و تقابل را اعتداسوز و اعتداسخن می‌دانند. خود بسی نیاز از کسب اعتمادند و پیشاپیش اعتماد مطلق یافته‌اند.

این بخش از فعالین و جریان‌های سیاسی اپوزیسیون دارای عقل منفصل‌اند، با مغز حکومتی می‌اندیشند، یا به عبارتی دیگر عقل حکومتگر دارند. مبنای تصمیم‌گیری‌ها و مواضع‌شان نه نیازهای جامعه، خواسته‌های مردم و اسامی‌های سیاسی که ملازومات و ملاحظات و موانع پیش روی حکومتگران و یا بخشی از آنهاست، خود را به‌جای فلان حکومتگر می‌نشانند، موقعیت و محدودیت‌ها را تجسم می‌کنند و آنگاه نتیجه می‌گیرند فلان کتش و یا واکنش طبیعی است و به دنبال آن نتیجه می‌گیرند «فلان موضع» منطقی است.

از میان موارد برشمرده، کمتر موردی را می‌توان در رفتار احزاب سیاسی در کشورهای دموکراتیک دارای سنت‌های دیرپای تحزب مشاهده کرد. متأسفانه آن بخش از «بخشی از فعالین و جریان‌های سیاسی اپوزیسیون» که سال‌هاست در این کشورها در تبعید بسر می‌برند، از این سنت‌ها و این فرهنگ مبارزه و فعالیت سیاسی کمتر آموخته‌اند. با دریغ باید گفت از این نظر آن‌ها این سال‌های تبعید «حرام» کرده‌اند.

احکام صادره از سوی ایشان را برعهده دارند. این پدیده تلخ در تضاد عمیق با اصول مبتنی بر جمهوری قرار دارد و مضمون آن را بطور جدی خدشه‌دار ساخته است. بنابر همین مشاهدات، جنبش دموکراتیک مردم ایران، صرفاً به دنبال تغییر در روبنا نیست، بلکه پیگیرانه قصد دارد تغییر و تحول اساسی در زیربنای سیاسی و حقوقی نظام اسلامی بوجود آورد. این جنبش مصرانه خواستار انطباق قوانین ملی با موازین متعارف بین‌المللی است. نظام سیاسی برآمده از حکومت دینی، در طول تمام عمر خود، تجارب شایان توجه‌ای را به مردم ایران انتقال داده است. این حکومت با آرایش و قوانین موجود فاقد توان و پاسخ‌گویی به جنبش تحول‌طلبی مردم و واقعیت‌های زمان ماست. این قانون به علت تناقضات عدیده نهفته در خود، هیچ ظرفیتی برای پذیرش خواسته‌های اقتدار و طبقات اجتماعی مردم ندارد و اساساً حقوق فردی انسانها را به رسمیت نمی‌شناسد.

تجدیدنظر و بازنویسی قانون اساسی و کلیه قوانینی که با زندگی فردی و اجتماعی توده‌ها سروکار دارد و منافع ملی ملت ما را شامل می‌شود، از جمله مطالبات مورد نظر افکار عمومی است. از همین رو فرجام نهائی این خواسته‌ها، تنها با تغییر در آرایش قدرت سیاسی و قوانین این نظام امکان‌پذیر است. بنابراین عسرفرایی و مبارزه با ارتجاع و سن عقب‌مانده، وجه مشخصه جنبش دموکراتیک مردم ایران را تشکیل می‌دهد.

چپ دمکرات و روشنفکران مدافع حقوق بشر با روشنگری و نقد قوانین سنتی و برجسته ساختن تضاد اسلامیت نظام با وجه جمهوری مورد نظر مردم، می‌باید که موضوع مرکزی جدائی دین از دولت را به یکی از شعارهای اصلی و مداوم سیاست خویش مبدل سازند. فرایند دست‌یابی به این سیاست، اتخاذ تاکتیک مقاومت مسالمت‌آمیز مدنی را به عنوان یگانه راه کار روشن از همه نیروهای دمکرات و آزادی‌خواه طلب می‌کند.

مدتی پیش انتخابات مرحله دوم ریاست جمهوری فسرانسه برگزار شد. مجموعه سوسیالیست‌ها، کمونیست‌ها، سبزها و بسیاری دیگر نیروهای دمکرات و لیبرال این کشور برای مقابله با لوپن کاندیدای نئوفاشیست «جبهه ملی» به ژاک شیراک کاندیدای گلیست و رئیس جمهوری فعلی این کشور رای دادند. چپ‌ها در فراخوان‌های خود برای رای دادن به شیراک اعلام کردند: «بینی خود را بگیرد و به شیراک گذاشتند. و با بعوان عملی سبلیک دعوت کردند: «با دستکش به شیراک رای دهید!» آنها بدین طریق اجبار و عدم تمایل خود را در رای به شیراک و مسئولیت خود در مقابله با نیروی راسیست و اولترا راست فرانسه را به نمایش گذاشتند. آنها بین «بد» و «بدتر» بد را انتخاب کردند بدون آنکه فاصله خود را با نیرویی که از بسیاری جهات سیاست‌هایش را نمی‌پذیرند محو و لاپوشانی کنند.

به‌قول عمران صلاحی «حالا حکایت ماست».

مقایسه کنید رفتار سیاسیون و احزاب سیاسی فرانسه با چند صد سال سابقه تحزب را با رفتار بسیاری فعالین و تشکلهای سیاسی در کشور خودمان:

در کشور ما بخشی از فعالین و جریان‌های سیاسی اپوزیسیون، همه مرزها را مخدوش کرده‌اند، معلوم نیست اپوزیسیون کیست، پوزیسیون کدام است، فرق حکومتی با غیر حکومتی چیست؟ وجود اختلاف و اشتراک آنها کدامند؟ جبهه‌های تعریف کرده‌اند. بنام جبهه اصلاحات، اصلاح‌طلبان در این سو، محافظه‌کاران در آن سو و همه روندها و جریان‌ها و آدم‌ها و مسائل و مواضع را در همین قالب تنگ محک می‌زنند و آنگاه چنان می‌شود که به قول ابراهیم نبوی: رئیس جمهور نظام می‌شود رهبر اپوزیسیون!

این جریان‌ها و شخصیت‌های سیاسی جبهه‌ای‌اندیش‌اند، نه حزب‌اندیش. همواره برای جبهه برنامه و پیشنهاد دارند، دوآلیستی و سیاه و سفید می‌بینند، منافع و تسایلات همه گروه‌ها و اقشار اجتماعی، طبقاتی، فرهنگی، جنسیتی، سنی و سیاسی برایشان در یک مفهوم کلی و قالب جبهه حل و محو و تابع شده است. فسادقت و شلخت و هویت و سیمای مستقل سیاسی‌اند، در صورت تسلط اینگونه منش‌ها بر

بن‌بست و ناکارآئی قانون اساسی است. همچنین بنابر اصل ۱۵۷ قانون اساسی، نصب و عزل و قبول استعفا عالی‌ترین مقام قضائی، مطابق اصل ۱۱۰ در حیطه اختیارات ولی فقیه قرار دارد. نفس این عمل آئین دادرسی را مطیع احکام و تفاسیر دینی ساخته و حوزه استقلال آن را شدیداً نقض نموده است، و در عین حال تعارضی این دستگاه را با منشور جهانی حقوق بشر و کنوانسیون حقوق بین‌المللی مشهود ساخته است.

مجمع تشخیص مصلحت، که از سوی رهبری مشروعت خود را بدست می‌آورد، ظاهراً در اصل ۱۱۲ قانون اساسی وظیفه بررسی و حل اختلافات شرعی و سیاسی بین شورای نگهبان و مجلس شورا را عهده‌دار است. اعضا ثابت و متغیر این مجمع را مطابق معمول، ولی فقیه برمی‌گزید و کلیه تصمیمات این نهاد انتصابی، زمانی اعتبار می‌یابد که مورد تأیید رهبر قرار گیرد. پس از تشکیل مجلس ششم اکثر تصمیمات این نهاد نیز به سود شورای نگهبان اتخاذ شده است. شواهد امر گویای این است که تمایل و تصمیمات اخیر این مجمع به سمت قانون‌گذاری پیش می‌رود.

از سوی دیگر اصل ۱۱۰ و ۱۷۵ قانون اساسی، حق انتخاب و برگماردن رئیس سازمان صدا و سیما را به دست رهبر سپرده است و نمایندگان ریاست جمهوری و مجلس شورا در این سازمان از اعتبار چندان برخوردار نیستند. سرپرست این رسانه، مطیع پلان‌نارز اوامر ولی فقیه است.

از همین رو فصول و مواد عدیده قانون اساسی، تعهدی در قبال حقوق شهروندان و نهادهای انتخابی مربوط به آنان ندارد. زیرا که این قانون پیشاپیش مبنای و موازین دینی را معیار این پیمان قرار داده است. آنگونه که در اصول ۹۰ و ۱۱۰ آمده است، عالی‌ترین مرجع اقتدار کشور «ولی فقیه» و نهادهای انتصابی محسوب می‌شود. در این ارتباط تمام نهادهای دولتی و نیز سه قوه، وظیفه اطاعت و اجرای

ولی فقیه، معضل و پی‌آمد دیگر قانون اساسی است. اصل یکصد و دهم و نیز یازده بند از اختیارات گسترده آن، بیانگر استیلای ولایت فقیه بر نهادهای دولتی و قوای سه‌گانه می‌باشد، که در کسوت قانون بر کلیه امورات کشوری و شئون اجتماعی و سیاسی مردم مرتبط گشته و موقعیت حقوقی ویژه و ممتازی را برای وی رقم زده است. اصل ۵۷ قانون اساسی وظایف و اختیارات گسترده رهبر را بر شمرده، و تمام امور کشور را زیر نظر وی قرار داده است. این اصل ولی فقیه را مجاز می‌دارد که در تمامی قوای کشور دخالت و اعمال اراده نماید، و با تعیین کلی سیاست‌های نظام، مسئولیت اداره و رهبری جامعه را به‌پیش برد. از سوی دیگر اصل ۱۱۲ به معرفی و موقعیت جمهور مردم اشاره دارد و مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست حاله مجریه را به وی محول کرده است. در عین حال همین اصل با صراحت یادآور می‌شود، که ریاست جمهور در بخشی از قوه، که مستقیماً توسط ولی فقیه اداره می‌شود فاقد اختیار است. انضمام این اصل به اصل «۱۱ قانون اساسی، روشن می‌سازد، آنچه که قوه مجریه به عهده رهبر گذارده است عبارتند از:

الف: فرماندهی کل نیروهای مسلح  
ب: اعلام جنگ و صلح و بسیج نیروها  
ج: نصب و عزل و قبول استعفا رئیس ستاد مشترک و فرمانده کل سپاه پاسداران، فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی  
همچنین طبق اصل ۱۷۶ «تشکیل» شورای عالی امنیت ملی بر عهده ریاست جمهور است، اما تصویب مصوبات این شورا زمانی رسمیت و اعتبار می‌یابد که مقبول طبع و تأیید رهبر قرار گیرد. علاوه بر این، دو عضو دیگر این نهاد از منصوبین مستقیم رهبر می‌باشند که در اتخاذ کلیه تصمیمات از اختیارات کامل برخوردارند.

در نظام اسلامی، تمامی تصمیمات و مصوبات قوای سه‌گانه زمانی رسمیت می‌یابد که به تأیید ولی فقیه رسیده باشد.

اصل ۵۹ قانون اساسی که به طرح همه‌پرسی حول مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پرداخته است، درخواست آن را مشروط به تصویب دو سوم آرا مجموع نمایندگان مجلس شورا کرده است. اما تنها به صرف این «درخواست» امکان تحقیق همه‌پرسی وجود ندارد، زیرا که اعلان و فرمان قطعی آن از اختیارات ویژه ولی فقیه است. هرگاه وی با این طرح مخالفت نماید، مصوبه یاد شده، امکان دست‌یابی به همه‌پرسی را کسب نخواهد کرد.

در این ارتباط تفکیک اصل ۵۹ که امر همه‌پرسی را مدنظر دارد با اصل ۱۷۷ که مربوط به بازنگری در قانون اساسی است، از آنجا که محتوای اصول و موازین اسلامی بودن نظام را به شمول ولایت امر تغیر ناپذیر می‌داند، مضامین و توضیحات مندرج در اصل ۱۷۷، نمی‌تواند موضوع فرزاندم را در خود جای دهد، زیرا که ولی فقیه و قانون اساسی ضرورت تحقیق این امر را نفی می‌سازند.

یکی دیگر از وظایف و اختیارات رهبری، نصب و عزل فقهای شورای نگهبان است. طبق بند اول اصل ۹۱ قانون اساسی، رهبر ۶ تن از فقها را به عنوان اعضا شورای نگهبان منصوب می‌نماید و ۶ تن دیگر از حقوق‌دانان «مسلمان» برای عضویت در شورای نگهبان توسط رئیس قوه قضائیه کشور به مجلس شورا معرفی می‌شوند. رئیس قوه قضائیه خود نیز برگزیده رهبر است.

وظیفه اصلی شورای نگهبان، انطباق مصوبات مجلس شورا با موازین اسلامی و قانون اساسی است. در این ارتباط مصوبات مجلس شورا بدون تأیید شورای نگهبان فاقد اعتبار قانونی است. شورای نگهبان علاوه بر وظایف فوق، تفسیر قانون اساسی را نیز به عهده دارد، و همچنین از طریق «نظارت استصوابی» نامزدهای ریاست جمهوری و کاندیداهای مجلس شورا را مورد تفتیش قرار می‌دهند، عقاید آنان را می‌کاوند و در حقیقت با این روش، انتخابات را از حالت مستقیم خارج می‌سازند و شکل دوم‌مرله‌ای بدان می‌بخشند. رسالت این عمل از سوی ولی فقیه به این شورا محول شده است. وجود این نهاد ارتجاعی در ساختار سیاسی حکومت، اساساً به جهت ممانعت از اداره آزاد شهروندان صورت گرفته است. تجربه نظارت استصوابی در رد صلاحیت کاندیداها که داوطلب پذیرش امر مدیریت در کشور بوده‌اند، از جمله یکی از معضلات اساسی مردم با شورای نگهبان است. قرار گرفتن شورای نگهبان در صدر قوه قضائیه و ممانعت از تصویب لایح مورد نظر نمایندگان، بیانگر

هرگونه تنگ‌نظری سیاسی در باره کارشناسان و سازندگان جامعه آینده افغانستان و سهل‌انگاری در کنترل مالی، با گرداندگان دولت خواهد بود!

سمت‌گیری اقتصادی - سیاست اقتصادی که «نهضت ملی افغانستان دموکراتیک» پیشنهاد می‌کند، با توجه به اوضاع و احوال کنونی عبارتست از پذیرش نظام اقتصاد بازار آزاد و گسترش رقابت سالم اقتصادی توأم با اصول عدالت اجتماعی، تأمینات مادی و بیمه‌های اجتماعی، به خاطر بهبود زندگی مردم باید تدابیری اتخاذ گردد که سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی در افغانستان با اعلام مصونیت قانونی سرمایه‌ها، سودها و مالکیت‌ها و حق انتقال آن‌ها تسهیل گردد. در حالی که از امدادهای خارجی عمده برای بازسازی خواهد شد، ضرورت جدی دارد که با جلب سرمایه‌گذاری‌ها امکانات برای توسعه اقتصادی، افزایش تولید داخلی اعم از صنعتی، زراعتی، مالداری و پیشه‌وری پدید گردد. بازگشتی و انتقالات رشد یابند، ساختمان‌های مدرنی، شهرسازی و خانه‌سازی رونق پیدا کند و زمینه‌های کارایی و استخدام مردم فراهم گردد.

در عرصه فرهنگی - در عرصه توسعه فرهنگ نیز تمام نهادهای فرهنگی و هنری از هم پاشیده‌اند و تقریباً مجموعه فرهنگی و هنرمندان کشور را ترک گفته‌اند. به عقیده من، باید با دید فراخ، سیاست فرهنگی چندین ملتی را پذیرا شد و آن را پیشنهاد کرد. از هم‌کنون که صفحه جدیدی در تاریخ کشور گشوده شده، سیاست آزاد و عادلانه فرهنگی و آموزشی

**دو زبان پشتو به موازات هم باید به رسمیت شناخته شده و تقویت شوند!**

**دموکراسی پارلمانی و نظام فدراتیو خواست «نهضت ملی افغانستان» است!**

قسمت آخر

هزار خانواده کارمندان ملکی و بخشی از افسران، کارگران، روحانیون، یازنشینگان، یازمانندگان قربانیان جنگ، معلولین، معیوبین و بیوه‌ها که شمار همه آن‌ها به اضافه خانواده‌هایشان شامل بر چهار میلیون تن می‌شد همگی از کمک‌های با ارزش کوبین ماهانه به شکل مواد ارتزاقی رایگان برخوردار بودند. در آن سال‌ها هشتاد درصد آموزگاران، شصت درصد پزشکان، چهل درصد کارمندان و پنجاه درصد دانش‌آموزان و محصلان را زنان و دختران تشکیل می‌دادند. تعداد کودکستان‌ها، شیرخوارگاه‌ها و پرورشگاه‌ها در شیرها ده‌ها مرتبه نسبت به سال‌های پیش از دهه هشتاد افزایش یافت. در سال‌های پس از نیمه دوم دهه هشتاد سالانه در حدود یک هزار تن دکتر و داروساز از موسسات تحصیلات عالی طبی فارغ‌التحصیل می‌شدند و این رقم برابر بود با مجموعه پزشکان فارغ‌التحصیل از فاکولته طب کامل طی پنجاه سال گذشته. هر گاه قرار باشد از دستاوردهای اقتصادی و اجتماعی دهه هشتاد

و نهصد و هفتاد و نه و آغاز یک هزار و نهصد و هشتاد، هنگامی که همراه با هزاران تن زندانی سیاسی دیگر از زندان هولناک رهائی یافتیم، دریافتیم که شرکت نیروهای شوروی برای برانداختن نظام استبدادی خشن حفیظ‌الله امین از سوی پرچی‌ها، بخش بزرگی از خلقی‌ها و گروهانی از روشنفکران که در معرض نابودی کامل قرار داشتند با استقبال روبرو بود. در حالی که گفته می‌شود ورود نیروهای شوروی اشتباه بوده و اقامت طولانی آن‌ها توجیهی ندارد، نظریات دیگری هم موجود است، مبنی بر این که هر گاه شوروی‌ها نیروهای خود را به یکبارگی و به شمار زیاد پیاده نمی‌کردند و مانند غربی‌ها نخست کار سیاسی و تبلیغاتی قبلی و تدریجی را انجام می‌دادند، امکانات آن

پارلمان، پیشنهاد می‌گردد که صدراعظم و اعضای کابینه بر پایه اصول پذیرفته شده دموکراتیک از میان اعضای مجلس نمایندگان برگزیده شوند.

**در باره ارتش**

اکنون افغانستان در وضعی قرار گرفته است که دیگر به ارتش بزرگ، پرشاخ و برگ و پرخرج ضرورت ندارد. با اتخاذ سیاست بی‌طرفی و مناسبات دوستانه با تمام همسایه‌های خویش مسئله دفاع در برابر تهاجم خارجی در وضع کنونی متفی است.

ارتش نباید وسیله‌ای برای سرکوب مردم توسط حلقات و محافل حاکمه شود. بنابراین، یک اردوی محدود و با انضباط ضروری است و وظیفه پاسداری از مرزهای کشور، جلوگیری از قساقچی سواد مسخدر و ورود تروریسم و استفاده‌های غیرقانونی دیگر را برعهده بگیرد و در بازسازی افغانستان نیز سهم بپذیرد. در موافقتنامه‌ای نیز تأکید بر نیروهای امنیتی صورت گرفته است و نه بر نیروی جنگی ارتش. مسأله تأمین امنیت در مناطق مختلف به وسیله شوراهای خودگردان مردم و نیروهای امنیت مجلس می‌تواند به گونه‌ای موثر حل شود. برای نظامی‌گری و کودتاهای در دولت مرکزی و جنگ‌سالاری در کشور دیگر نباید میدان خالی شود.

**بازسازی**

کارهای بزرگ اقتصادی در دهه هشتاد بر پایه زیربنای اقتصادی متدرجا ایجاد شده از سال‌های یک هزار و نهصد و پنجاه به بعد انجام گردید. اسناد گزارش‌ها، مدارک، مصوبات و نشریات آن موجود است. بنابراین، این ادعا که گویا افغانستان طی بیست سال گذشته ویران گردیده است، از بنیاد نادرست است. تمام ویرانی‌های طی ده سال اخیر صورت گرفته است. در سال‌های هشتاد نه تنها ویرانی‌های ناشی از حملات گروه‌های مسلح مخالف مستمرا بازسازی می‌گردید، بلکه گام‌های استواری به مقیاس‌ها و تناسبیات اقتصاد افغانستان و امکانات موجود در جهت توسعه اقتصادی، پیشرفت اجتماعی و رشد فرهنگ و هنر به پیش گذاشته می‌شد. احداث صدها پروژه جدید اقتصادی و اجتماعی و سرمایه‌گذاری‌های بزرگی که برای ایجاد و تحکیم زیربنایا و توسعه امور زراعت و آبیاری، صنایع و انرژی، جاده‌سازی و ساختمان، ترانسپورت و انتقالات، تأسیسات آموزشی، بهداشتی و فرهنگی و

**قانون اساسی**

در قانون اساسی و قوانین متمم آن ضرورت دارد آزادی‌های دموکراتیک اعم از آزادی اندیشه، عقیده، بیان، قلم، مطبوعات، مخابرات، مراسلات، اقامت، مسافرت، شغل و منزل از مصونیت کامل برخوردار باشد. آزادی‌های فردی و جمعی برای تشکیل احزاب سیاسی، جمعیت‌ها، انجمن‌ها، اتحادیه‌ها، اجتماعات، تظاهرات و اعتصابات نباید تابع محدودیت‌های غیردموکراتیک و موقوف به قوانین بازگیرنده شوند. سیستم انتخاباتی همگانی، سری و مستقیم بر پایه جمعیت باید انجام شود. حل مسئله زبان، بر اساس اصول دموکراتیک و به رسمیت شناختن حق تکلم، مکاتبه، مخابره، نوشتن، خواندن، آموزش و دفاع در دادگاه‌ها به زبان‌های مادری، ممنوع بودن تبلیغات و تحریکات تبعیض‌آمیز ملی، برتری‌جویی‌های ملی، نژادی، قومی و مذهبی. توجه به خواسته‌های اساسی مردم برای تعیین سیستم، شکل و شیوه‌های اداره دولتی با در نظر داشت این حقیقت که سطح آگاهی سیاسی، اجتماعی و ملی مردم در روند تکامل اجتماعی نسبت به گذشته‌ها ارتقا یافته است و تلاش برای تأمین حقوق ملی و عدالت اجتماعی به خواست اساسی مردم و به مضمون عمده مبارزه در شرایط کنونی در کشور مبدل گردیده است.

**جمهوری فدرال**

پذیرش و اعلام نظام سیاسی متحده فدرال، مناسب با نیازهای کشور کثیرالمثل افغانستان، به منظور تأمین اتحاد واقعی، داوطلبانه و آگاهانه تمام ملیت‌ها و اقوام مسکون در کشور اعم از پشتون‌ها، تاجیک‌ها، هزاره‌ها، ازبک‌ها، ترکمن‌ها و اقلیت‌های ملی اعم از نورستانی‌ها، پشه‌ای‌ها، بلوچها، قریزها، قزلباش‌ها و اسماعیلی‌ها، چنین اتحاد آگاهانه‌ای می‌تواند موجب تحکیم پایه‌های اعتماد، همکاری و همبستگی میان مردم گردد. این اتحاد طی سال‌های اخیر شدیداً خدشه‌دار گردیده است. از این طریق عامل عمده ستیزها، برخوردها، کشمکش‌ها، چالش‌ها و تنش‌ها میان بخش‌های مختلف مردم از میان برداشته خواهد شد.

**شکل حکومت**

تجدید نظر در تشکیلات کنونی اداری کشور بر پایه پذیرش اصل تمرکززدانی و ایجاد ساختار دولتی مرکزی و محلی متناسب با ضرورت‌های زندگی و زمان و بر پایه تقسیم‌بندی ملی و در چارچوب یک دولت متحده.

ایجاد شوراهای انتخابی و دموکراتیک محلی و هیات‌های اجرایی آن‌ها.

حمایت ویژه از زنان و کودکان.

شرکت‌دادن زنان در کار و اداره دولت، در زمینه‌های فرهنگ و هنر و در عرصه‌های آموزش و بهداشت یا حقوق برابر با مردان.

پشتیبانی از دموکراسی پارلمانی و پلورالیسم سیاسی.

تعمیم اصل نظرخواهی و مراجعه به آرا مردم در مورد مسائل حیاتی و سرنوشت‌ساز. رفرااندوم یکی از مظاهر برجسته دموکراسی است و در شرایط افغانستان کنونی می‌تواند لونی جرگه را که نهادی کهنه و غیرانتخابی و غیردموکراتیک است تعویض نماید.

پذیرش سیستم معمول جمهوری در



بایستی طرح و تطبیق گردد. در این میان و از جمله زبان‌های فارسی و پشتو باید به موازات هم و نه به قیمت عقب‌زدن یکی به سود دیگری رشد و تکامل یابند.

**پناه‌جویان افغان**

به قرار آمار، هم‌اکنون مهاجران افغانستان بیشترین شمار را در جهان تشکیل می‌دهند. آنان در کشورهای همسایه و در چهار قاره جهان و به قراری که گفته می‌شود در ۶۴ کشور جهان آواره و پراکنده شده‌اند. برای پایان‌دادن به این فاجعه بشری، بویژه در پاکستان و ایران و برگشت آنان باید اقدامات فوری به عمل آید. در رابطه با بازگشت موقتی با دائم آن عده از مهاجرین افغانی کشورهای دیگر که گذرنامه‌های خارجی اخذ کرده‌اند، پیشنهاد می‌شود به مسأله تابعیت دوگانه و حفظ حق تابعیت افغانی رسمیت بخشیده شود.

**آمادگی برای همکاری عملی**

همان‌گونه که گفته می‌شود، هر گاه قرار باشد که بازسازی زیربنای اقتصادی افغانستان، احیای مجدد تأسیسات ویران‌شده آموزشی، فرهنگی و بهداشتی در کشور به عنوان یک ضرورت قاطع از سوی کشورهای امداد‌رسان و دولت موقت تلقی گردد، آشکارا به شمار بزرگی از متخصصان، کارشناسان، کارگران، پروژه‌سازان، مهندسیان، کارمندان، آموزگاران، پزشکان، مترجمان، مشاوران، فرهنگیان، هنرمندان که در خارج پناهنده شده‌اند نیاز است. شاید شمار زیادی از پناهندگان سایل به بازگشت موقت با دائم برای انجام وظایف میهن‌پرستانه در افغانستان باشند. در این میان شاید شمار زیادی از اعضای بالفعل و بالقوه «نهضت ملی افغانستان دموکراتیک» نیز مطرح شوند. بنابراین پیشنهاد می‌شود که نهضت آزادی تصمیم و عمل را برای مراجعه به اعضای خویش با پیوستن داوطلبانه ایشان را به عنوان کارمندان و همکاران برای بازسازی افغانستان در دولت موقت کنونی بپذیرد. نهضت می‌تواند آزادی آن‌ها را برای شرکت در دولت انتقالی بعدی و با شرکت در کمیسیون‌ها برای طرح قانون اساسی، قوانین عمده دیگر و در فعالیت‌های جمعی و بویژه شرکت در انتخابات همگانی را اعلام نماید.

وجود داشت که چنان سر و صداهای عظیم برپا نمی‌گردید. در هر حال، در شرایط تشدید جنگ سرد میان ابرقدرت‌های آن دوران، ورود نیروهای شوروی به افغانستان فوراً برچسب اشغال خورد و دولت افغانستان دست‌نشانده خوانده شد.

به عقیده من حضور نظامی یک کشور در کشور دیگری حتماً به معنی آن نیست که حکومت آن کشور دست‌نشانده تلقی گردد. هم‌اکنون نیروها و پایگاه‌های نظامی خارجی در شماری از کشورهای جهان، مانند سوئیس، مقدونیه، کوسوو، کویت، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، کرد جنوبی، فیلیپین، هایتی و پاناما وجود دارد و اخیراً در برخی از کشورهای دیگر مانند تاجیکستان، پاکستان، ازبکستان، قریزستان و گرجستان چنین نیروها و پایگاه‌ها استقرار یافته است، ولی گفته نمی‌شود که حکومت‌های آن‌ها دست‌نشانده است. در افغانستان نیز تنظیم طالبان با اقدامات نظامی ایالات متحده آمریکا، بریتانیا و متحدان آن‌ها برانداخته شد و نیروهای خارجی مستقر گردیده است.

در حالی که عرصه فعالیت‌های نظامی در همه جا مشخص است، در دهه هشتاد در افغانستان وضع به لحاظ حیات ملکی به گوندای بود که حکومت در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی مستقلانه، مبتکرانه و مسئولانه عمل می‌کرد و در رابطه با اتحاد شوروی و کشورهای دیگر سوسیالیستی، کمک‌های مادی و فنی آن کشورها را توأم با استفاده موثر از منابع داخلی، به سود مردمان نیازمند افغانستان به کار می‌گرفت و بازرگانی و اقتصاد بازار آزاد را به گونه روزافزون رونق می‌بخشید. در آن سال‌ها کمبود مواد اولیه مردم وجود نداشت، از بالا رفتن قیمت‌ها جلوگیری می‌شد و قحطی وجود نداشت و مردم از لحاظ مواد غذایی، مواد سوخت و سرپناه تا حدود زیادی تأمین بودند. در حالی که در آستانه سقوط طالبان، بر پایه تخمینات سازمان‌های کمک‌رسانی و سازمان ملل متحده، در حدود هفت میلیون انسان کشور را خطر قحطی، گرسنگی، سرما و مرگ تهدید می‌کرد. در طول دهه هشتاد در افغانستان نه از گرسنگی و بی‌سرپناهی، نه از سرما و گرما، گروهانی از مردم جان نسرودند. بیش از هفتصد



عرصه‌های دیگر به کار گرفته شد. گواد بر سازندگی نه ویرانگری کشور در دهه هشتاد است. متأسفانه در مورد خدمات گردانندگان اداره دولت در سال‌های متذکره در جریان جنگ سرد، بر ضد گروه فدائی از تحصیل‌کردگان و روشنفکران میهن‌پرست چنان تبلیغات گسترده ارتجاعی صورت می‌گرفت که ایشان تاکنون نیز به صورت آگاهانه یا غیر آگاهانه آماج بدبینی‌ها و بداندیشی‌ها هستند.

**واقعیات زمان ورود ارتش شوروی**

در آخرین روزهای پایانی سال یک هزار

افغانستان، انتخاب رئیس جمهوری با آرا مستقیم، سری و همگانی مردم.

تفکیک قوای ثلاثه دولت بر پایه قانون

ایجاد پارلمان متشکل از دو مجلس نمایندگان و سنا

به رسمیت شناختن استقلال قضا، تشکیل دادگاه عالی و لغو محکومیت به مرگ، یا کسب عضویت اعضای دادگاه عالی و برخی از قضات برجسته در مجلس سنا می‌تواند روابط مستقیم میان سنا و قضا تأمین گردد.

تشکیل دولت‌های انتخابی از میان اعضای





ماکس ویر قدرت را احتمال تسخیر کردن خواست خود بر رفتار دیگران تعریف کرده است. هانا آرنه در مقابل قدرت را قابلیت حصول به توافق در باره کنش اجتماعی از طریق ارتباط

# مفهوم قدرت از نگاه هانا آرنه

یورگن هایدن ماس

قسمت اول

ترجمه: ا.ب.

غیراجباری می‌داند. هر دو، قدرت را بالقوه می‌تواند. اما هر یک الگوی کنش متفاوتی را مبنای تصور خود قرار می‌دهد.

## «قدرت» از دیدگاه ماکس ویر

تالکوت پارسون و هانا آرنه ماکس ویر از الگوی فرجام‌شناسانه کنش آغاز می‌کند: یک سوژه منفرد (یا یک گروه که می‌توان آن را همچون شخص در نظر گرفت) برای خود هدفی نهاده است و اسباب مناسب را برای عملی ساختن آن انتخاب می‌کند. موفقیت کنش ایجاد وضعیت و جهان است که به هدف نهاده شده جامعه عمل پیوسته. تا جایی که این موفقیت در گرو رفتار سوژه دیگری است، کنش‌گر باید از ابزار برخوردار باشد که موجب شود دیگری به گونه مطلوب رفتار کند. ماکس ویر این حق تصرف بر وسایل را که بر تاثیرگذاری بر خواست سوژه دیگر صحنه می‌نهد قدرت می‌نامد. هانا آرنه به آن مفهوم خشونت را اختصاص داده است. زیرا کنش‌گری که براساس غایت عقلانی عمل می‌کند و فقط سوادی موفقیت عملگردها را دارد باید وسایلی در اختیار داشته باشد تا به مدد آنها بتواند سوژه‌ای را که قدرت تصمیم‌گیری دارد، چه از طریق تهدید به مجازات، چه از طریق اقناع یا قلب ماهرانه عملگردهای جایگزین، وادار کند: «قدرت به معنای هر فرصت است در یک رابطه اجتماعی خواست خود را علی‌رغم مخالفت اعمال کرد».

یگانه جایگزین اجبار، تفاهم آزادانه میان سوژه‌های ذینفع است. الگوی فرجام‌شناسانه کنش معذالک تنها کنش‌گرانی را در نظر می‌گیرد که استگویی‌شان موفقیت خود است و نه تفاهم. این الگو فراگردهای تفاهم را تنها تا آنجا مجاز می‌داند که برای موفقیت سوژه‌های ذینفع کارکردی ضروری می‌نمایند. اما چنین تفاهمی که یک‌جانبه، به قید وسیله ساختن برای حصول به موفقیت خود، جدوجهد می‌شود جدی نیست: شرایطی را که غیراجباری بوجود آمده بسجا نمی‌آورد.

هانا آرنه از الگوی دیگری، الگوی کنش ارتباطی، آغاز می‌کند: «قدرت از توانایی آدمی سرچشمه می‌گیرد، نه تنها عملکرد یا چیزی انجام داده، بلکه با دیگران جمع شد و به اتفاق آنان دست به عمل زد». پدیداری بنیادی قدرت وسیله قراردادن یک خواست بیگانه برای اهداف خود نیست، بلکه شکل‌دادن به یک خواست مشترک بر پایه ارتباط معطوف به تفاهم است. قطعه‌ای می‌توان این نکته را چنین فیهید که گویا «قدرت» و «خشونت» تنها دو جنبه متفاوت اعمال بیادیت سیاسی را مشخص می‌کنند. «قدرت» آنکه به معنای تأیید اهداف جمعی اعضای پیچ‌شده برای اهداف جمعی بود، یعنی آسایشی که برای حمایت از رهبری سیاسی؛ حال آن که «خشونت» به معنای برخورداری از ذخایر و ابزار اجبار خواهد بود، یعنی نیروی که به واسطه آن رهبری سیاسی تصمیمات الزامی اتخاذ کرده و اجرا می‌کند تا به اهداف جمعی تحقق یابد.

این تصور به واقع مایه الهام مفهوم قدرت از دیدگاه پارسون و هانا آرنه است. تالکوت پارسون در لوی قدرت توانایی کلی یک نظام اجتماعی را می‌فیهید «از هیچ چیز در راه مصلحت هدف همگانی کوتاه نمی‌کند». بسج موافقت (اعضای جامعه) بنای قدرتی است که در لوی سواستفاده از ذخایر اجتماعی به تصمیمات الزامی تبدیل می‌شود. پارسون قادر است هر دو پدیداری را که هانا آرنه به عنوان قدرت و خشونت در مقابل یکدیگر می‌نهد در لوی برداشتی واحد از قدرت جای دهد، چه «قدرت» را ویژگی سیستمی می‌داند که در مقابل اجزای خودش طبق همان طرح‌واره‌های رفتار می‌کند که سوژه‌ای که براساس غایت عقلانی عمل می‌کند در مقابل یک نظام سیاسی در بسج منابع برای کسب یک هدف مشترک تعریف می‌کند. پارسون از زاویه مفهوم‌سازی نظریه سیستم‌های اجتماعی همان تصور فرجام‌شناسانه از قدرت - قدرت به مثابه بالقوه تحقق اهداف - را تکرار می‌کند که ماکس ویر از زاویه نظریه کنش از آن پیروی کرده است. در هر دو مورد، آن ویژگی که قدرت سخن وفاق‌آفرین را از خشونت اعمال شده اجباری جدا می‌کند، از میان می‌رود. نیروی توافق‌بخش ارتباط معطوف به تفاهم با این خشونت در تعارض است چون تفاهم واقعی خود هدف غنائی است و نمی‌تواند به اجباری برای تیل به اهداف دیگر بدل شود.

تفاهم کسانی که با یکدیگر مشورت می‌کنند تا اجتماعی عمل کنند - «عقیده‌ای که جمع‌کنشیری همگانی در باره آن توافق کرده‌اند» - قدرت نام دارد، تا جایی که مبتنی بر اعتقاد و بدین وسیله بر

آن اجبار بی‌اجبار منحصر به فرد استوار است که با آن پیش‌ها مستحق می‌شوند. تلاش کنیم این موضوع را برای خود روشن کنیم. استواری توافق انجام گرفته در ارتباط بدون اجبار براساس موفقیت محک نمی‌خورد، بلکه بر مبنای داو صدق خردمندانه درون‌زاد گفتار سنجیده می‌شود. قطعا می‌توان در اعتقاد شکل گرفته همگانی در گفتگو نیز دست برد: اما برزش موفقیت‌آمیز (عقیده) هم باید دعوی خرد را در نظر بگیرد. اعتقاد ما با این معرفت می‌ایستد و می‌ریزد که پذیرش این دعوی اعتباری انگیزه عقلانی دارد، یعنی از طریق برهان پراگماتیک شده است. اعتقادات را می‌توان قلب کرد اما دعوی خرد را نه، که اعتقادات به جهت ذهنی از آن جان می‌گیرند. خلاصه این که: قدرت بسج‌وجود آمده ارتباطی اعتقادات مشترک به این باز می‌گردد که جهت‌گیری طرفین ذینفع تفاهم است و نه موفقیت خود. آنها در این کار از زبان به گونه «اثرگفتاری» استفاده نمی‌کنند، بنابراین به این مقصود زبان را بکار نمی‌برند که موجب شوند سوژه‌های دیگر صرفا به میل ما رفتار کنند، بلکه از زبان بگونه «پیام‌کرداری» استفاده می‌کنند، یعنی به قصد ایجاد روابط میان‌ذهنی بدون خشونت. هانا آرنه مفهوم قدرت را از الگوی فرجام‌شناسانه کنش جدا می‌کند: قدرت در کنش ارتباطی شکل می‌گیرد، یک تاثیر جمعی گفتار است که در آن تفاهم برای کلیه شرکت‌کنندگان خود غایت است. اما اگر قدرت بیشتر از توانایی بالقوه برای تحقق‌دادن به اهداف اندیشه نشود، اگر خود را در عملکردهای غایت‌مدار عقلانی فعلیت نبخشد - خود را در کجا بروز می‌دهد و به چه چیزی می‌تواند خدمت کند؟ شکوفایی قدرت را هانا آرنه خود غایتی قلمداد می‌کند. قدرت در حفظ کردمانی کارگر است که خود از آن برخیزد، قدرت، برای تبدیل به قدرت سیاسی، خود را در نهادها متراکم می‌کند؛ نهادهایی که اشکال زندگی را تأمین می‌کنند که بر گفتگوی متقابل متمرکزند. قدرت خود را متبلور می‌سازد: (الف) در نظام‌هایی که از آزادی سیاسی حراست می‌کنند؛ (ب) در مقاومت علیه نیروهایی که آزادی سیاسی را از خارج یا داخل تهدید می‌کنند؛ (پ) در اقدامات انقلابی که نهادهای نوین آزادی را بنیاد می‌نهند: «حمایت مردم است که به نهادهای و قوانین یک کشور قدرت اعطا می‌کند و این به نوبه خود تنها ادامه آن وفاق ریشه‌ای است که به نهادهای و قوانین زندگی می‌بخشد... کلبه موسسات سیاسی تیلورات و مادیات‌یافتگی‌های قدرت هستند، و هر آینه که قدرت پویای مردم دیگر پشت سر آنها نایستد و از آنها پشتیبانی نکند، صلب می‌شوند و اضمحلال می‌یابند. منظور مادیوس همین بود وقتی گفت تمام حکومت‌ها دست آخر بر «عقیده» استوارند».

در نهایت این جا آشکار می‌شود که مفهوم ارتباطی قدرت نیز از محتوای هنجاری برخوردار است. آیا یک چنین برداشتی از حیث علمی مفید است. اساسا برای اهداف توصیفی مناسب است؟ من می‌خواهم گوش کنم به این پرسش قدم به قدم پاسخ دهم. نخست نشان خواهم داد هانا آرنه چگونه برداشت خود از قدرت را باب می‌کند و مستدل می‌سازد. سپس مایلیم خاطر نشان کنیم چگونه این برداشت را بکار می‌بندد، در آخر می‌خواهم برخی نقاط ضعف این برداشت را برسم: من موفقیت هنجاری این برداشت را چندان نقطه ضعف آن نمی‌دانم، بیشتر این نکته را می‌دانم که هانا آرنه به منظومه تاریخی و مفهومی تفکر ارسطویی مبتلا است.

## ساختارهای سالم میان‌ذهنی

اثر اصلی فلسفی هانا آرنه (وضع بشری ۱۹۵۸) در خدمت نوسازی نظام‌مند مفهوم پراتیک ارسطویی است. نویسنده به تفسیر متون کلاسیک اعتماد نمی‌کند، طرخی از یک انسان‌شناسی کنش زبانی می‌ریزد - نقطه مقابل انسان‌شناسی کنش غایت‌مند آرنولد گیلن (انسان، ۱۹۵۰، ۱۹۶۰). در حالی که گیلن در حیطه کارکرد کنش ابزاری هم‌چون مهم‌ترین ساز و کار بازتولید نوع بشر کندوکاو می‌کند، هانا آرنه به ایجاد شده میان‌ذهنی در پراتیک سخن را به مثابه صفت بارز بازتولید فرهنگی زندگی و می‌کارد. کنش ارتباطی رساندای است که در آن جهان زندگی مشترک میان‌ذهنی شکل می‌بندد. جهان زندگی «مکان ظاهر شدن» است، مکانی که در آن کنش‌گران یا به صحنه می‌نهند، با یکدیگر رودرو می‌شوند، دیده می‌شوند و سخن یکدیگر را می‌شنوند. بعد مکانی جهان زندگی به وسیله «واقعیت کثرت انسانی» معین شده است: هر میان‌کنشی چشم‌اندازهای متنوع ادراک و عملکرد سوژه‌های حاضر را واحد می‌سازد که به منزله

افراد از جایگاه غیرقابل تعویض برخوردارند. بعد زمانی جهان زندگی از طریق «امر واقع زاده» ولدی انسانی، مشخص شده است: زایش هر فرد به معنای احتمال یک آغاز تازه است؛ عمل‌کردن یعنی دست به ابتکار زدن و چیزی غیرقابل پیش‌بینی انجام توانستن دادن. در ضمن، جهان زندگی از طریق این وظیفه معین می‌شود که حویت تک‌تک افراد و گروه‌ها را در مکان اجتماعی و در زمان تاریخی حفظ کند. در کنش ارتباطی یکایک افراد در عنوان موجودی بی‌بدیل فعالانه ظاهر می‌شوند و خود را در ذهنیت‌شان فاش می‌سازند. آنها در عین حال باید یکدیگر را به عنوان افرادی مسئول، یعنی به عنوان موجوداتی برخوردار از توانایی تفاهم میان‌ذهنی به رسمیت بشناسد - دعوی خرد درون‌زاد سخن برابری رادیکال را مستدل می‌کند. سرانجام جهان زندگی خود به عبارتی مشحون از پراتیک، از «بافت مرجع امورات انسانی» است؛ اینها قضایایی است که کنش‌گران در عمل و درد خود با آنها دست به گریبانند.

چه بسا روش پدیدارشناختی را که با آن این فلسفه پراتیک اجرا می‌شود نارسا دانست، ولی نیت‌اش روشن است: این روش می‌خواهد از روی خصوصیات صوری کنش ارتباطی یا پراتیک ساختارهای کلی میان‌ذهنی سالم را برخواند. این ساختارها شرایط عادی بودن وجود انسانی و در عین حال شرایط وجود در شان انسان را مقرر می‌کنند. حوزه پراتیک به دلیل پتانسیل خلاقانه‌اش تا حدود زیادی بی‌ثبات است و احتیاج به حمایت دارد. این امر را در جوامع سازمان یافته دولتی مراکز سیاسی انجام می‌دهند. آنها از قدرت که از ساختارهای سالم میان‌ذهنی برمی‌خیزد تغذیه می‌کنند و اگر نمی‌خواهند، رو به انحطاط نهند باید به نوبه خود از ساختارهای کم‌بینه میان‌ذهنی در برابر کژدبسی‌ها حفاظت کنند. از این جا فرضیه اصلی نتیجه می‌شود که هانا آرنه خستگی‌ناپذیر تکرار می‌کند: هیچ رهبری سیاسی نمی‌تواند بدون پرداخت هزینه سنگین خشونت را جای قدرت بشناسد؛ و رهبری سیاسی می‌تواند فقط از افکار عمومی مسخ نشده از قدرت سود ببرد. هانا آرنه گستره عوامی سیاسی را تنها به منزله ژنراتور، هرچند نه به مثابه ژنراتور قدرت، درک نمی‌کند، بلکه هم‌چنین به عنوان ژنراتور مشروعیت قدرت، هانا آرنه بر این نکته پای می‌فشارد گستره عوامی سیاسی تنها تا جایی می‌تواند قدرت مشروع ایجاد کند که بیانگر ساختارهای ارتباطات سالمی باشد: «آنچه یک بدن سیاسی را منسجم نگاه می‌دارد قدرت بالقوه آن است، و آنچه جوامع سیاسی را زوال می‌دهد کاهش قدرت و در آخر ضعف است. خود این جریان نامحسوس است، چون قدرت بالقوه برخلاف اوزام قهر، که می‌توان ثبت و ضبط شود تا سبب در حالت اضطراری بکار برده شود، اصلا تنها تا آن حد وجود دارد که در عمل پیاده شود. هر جا قدرت در عمل پیاده نشود، بلکه همچون چیزی بررسی شود که در حالت اضطراری می‌توان به آن متوسل شد، قدرت سقوط می‌کند، و تاریخ سرشار از نمونه‌هایی است که نشان می‌دهند هیچ ثروت ملموس مادی جهان قادر نیست این کاهش قدرت را جبران کند».

## پارهای از کاربردهای مفهوم ارتباطی قدرت

هانا آرنه فرضیه‌اش را براساس نمونه‌های زوال امپراطوری‌های بزرگ محک نزده است. تحقیقات تاریخی‌اش بیشتر بر مدار دو مورد استثنائی چرخ می‌زند: نابودی آزادی سیاسی در حکومت تام‌گرا و مستدل ساختن انقلابی آزادی سیاسی. او در هر دو تحقیق خود، عناصر و سرمنشآت حکومت تام‌گرا (۱۹۵۵) و انقلاب (۱۹۶۰)، مفهوم ارتباطی قدرت را به شیوه‌ای بکار می‌برد که در آن دگردیسی‌های دموکراسی تودهای غربی از زوایای متضاد روشن می‌شود. هر حکومتی که شهروندان را از طریق عدم اعتماد از یکدیگر متزوی کند و تبادل علنی آراء و افکارشان را منع کند در حکومت خشونت انحطاط می‌یابد. ساختارهای ارتباطی را بران می‌کند که قدرت فقط در آنها می‌تواند پدید آید. خوف اوج یافته در ترور هر کس را وادار می‌کند از دیگری کناره بگیرد، در عین حال فاصله میان افراد را از میان می‌برد، نیروی ابتکار را از آنها سلب می‌کند و نیروی میان‌کنشی زبانی‌شان را جهت وحدت خودجوش افراد جدا از هم به یغما می‌برد: «گرچه با دیگران درهم فشرده شده‌اند، ولی هر کس کاملا از دیگران مجزا و متزوی است».

قطعا حکومت تام‌گرایی که هانا آرنه در نمونه رژیم نازیسم و استالینیزم بررسی می‌کند تنها شکل مدرن جباریت نیست، چون در غیر این صورت فقط جنبش ارتباطی گستره عوامی

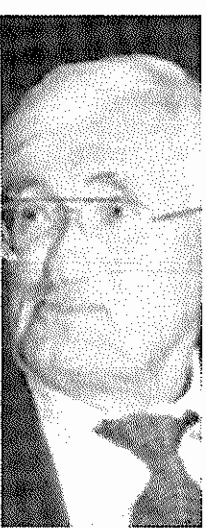
سیاسی را از کار انداخته بود. کارآیی ویژه حکومت تام‌گرا درست بسج توده‌های سیاسی‌زدانی شده است. دولت تام «از یک جهت تمام روابط باقی‌مانده میان انسان‌ها را پس از نابودی حوزه سیاسی - عمومی نابود می‌کند و از جهت دیگر و می‌دارد که انسان‌های درست منزوی شده و متروک از یکدیگر را بتوان دوباره برای فعالیت‌های سیاسی (البته نه برای کنش ناب سیاسی) بکار برد...».

قطب به جهت سنخ‌شناسی می‌شود حکومت تام‌گرای رژیم فاشیستی را به منزله شکل اعلی‌ال جباریت درک کرد؛ به لحاظ تاریخی رژیم نازیسم بر بستر دموکراسی توده‌ای پدید آمده است. این وضعیت موجب شد هانا آرنه انتقاد کوبنده‌ای از خصوصی‌گرایی ذاتی جامعه مدرن کند. در حالی که نظریه پردازان حاکمیت دموکراتیک زیدگان (به تبع از مویتر) از حکومت انتخابی و احزاب تمجید می‌کنند چون مجاری مشارکت سیاسی مردم سیاسی‌زدانی شده را تنگ می‌کنند، هانا آرنه دقیقا این کارنازه کردن را خطر می‌داند. کنترل مردم به وسیله ادارات کاملا بوروکراتیک دولتی، احزاب، انجمن‌ها و مجلس اشکال زندگی خصوصی‌گرایی را تکمیل و تحکیم می‌کند که بسج توده‌های غیرسیاسی، و این یعنی حکومت توتالیتر، را نخست به لحاظ روانشناسی اجتماعی ممکن می‌سازد. جفرسون، دمکرات رادیکال در میان پدران قانون اساسی آمریکا، پیش از این «حسد زده بود این مساله چقدر خطرناک می‌تواند باشد برای خلق جایی بیشتر از صندوق رای در حوزه عمومی قابل نشد و اصلا فرصت نداد برای آرای خود در حوزه عمومی گوش شنوایی فراهم کند، مگر برگ رای مستعار. او خطر مهلکی را تشخیص داد که در این واقع بود که قانون اساسی از یک طرف تمام قدرت را به خلق تفویض کرده بود، بدون این که (حدود) امکانی را تعیین کند که در چارچوب‌های خلق حال به عنوان شهروند و شهروند یک جمهوری می‌توانست فعالیت کند و خود را محک بزند. این فقط می‌توانست به آنجا ختم شود به خلقی از افراد خصوصی همه قدرت را اعطا کرد، چه آنها به مثابه شهروند هیچ کارکردی نداشتند».

این جا تکنیزه‌های زبان می‌کشاید که مایه الهام تحقیقات هانا آرنه در بیان انقلابات بورژوازی قرن ۱۸، درباره قیام ۱۹۵۶ مجارستان، همچنین درباره نافرمانی مدنی و جنبش اعتراضی دانشجویان در سال‌های شصت بود. علاقه او به دانش‌های روانی‌پیش به خاطر قدرت باور مشترک است: اعلام سرپیچی عدم اطاعت از نهادهایی که مشروعیت‌شان را از دست داده‌اند؛ و یابرونی قدرت ایجاد شده از طریق اتحاد آزادانه با ابزار اجبار فیزیکی دستگاه دولتی زورگویی، ولی ضعیف، اقدام بنیاد یک نظم نوین سیاسی و تلاش برای زنده نگاه‌داشتن شور و شوق آغاز نوین، حفظ موقعیت انقلابی، استمرار نهادین ایجاد ارتباطی قدرت.

دیدن این اعجاز‌برانگیز است هانا آرنه چگونه پیوسته ردیابی پدیدارهای مشابهی را دنبال می‌کند. هنگامی انقلابیون قدرت واقع در خیابان را به چنگ خود در می‌آورند؛ هنگامی مردم مصمم به مقاومت آرام با دست خالی به پیشواز تانک‌های بیگانه می‌روند؛ هنگامی اقلیت‌های معتقد مشروعیت قوانین موجود را انکار و نافرمانی مدنی را سازماندهی می‌کنند؛ هنگامی در جنبش اعتراضی دانشجویان «شوق نیاب به عمل» متبلور می‌شود - همواره به نظر می‌آید این نکته تصدیق شود: «در واقع هیچ کس صاحب قدرت نیست، قدرت میان انسان‌ها وجود می‌آید، وقتی آنها مشترک عمل کنند و به محض اینکه دوباره متفرق شوند از بین می‌رود». این مفهوم قاطع از پراتیک بیشتر مارکسیستی است تا ارسطویی: مارکس این را «فعالیت انتقادی - انقلابی» نامید.

مرزهای تئوری کلاسیک نگرش‌هایی در خصوص نهادی ساختن دموکراسی مستقیم وجود داشته است: در Townhall meeting سال ۱۷۷۶ در آمریکا، در Societes populaires در پاریس سال‌های ۱۷۹۳ و ۱۷۹۴، در شاخه‌های کمون پاریس ۱۸۷۱، در شوراها در روسیه ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ و در شوراها انقلابی در آلمان ۱۹۱۸. این اشکال مختلف سیستم شورایی را هانا آرنه یگانه تلاش برای بنیان‌گذاری آزادی تحت شرایط جامعه تودهای مدرن می‌داند. وی شکست این تلاش‌ها را در قرن نوزدهم و بیستم معلول شکست جنبش انقلابی کارگری و موفقیت اقتصادی سندیکاها و احزاب کارگر می‌داند: «زیرا امروز، از آن جایی که درآمد سالانه تضمین شده به زودی جای دستمزد روزانه یا هفتگی را خواهد گرفت، کارگران دیگر



بیرون از جامعه نیستند؛ آنها نه تنها شهروندانی با حقوق کاملا برابری هستند، بلکه همچنین شرف‌آند که به اعضای کامل جامعه و بدین وسیله jobholders

جامعه را تعدیل می‌کنند. متنی که این نظریه در آن قرار دارد قدری صاف و ساده است؛ ثمره بررسی‌های کاملا سنجیده نیست، حاصل یک ساخت فلسفی است. هانا آرنه به دلیل تصویری که برای خود ساخته بود شهر - دولت یونانی را کلا جوهر امر «سیاسی» دانست. به همین علت او تعارضات مفهومی جرمی میان «عمومی» و «خصوصی»، دولت و اقتصاد، آزادی و رفاه، فعالیت سیاسی - عملی و تولید می‌سازد که جامعه بورژوازی مدرن و دولت مدرن از آنها طفره می‌روند. بدین ترتیب، این واقعیت محض را که با تحقق شیوه تولید سرمایه‌داری رابطه‌ای با خصلت نوین، یک رابطه مکملی میان دولت و اقتصاد برقرار می‌شود نشانه آسیب‌شناسی قلمداد کردن اشتغالی مضری است: «این کارکردی ساختن امر «سیاسی» طبعاً غیرممکن می‌سازد حتی به فاصله‌ای توجه کرد که امر «سیاسی» را از امر «اجتماعی» جدا می‌کند».

هانا آرنه به حق بر این نکته ابرام می‌ورزد، که غلبه تکنیکی - اقتصادی بر فقر به هیچ‌چیز خودی خود به معنای تأمین عملی - سیاسی آزادی عمومی نیست، ولی قربانی مفهوم سیاسی می‌شود که تعمیم‌پذیر به مناسبات مدرن نیست، وقتی ادعا می‌کند «تفاهم امورات سیاسی و اقتصادی در فضای سیاسی» و «استحاله دولت در دستگاه اداری، که در آن حاکمیت شخصی از طریق حاکمیت دیوان سالارانه، و اقدامات و قوانین مستعار به وسیله دستورالعمل‌ها جان‌نشین می‌شوند». باید هر نگرشی درباره گستره عمومی سیاسی - فعال و در مورد دموکراسی رادیکال را نابود کند. او در همین بر تو تیره به انقلاب فرانسه می‌نگرد؛ در حالی که در آمریکا بنیان‌گذاری آزادی نخست با موفقیت همراهِ رفاه است، چون «هیچ چیز راه مساله اجتماعی را که به لحاظ سیاسی لاینحل بود نبسته بود». اینجا من نمی‌توانم به جزئیات این تفسیر بپردازم. فقط می‌خواهم چشم‌اندازهای ویژه‌ای را یادآوری کنم که هانا آرنه را همنامی خود قرار داده است: دولتی، که از بار علاج فرمینی مصالح اجتماعی فارغ است؛ سیاسی، که از مسائل سیاست جامعه پاک شده است؛ نهادهای ساختن آزادی عمومی، که مستقل از سازماندهی رفاه است؛ شکل‌گیری خواست دموکراتیک رادیکالی، که در برابر تضیق اجتماعی توقف می‌کند - این راه قابل تصویری برای هیچ جامعه مدرنی نیست.

بدین سان ما در برابر یک مسئله غامض (قیاس ذوحسین) قرار گرفتیم. از یک جهت مفهوم ارتباطی قدرت پدیدارهای مزجی مدرنی را استخراج می‌کند که علوم سیاسی حساسیت‌اش را نسبت به آنها کاملا از دست داده است؛ از جهت دیگر مفهوم ارتباطی قدرت نظریه سیاسی را می‌رهن می‌کند، که چنانچه آن را به جامعه مدرن تسمیم داد، به گزاره می‌انجامد. به همین خاطر بار دیگر به تحلیل مفهوم قدرت باز می‌گردیم. مفهوم قدرت بوجود آمده ارتباطی که به وسیله هانا آرنه تکامل داده شده را تنها می‌توان از طریق رها کردن آن از قید و بندهای یک نظریه الهام گرفته از فلسفه ارسطو به ابزار دقیق تبدیل کرد. هانا آرنه می‌تواند قدرت سیاسی را منحصرا به پراتیک، به با یکدیگر حرف زدن و عمل مشترک افراد باز می‌گرداند چون پراتیک را از فعالیت‌های غیرسیاسی «ساختن» و «کار کردن» از یک سو، و «اندیشیدن» از سوی دیگر متمایز می‌کند. در مقابل تولید اشیاء و در مقابل شناخت تئوریک، کنش ارتباطی باید به منزله تنها مقوله سیاسی جلوه کند. این محدود کردن مفهوم اساسی امر «سیاسی» به امر «عملی» به روشی تأثیراتی متخالف با حذف ملموس ماهوی محتویات عملی از روند سیاسی را فراهم می‌کند. به ازای این هانا آرنه اما این بها را می‌پردازد که اولاً کلیه عناصر رهبردی را به منزله «خشونت» از حوزه سیاست محو می‌کند؛ ثانیاً، سیاست را از روابط با محیط پیرامون اقتصادی و اجتماعی‌اش که از طریق نظام اداری بر بستر آنان گنجانده شده است، مستثنی می‌کند؛ و ثالثاً، قادر نیست تجلیات قهر ساختاری را در یابد.

ادامه دارد

تک فروشی: شش ماهه ۳ یورو؛ یک ساله ۶ یورو  
بهای اشتراک:

Verleger: I.G.e.v

آدرس: I.G.e.v  
Postfach 260268  
50515 Köln  
Germany

دارنده حساب: I.G.e.v  
شماره حساب: 22 44 20 32  
کد بانک: 37 05 01 98  
نام بانک: Stadtparkasse Köln

چهارشنبه ۸ خرداد ۱۳۸۱ - ۲۹ می ۲۰۰۲ دوره سوم - شماره ۲۸۱  
KAR - No. 281 Wednesday 29. May. 2002  
G 21170 D

آدرس کار در اینترنت: http://www.fadai.org  
آدرس پست الکترونیکی: kar-aksaryat@gmx.de

فرم درخواست اشتراک

اشتراک جدید □ تمدید اشتراک □ شماره اشتراک:

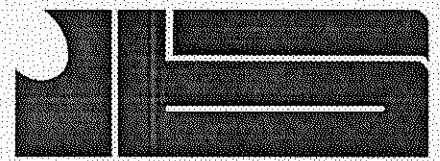
مدت اشتراک: شش ماهه □ یک ساله □ تاریخ:

نام: Name: .....

نشانی: Address: .....

فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا نسیب)

به آدرس  پست کنید!



# موافقت نامه کاهش سلاح‌های هسته‌ای به امضا رسید

## در روسیه خیلی خوش گذشت!

محمود صالحی



مورد حمله قرار دهند ناشی از تغییر اساسی و بنیانی وضعیت جهان است. با پایان جنگ سرد در دکترین نظامی گرانیکه «دشمنان آمریکا» نیز تغییر کرد. امروز روسیه دیگر دشمن محسوب نمی‌شود. پس از ۱۱ سپتامبر و طرح «محور شرارت» (ایران، عراق و کره شمالی) «دشمنان» آمریکا به لحاظ قدرت نظامی کوچک هستند. ایالات متحده برای مبارزه با دشمنان جدید اولاً نیازی به موشک‌های حامل کلاهک‌های اتمی با قدرت انفجاری چند ده و صد برابر بمب اتمی هیروشیما

روسیه نمی‌تواند! آمریکا کافی است!

روسیه جمهوری ایالات متحده آمریکا و روسیه جرج بوش و ولادیمیر پوتین هفته گذشته قرارداد کاهش سلاح‌های اتمی را امضا کردند.

طی این قرارداد طرفین خود را موظف می‌دانند تا سال ۲۰۱۲ تعداد کلاهک‌های هسته‌ای خود را از ۶۰۰۰ هزار به ۱۷۰۰ تا ۲۲۰۰ کاهش دهند. برخلاف موافقت‌نامه‌های گذشته که نابودی کلاهک‌های هسته‌ای را مد نظر داشت در این قرارداد امکان انبار کردن آن وجود دارد. بعلاوه بالا بودن هزینه نگهداری از این کلاهک‌ها روسیه تمایل به نابودی آن دارد.

واقعیت این است که روسیه دیگر از پس تامین هزینه کمرشکن مسابقه تسلیحاتی آنگونه که در دوران جنگ سرد بود، بر نمی‌آید. همین امروز تجهیزات ارتش روسیه قدیمی و ناکارآمد هستند و حتی پس از بحران اقتصادی دولت روسیه از پس تامین حقوق پرسنل نظامی بر نمی‌آید.

برای ایالات متحده آمریکا کاهش تعداد موشک‌های مجهز به کلاهک‌های هسته‌ای که قادر هستند اهداف استراتژیک را

خراس «فومی یاکسی ساتو» متخصص مسائل اقتصادی که برای «دویچه بانک» در توکیو بازار سهام را تحت نظر دارد این است که فویتال دستاوردهای خوبی برای ژاپن نخواهد داشت. او می‌گوید: چند روز دیگر جام جهانی آغاز می‌شود و مردم از سراسر جهان به ژاپن می‌آیند و می‌بینند که چقدر اوضاع خوب است و چقدر تساد و خوب سازماندهی بازی‌ها عالی است. به نظر او ژاپن طی مدت جام جهانی ظاهر دروغینی از خود به نمایش می‌گذارد. او می‌گوید: همه می‌دانند که ژاپن در بحران اقتصادی عمیقی قرار دارد.

دو موسسه آمریکایی «استاندارد & پور» و «مودی» در سال ۱۹۹۸ ژاپن را از لیست کشورهای مطمئن برای اعتبارات مالی برداشتند. از آن تاریخ در دوره‌های کوتاه‌تری رتبه ژاپن تنزل می‌یابد. در ماه آوریل موسسه «استاندارد & پور» رتبه ژاپن را به «آ» تنزل داد و بدین ترتیب امنیت سرمایه گذاری در اوراق قرضه دولتی در حد کشورهای جمهوری چک و یاسا مالتا قرار گرفت. زمانی که موسسه «مودی» در هفته‌های آتی در برآوردش ژاپن را در رتبه «آ» قرار دهد، این وضع هنوز خطرناک‌تر هم خواهد شد. آنوقت ژاپن هم‌تراز کشور «پرتغال» خواهد شد. یک چنین برآوردی برای ژاپن بعنوان دومین قدرت اقتصادی جهان بشدت شرم‌آور است.

چنین برآوردی خطر حیاتی برای ژاپن محسوب نمی‌شود، زیرا برخلاف کشورهای در حال گذار این کشور ترس از فرار

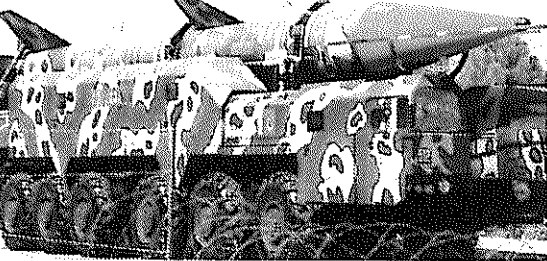
# سلاح هسته‌ای آخرین تیر ترکش پاکستان

مارک ترولیان ترجمه: شهرام جمالیان

آیا ممکن است پاکستان که تاکنون طی دو جنگ گسترده گذشته ضربات کوبنده‌ای از هند دریافت کرده است این بار دست به سلاح‌های هسته‌ای ببرد تا ضعف نظامی خود را جبران کند؟

از دید تحلیل‌گران غربی پاسخ به سوال بالا منفی است. با وجود حملات لفظی دو طرف علیه یکدیگر و استقرار کم‌سابقه نیروهای نظامی در دو سوی مرز مشترک، احتمال تبدیل شدن درگیری‌های مختصر مرزی به جنگی تمام عیار و بکارگیری سلاح‌های کشتار جمعی ناچیز به نظر می‌رسد.

اما تحلیل‌گران نظامی این موضوع را رد نمی‌کنند که ممکن است اشتباه در فرماندهی و عدم کنترل صحیح بر تسلیحات باعث جهش اولین جرقه جنگ هسته‌ای بین این دو کشور شود. «بن شپرد» تحلیل‌گر مسائل دفاعی در موسسه اطلاعاتی «چین» در لندن در این مورد می‌گوید: «مهم‌ترین نگرانی، آغاز جنگی هسته‌ای بر اثر ارتباطات ضعیف بین فرماندهان نظامی و یا برداشت غلط از حرکات نظامی طرف مقابل است». وی همچنین تاکید کرد که در پاکستان کنترل سیاستمداران بر فرماندهان نظامی چندان قوی نیست و این احتمال وجود دارد که ستاد فرماندهی ارتش پاکستان مقامات سیاسی این



کشور را دور بزنند و خودسرانه به سلاح‌های هسته‌ای متوسل شوند. شپرد برای تائید گفته‌های خود به گزارش‌هایی مراجعه می‌کند که نشان می‌دهند ارتش پاکستان در طول بحران مرزی ۱۹۹۹ بدون کسب اجازه از نواز شریف نخست‌وزیر وقت کشور خود را برای اتصال کلاهک‌های هسته‌ای به موشک‌های میان‌برد آماده کرده بود. در جریان بحران اخیر، هند و پاکستان حدود یک میلیون سرباز را در طول مرز مشترک مستقر کرده‌اند که این نیرو از سوی صدها هواپیمای جنگی، موشک و تانک حمایت می‌شوند.

اتانل بیپاری و اجپاتی نخست‌وزیر هند چهارشنبه گذشته به سربازان این کشور نوید «جنگی سرنوشت‌ساز» را داد و در مقابل پاکستان هشدار داد که اگر مورد حمله قرار گیرد از «تمام امکانات» خود بهره خواهد گرفت.

نسبت به پاکستان، هند از قابلیت و توان هسته‌ای بالاتری برخوردار است. براساس برآورد موسسه چین، دلی نو ۱۰۰ تا ۱۵۰ کلاهک هسته‌ای در اختیار دارد که بیست‌تای آنها را می‌توان به صورت بمب از هواپیمای جگوار و میراژ ۲۰۰۰ فرو ریخت و بقیه آنها قابلیت پرتاب با موشک‌های آگنی پرتوی را دارا هستند. موسسه چین بر این باور است که پاکستان در مقابل تنها دارای ۲۵ تا ۵۰ کلاهک هسته‌ای است که ۲۰ عدد آنها را می‌توان از هواپیمای اف - ۱۶ فرو ریخت و مابقی توسط موشک‌های شاین و قاری قابل پرتاب هستند. برخی از صاحبزنان مسائل نظامی عقیده دارند که لو رفتن اسرار نظامی هر یک از طرفین خود به تنهایی می‌تواند بر بی‌ثباتی روابط دو طرف دامن زند. «استن ویدمان» کارشناس مسائل جنوب آسیا در دانشگاه آسلاوی سوئد در این مورد عقیده دارد هر چیزی که باعث عدم اطمینان و بی‌ثباتی شود خطر شروع اتفاقی جنگ را افزایش می‌دهد.

تحلیل‌گران عقیده دارند احتمال اینکه پاکستان در بکارگیری سلاح‌های هسته‌ای پیش‌دستی کند و قبل از هند آنها را مورد استفاده قرار دهد زیاد است زیرا هند از نظر سلاح‌ها متعارف از پاکستان قوی‌تر است. فروردین ماه گذشته، پرویز مشرف رئیس‌جمهور پاکستان در مصاحبه‌ای با یک روزنامه آلمانی توسل به سلاح هسته‌ای را آخرین شق پیش‌روی پاکستان دانست و گفت: «تنها زمانی از این سلاح‌ها استفاده خواهد شد که خطر محو شدن از نقشه‌های جغرافیایی پاکستان را تهدید کند. در چنین وضعیتی، مردم برای استفاده از چنین گزینانه‌ای مرا به شدت تحت فشار قرار خواهند داد».

اما اگر جنگی متعارف آغاز شد، وجود ۱۷۲۶ میلیون نظامی حندی در مقابل تنها ۶۲۰ هزار سرباز پاکستانی، ترازوی جنگ را به نفع دلی‌نو سنگین خواهد کرد و در چنین وضعیتی اسلام‌آباد ترغیب خواهد شد تا از سلاح‌های هسته‌ای استفاده کند. «اندرو کندی» کارشناس مسائل دفاعی در مرکز خدمات سلطنتی لندن می‌گوید: «اگر پاکستان تنها به سلاح‌های متعارف قناعت کند، این خطر وجود دارد که سلاح‌های هسته‌ای این کشور به دست نیروهای حندی بیفتد. به هر حال اسلام‌آباد برای تصمیم‌گیری زمان اندکی خواهد داشت».

ولی اگر پاکستان دست به سلاح‌های هسته‌ای ببرد، خودش را در معرض ویرانی عظیمی قرار خواهد داد. شپرد در این باره می‌گوید: «هند به دلیل گستردگی جغرافیایی خود می‌تواند اولین حمله هسته‌ای پاکستان را تحمل کند ولی پاکستان چنین قابلیتی را ندارد. اگر این کشور هدف موشک‌های هسته‌ای قرار گیرد، دیگر توان تلافی را نخواهد داشت».

اما تحلیل‌گران باور ندارند که حوادث آنچنان پیچیده شود که اوضاع به طور کامل از کنترل خارج شود. عده زیادی عقیده دارند که هند تنها به گلوله‌باران اردوگاه‌های تروریست‌ها در کشمیر خواهد پرداخت و از رویارویی مستقیم با همسایه خود طفره خواهد رفت.

«سومانتراباس» از دانشگاه اقتصاد لندن بر همین نظر پافشاری می‌کند و احتمال جنگی همه جانبه را رد می‌کند. وی می‌گوید: «با وجود احساس عدم اعتماد بین دو طرف و لشکرکشی به مرزها، فکر می‌کنم افراد منطقی و عاقلی در دو کشور وجود دارند که می‌توانند راه‌حلی برای این مشکل بیابند». وی ادامه داد: «عواقب بکارگیری چنین سلاح‌هایی در ذهن جای نمی‌گیرد. به عقیده من اگر چنین فاجعه‌ای روی دهد، نتیجه آن بسیار پرهزینه و هولناک خواهد بود».

در روسیه خوش گذشت! از سال‌ها پیش با شکل‌گیری اتحاد اروپا و پایان جنگ سرد این سوال در مقابل تحلیل‌گران مسائل سیاسی در مورد آینده محور اتلانتیک شمالی (آمریکا - اروپا) قرار گرفت. آنچه امروز مسلم شده این است که محور اتلانتیک شمالی شکاف‌های عمیقی در عرصه سیاست و اقتصاد برداشته است. استقبال سرد از جرج بوش در آلمان و تظاهرات ضد آمریکایی و ضد جنگ که حتی دامنه آن به بوندس‌تاگ نیز کشیده شد خود موید این امر است. بعید بنظر می‌رسد استقبال از جرج بوش در سایر کشورهای اروپای غربی (به استثنای انگلیس) به گونه‌ای غیر از آلمان باشد.

به محض ورود «ایر فورس وان» یک اسکادران جنگنده‌های روسی به اسکورت هواپیمای رئیس‌جمهور آمریکا پرداخت و پوتین در پذیرایی چندروزه‌اش از بوش سنگ تمام گذاشت. بنظر می‌رسد روسیه «لحظه» را درمی‌یافتد. روسیه «احساس» می‌کند دوری و شکاف اتحاد اروپا و آمریکا به معنی «شانس» بزرگ برای این کشور است. در این شرایط روسیه می‌تواند دوباره «اهمیت»

برگردد؛ محمود صالحی شونده؟ بدهکاری بخش عمومی از تولید ناخالص ملی بیشتر است. قرض سرانه بخش عمومی در سال برابر ۲۵۰ هزار یورو عادی اعلام می‌شود. تصویر عمومی قروض پرداخت نشده دولت، صندوق یازنشتگی، بانکها و موسسات عمومی وحشتناک‌تر است. ژاپن میانگین ۴۰۰ تا ۵۰۰ درصد تولید ناخالص ملی بدهکار است. در این وضعیت برای جلوگیری از قروض جدید دولت ژاپن احتیاج به ۴۰ میلیارد یورو درآمد مالیاتی جدید در سال دارد که با توجه به ۵۰ میلیارد درآمد مالیاتی سالانه دولت ایسن امر غیرممکن می‌نماید. بحث در مورد وضعیت ژاپن بحث جدیدی نیست. در هر بهار قبل از بسته شدن تراز مالی، دوباره ترس مزمین فروپاشی

# خجالت ژاپنی

نویسنده: روبرت فون هویز نگر

برگردان: محمود صالحی

برگرفته از: دی‌تایت

شونده؟ بدهکاری بخش عمومی از تولید ناخالص ملی بیشتر است. قرض سرانه بخش عمومی در سال برابر ۲۵۰ هزار یورو عادی اعلام می‌شود.

تصویر عمومی قروض پرداخت نشده دولت، صندوق یازنشتگی، بانکها و موسسات عمومی وحشتناک‌تر است. ژاپن میانگین ۴۰۰ تا ۵۰۰ درصد تولید ناخالص ملی بدهکار است. در این وضعیت برای جلوگیری از قروض جدید دولت ژاپن احتیاج به ۴۰ میلیارد یورو درآمد مالیاتی جدید در سال دارد که با توجه به ۵۰ میلیارد درآمد مالیاتی سالانه دولت ایسن امر غیرممکن می‌نماید.

بحث در مورد وضعیت ژاپن بحث جدیدی نیست. در هر بهار قبل از بسته شدن تراز مالی، دوباره ترس مزمین فروپاشی



بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ درصد تولید ناخالص ملی بدهکار است. در این وضعیت برای جلوگیری از قروض جدید دولت ژاپن احتیاج به ۴۰ میلیارد یورو درآمد مالیاتی جدید در سال دارد که با توجه به ۵۰ میلیارد درآمد مالیاتی سالانه دولت ایسن امر غیرممکن می‌نماید. بحث در مورد وضعیت ژاپن بحث جدیدی نیست. در هر بهار قبل از بسته شدن تراز مالی، دوباره ترس مزمین فروپاشی



سرمایه ندارد. این کشور آسیایی با توجه به اینکه حتی دولتش بزرگترین بدهکاری را دارد، احتیاجی به سرمایه خارجی ندارد و حتی بزرگترین طلبکار جهان نیز هست. ژاپن به جهان بدهکار نیست، بلکه تمام دنیا بدهکار ژاپن است.

علاوه بر آن بدهکاری دولت ژاپن به ارز خودی است. بدهکاری ۵/۸ درصدی ژاپن به خارج را می‌توان ندیده گرفت. «کی دو زیممان» می‌گوید: در بدترین شرایط حتی اگر تمام سرمایه‌های خارجی از بازار اوراق قرضه دولتی خارج شوند نیز مشکلی بوجود نخواهد آمد. در نهایت ممکن است چند صندوق سرمایه گذاری، آن هم بدلیل قوانین داخلی‌شان که شرایط سرمایه‌گذاری «آ» را مسدود قرار داده‌اند، سرمایه‌هایشان را از ژاپن خارج